



شاهرخ : دوی شهر نوی شماره ۲



حمیرا اعتبار و افتخار موسیقی ایران



رئیس جمهور جدید آمریکا کیست ؟



مهری زمردیان و اجرای آثار بزرگان



حسن روشن: مافیای ورزش در ایران

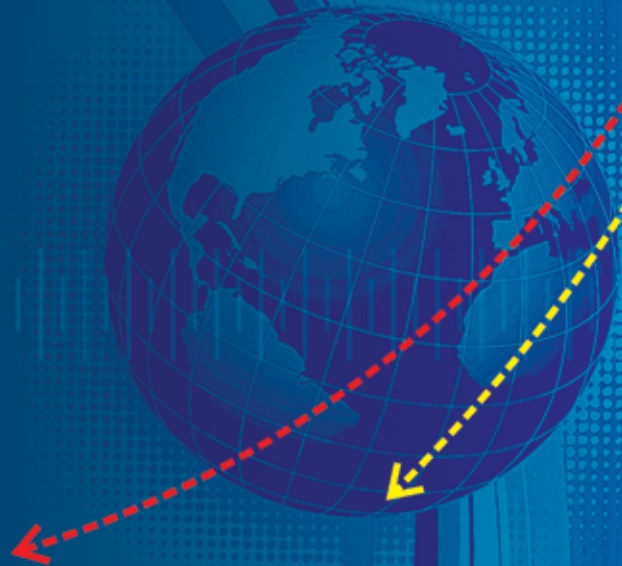


میزگرد  
سه نسل در برابر هم  
پیرامون انقلاب و  
پیامدهای آن

# AEROPLAN® Cöln

## اژانس بزرگ مسافرتی ایرو پلان کلن

سفر به ایران  
و سایر نقاط جهان  
با معتبر ترین خطوط هوایی  
با مناسب ترین قیمتها  
و بهترین سرویس



برای آگاهی بیشتر و رزرو جا با همکاران فارسی زبان ماو تلفنهای زیر تماس حاصل فرمائید.

|                  |                        |                  |                |
|------------------|------------------------|------------------|----------------|
| ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۲ | آقای کامران خطیبی      | ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۴ | خانم خسروی     |
| ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۵ | آقای پرویز خطیبی       | ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۵۳ | خانم بخشی      |
| ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۳۲ | آقای یوسف همایون       | ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۶ | خانم شیلان     |
| ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۱ | آقای منوچهر خزد و زیان | ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۲۸ | خانم چالاک     |
|                  |                        | ۰۲۲۱ - ۹۲ ۴۷ ۱۶۷ | خانم پور ختایی |

دورتموند :

|                  |             |
|------------------|-------------|
| ۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۸ | خانم عنصری  |
| ۰۲۳۱ - ۹۱ ۲۵ ۲۵۹ | خانم جنتیان |

فرودگاه کلن و بن :

|                  |                       |
|------------------|-----------------------|
| ۰۲۲۰۳ - ۴۰ ۵۹ ۴۰ | خانم نقاش - خانم دانش |
|------------------|-----------------------|

**AEROPLAN's Partner:**

مسافرت با شرکتهای معتبر زیر با تخفیف ویژه برای هموطنان ایرانی



Studiosus

seetours

Club Med



airtours



Neumarkt 49 - 50667 Köln

www.aeroplan.de

info@aeroplan.de



رمانتیک گالری با افتخار تقدیم می کند :

Romantic  
FASHION DESIGN GALLERY

# شب‌ی ز عمر اگر گذشت آتش بود که در کنار تو با نغمه و سرود گذشت

آثار به یاد ماندنی و دلنشین هر هنرمندی در خاطرها جاودان میماند  
و جاودانگی هر ترانه مایه گرفته از شعر و موسیقی است



اجرای منتحبی از آثار دلنشین و بیاد ماندنی استادان بزرگ  
موسیقی ایران همچون عارف و شیدا ، خالدي،  
همایون فرم، تجویدی، خالقی و ...  
با ارکستر بزرگ مجلسی به رهبری **فرنوش بهزاد** و  
صدای **مهری زمردیان**

زمان: یکشنبه ۱۶ نوامبر ۲۰۰۸ ( شروع برنامه ساعت ۸ شب )

مکان: تالار زرتشتیان 440 Alexandra Avenue, Harrow HA2 9TL

پارکینگ پشت ایستگاه قطار Rayners Lane

بها بلیط: £10 , £20 , £30

0207 323 55 84

تلفن رزرو و اطلاعات:



# Anjoman انجمن

*The Best For Your Taste*



محصولات انجمن انتخابی هدایای برای سلیقه ایرانی

Unit 14 Premier Park, Park Royal,  
London NW10 7NZ  
Tel: 0208 961 9999  
Fax: 0208 961 9339



[www.anjomanfoods.com](http://www.anjomanfoods.com)



No: 109.1 Gholstan 2,  
Farahizad Blvd,  
Shahrak Garb, Tehran, Iran  
Tel: 0098 21 22081325  
Fax: 0098 21 22072413



## جراحی پلاستیک و زیبایی در غرب لندن

متخصص جراحی پلاستیک و کادر پاراپزشکی و زیبایی (بیوتراپیست ها)



انواع ماشینهای لیزر برای از بین بردن موهای زاید بدن  
لیزر لیپوساکشن با تنگ کردن پوست  
بزرگ و کوچک کردن سینه ، باسن ، گونه ، چانه و ....  
بدون جراحی

جراحی پلاستیک پلک چشم و ... تحت بی حسی موضعی  
کشیدن پوست صورت تحت بی حسی موضعی  
استفاده از چربی به عنوان جاگیرنده دائمی انواع دیگر



Before



After



Before



After



Before



After

دارای مجوز رسمی بیمارستان بخصوص برای امور زیبایی از کمیسیون پزشکی انگلستان

**020 8868 0555**

**110 Marsh Road, Pinner**

**Middlesex , Greater London HA5 5NA**

شما می توانید در صورت داشتن شرایط لازم از وامهای بدون بهره جهت جراحیهای زیبایی خود استفاده کنید

[www.cosmeticsurgery-uk.com](http://www.cosmeticsurgery-uk.com)

جهت اطلاعات بیشتر به سایت اینترنتی ما مراجعه کنید

Email: [info@cosmeticsurgery-uk.com](mailto:info@cosmeticsurgery-uk.com)

Fax: 0208 428 1333

اگر در اروپا یا امریکا زندگی می کنید ما و همکارانمان قادر به  
دفاع از حقوق شما در **ایران و امارات** هستیم

Rechtsanwalt- Lawyer- Avukat



## دکتر دکتر ایرانبومی وکیل دادگستری در آلمان

مشاوره در:

امور شرکتی، تجاری، کیفری، ورشکستگی،  
دعای جنایی، اداری، کاری، ۲ تابعیتی،

**دعای ملکی و ارثی، طلاق و مهریه**

**با همکاری فقها و وکلای با تجربه در دبی، ایران و آلمان**

Tel: 0221-204 617 26

Tel: 0700-9019 9019\*

Tel: 069-133 959 13

Fax: 0700-8018 8018\*

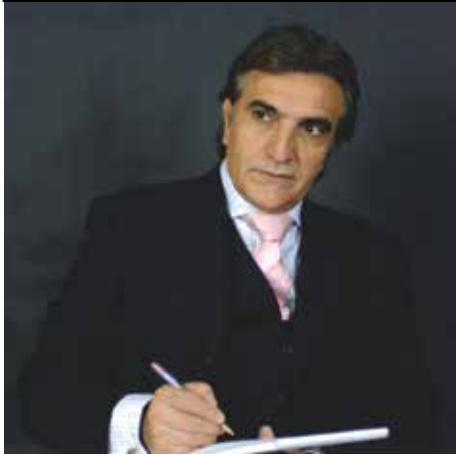
\*12,3ct/min. aus dem dt. Telekom-Festnetz

Mobile : 0178-888 9019

Rechtsanwalt Dr. phil. Dr. jur. Iranbomy

[www.iranbomy.com](http://www.iranbomy.com) . [iranbomy@yahoo.com](mailto:iranbomy@yahoo.com)





# آری، می توان

حرف اول

به تاریخ کشور خود عشق می ورزیدند و ملی گرایی از صفات برجسته در میان ایرانیان بود. صد البته توضیح داده باشم که مذهب و تاریخ از طریق تبلیغات و بدون تحقیق و آگاهی و دانش لازم و به صورت ارثی به جامعه منتقل شده بود ولی حداقل آن عدم مزاحمت ایرانیان نسبت به یکدیگر بود.

سنت در کشور ما در قبل از انقلاب را می توان قوانین نوشته نشده نامید. خلیقات و عادات و رسوم در میان ایرانیان رعایت می شد که شامل قانون حقوقی و رسمی نبود ولی به شدت در جامعه رایج بود و ارزش و اعتبار داشت که باعث شده بود اساس و بنیاد جامعه، بخصوص خانواده ها با تمامی مشکلاتی که در میانشان بود محکم و استوار نشان دهد.

پندها و اندرزا به صورت یومیه و هر روزه در محیط خانه، مدرسه، محله و شهر شنیده می شد. احترامات واجب بر نوامیس مردم، حلال و حرام، حرمت و احترام بر بزرگترها، چشم و دست پاکی، معرفت و لوطی گری، کمک و دست یاری به دیگران دادن و خلاصه مجموعه ای از قراردادهای نانوشته اجتماعی - سنتی که در میان مردم رایج بود.

روح الله خمینی با ظهور نحس هر سه اصل را نشانه گرفت و با افکار شوم و ضد ایرانیش حتی به مذهب هم رحم نکرد و هرچه در ظاهر و با نمایشهای عوامفریبانه سنگ اسلام ناب محمدی را به سینه می زد ولی در عمل باعث فرار و دوری مردم از اسلام می شد که بهترین شاهد آن آمار چند صد هزار ایرانی تغییر دین داده را می توان ارائه کرد و عدم رعایت هیچیک از موازین اسلامی که قبلاً رعایت می شد در جامعه امروز نشانگر روی گردانی مردم از مذهب است که دیگر اعتقادی و قلبی نیست بلکه بیشتر جنبه تظاهر و نمایشهای کاسبکارانه دارد که شاید باز هم می توان به هزارها مورد جنایات بر ملا شده مذهبی اشاره کرد که به وسیله مروجین دین انجام شده است. روابط سنتی مردم هم طی ۳۰ سال از هم گسسته است

محققین و جامعه شناسان اعتقاد دارند که انسانها هرگز از تمامی داشت ها و توانایی های خود استفاده نمی کنند و بیش از نیمی از سرمایه های درونی هر انسان بدون استفاده می ماند یا هرگز زمینه شناسایی و بروز آن به دست نمی آید.

آنان اعتقاد دارند «شرایط خاص» بهترین زمان بروز خلاقیت ها و استعدادها و توانایی های هر انسانی است و شاید هم «اجبار و شرایط دشوار» می تواند انسانها را وادار به بروز خلاقیت های شگرف انسانی کند. در جنگها و شرایط سخت زندگی بسیار از اکتشافات و اختراعات و نوآوری نشان داده شده که نشان می دهد در شرایط عادی کمتر می توان به نیروی خلاق انسانها دل بست.

۲۵۰۰ سال را کنار می گذاریم و به تاریخ سی ساله معاصر می پردازیم و ملتی که طول سه دهه، بیش از سی قرن تاوان پس داده است که شاید زیانهای اقتصادی در مقایسه با سایر مصائب و بدبختی های سوغات آخوندی، کمترین تاوان ملت ایران باشد.

در کشور ما سه پایه و اصل در جامعه رواج داشت که روابط و شرایط زندگی ایرانیان را با یکدیگر تنظیم می کرد که ملایان آن را بر هم زدند. این سه اصل

- تاریخ

- مذهب

- سنت

بودند که تا قبل از وقوع شوم و نحس حضور خمینی بر زندگی ایرانیان، مردم بر این سه اصل زندگی مسالمت آمیزی با هم داشتند.

مذهب امری شخصی و رایج بود که در سالهای قبل از انقلاب هر کس می توانست مذهب خود را داشته باشد و اختلافات مذهبی بسیار کم در میان مردم دیده می شد و با اینکه اکثریت مردم مسلمان بودند ولی بقیه پیروان ادیان دیگر نیز در حاشیه امنیت به مذهب خود می پرداختند.

تاریخ و مسیر حداقل دو هزار و پانصد ساله در میان ایرانیان غرور انگیز و باعث مباهات بود و اکثریت ایرانیان

دیگر در خانواده ها شاهد رعایت حرمت و احترام نیستیم. حریم خانواده از هم پاشیده و حرف اول و آخر را پول می زند و پدر سر فرزند، فرزند سر دیگران و خلاصه هر کس در جهت منفعت خویشتن زندگی می کند.

فحشاء، اعتیاد، کلاهبرداری، دزدی دیگر از خصلت های زشت و وقیحانه جامعه نیست. بلکه چون ویروسی مسری از حکومت به جامعه تزریق شده است. دیگر زشتی، قبح خود را از دست داده است. هر کس پول داشته برده است. حالا از چه راهی مهم نیست.

تاریخ با تمام نواقص و کاستی هایش هنوز مولد انرژی و قدرت حرکت مردم است. ملی گرایی و ایران پرستی چون ناقوس حیات ملت ایران صدا می کند هر چند رژیم سی سال با آن جنگید و شکست خورده است.

ولی آنچه می توان مرهم زخمهای مردم ایران دانست زنده شدن سنت ها و احیاء قوانین زندگی اجتماعی، سنتی ملت ایران است که پوششی قوی و تاثیرگذار بر روابط ایرانیان با یکدیگر بود که باعث شده بود بالاتر از قوانین حقوقی و شرعی ملت ایران را در کنار هم حفظ کند.

به جرات می توان سرمنشأ ترویج این قراردادهای سنتی، اجتماعی را در شاهنامه و اشعار حماسی - ملی ابرمرد تاریخ ایران فردوسی یافت که چون مرشدی توانا به مردم از درستکاری و پاکدامنی و شجاعت و شهامت و ایران دوستی گفته است.

باید گفت: آری می توان کشور از دشمن گرفت با احیاء و عمومی کردن خلیقات سالم و پاک در شاهنامه و تزیین آن به جامعه آلوده و بیمار کنونی، آری می توان!

[www.rangarang.co.uk](http://www.rangarang.co.uk)

وب سایت رسمی رنگارنگ را ببینید و به دیگران هم توصیه کنید

020 7 60 44 266

تلفن جدید

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

Fax: 020 7624 1306

Email: rangarang\_London@hotmail.com

(زیر نظر شورای نویسندگان)

رنگارنگ همراه منتشر می شود



# GoldenPhone

Digital Communication



## فقط در گلدن فون

\* Line Rental از ۱۰ پوند در ماه  
شروع می شود

Free Laptop



Nokia N96 16Gb



Samsung Omnia 16Gb



Sony Ericson G900 16Gb



\* تماس رایگان به خارج از انگلستان

## FREE INTERNATIONAL CALLS



## ارایه کلیه خدمات تعمیر و نگهداری لپ تاپ و موبایل

برای آگاهی از جدیدترین و بهترین تعرفه ها و مدل های گوشی موبایل با کارشناسان فارسی زبان ما تماس بگیرید

# 0208 123 5246 - 0208 123 5247

[www.goldenphone.co.uk](http://www.goldenphone.co.uk)

مسعود 07961 44 7979    اردوان 07950 111 222

128 Virgin House, Alperton Lane, London HA0 1HD

\* Terms & conditions apply, Call us for details . Offer available for a limited period only





# هنرمندی ایرانی



دبی نشد

لاس وگاس،

پول کجاس ؟

**این است راه حل**

**امثال امیر قاسمی ها**

سالهاست که درباره نقش هنرمندان نوشته ایم ۲۰ سال است در مجله رنگارنگ به انتقاد از شیوه هنرمندان خارج از کشور پرداخته ایم و صدها مقاله درباره مسئولیت مهم و تاثیرگذاری اینان منعکس کرده ایم. بسیاری از این چهره ها پیوندهای دوستی و رفاقت دیرینه با ما داشته اند و در برابر تاکید ما به مسئولیتهاشان دلخور شده اند ولی آیا صورت مسئله دردناک فجایع در کشور ما تغییر کرده است؟!؟

هنرمندان ما که باید به اکثریت آنان لقب «مطرب» داد همه گاه سر مردم را کلاه گذارده اند از عشق، وطن و آزادی خوانده اند در حالی که همیشه در سایه دیکتاتور لمیده اند.

وقتی دلال شناخته شده و حقوق بگیری به نام علیرضا امیرقاسمی که تا چند سال قبل نقش پادویی هنرمندان را ایفا می کرد امروز مانند بارفروش با هنرمندان بازی می کند و جعبه، جعبه هنرمندان را بار کامیون می زند و در دبی و لاس وگاس حراج می کند تا نشان دهد ارزش و اعتبار هنرمندان تبعیدی و فراری در خارج از کشور چقدر ارزان است و در واقع این بار کامیون هنری تزئین مجالس قمار و بدبخت کردن ایرانیان در قمارخانه های لاس وگاس است.

## خدمات صنعتی و تاسیساتی EHT

Meisterbetrieb  
**EHT**  
Ebi's Haustechnik

(در کلن، بن و حومه)

با مدیریت ابراهیم سلطانی

متخصص کار آزموده با مدرک  
مایستری (Meisterbrief)

و مجوز تأیید گاز (Gaskonzession) از کشور آلمان

Modernisierung des Bades, usw. \* Erneuerung und Reparatur \* Verstopfung, Rohrbrucharbeiten



خدمات زیر را به هموطنان عزیز ارائه می نماید:

\* طرح، اجرا و سرویس لوازم بهداشتی و آبگرمکن های

برقی و گازوئیلی و پکجهای گازی (شوفاژ طبقاتی)

\* لوله کشی آب سرد و گرم، گاز (با تأیید شرکت گاز)

با استانداردهای آلمان DIN, DVGW

\* مدرنیزه کردن و نوآوری کامل در حمام و آشپزخانه

\* تعویض و تعمیر هر گونه شیر آلات (ظرفشویی، دستشویی)

\* رفع گرفتگی و ترکیدگی لوله های آب در اسرع وقت

\* نصب پارکت، لامینات، PVC و کاغذ دیواری

بهداشتی ترین و مدرن ترین توالت فرنگی تمام اتوماتیک

Elektrische Bidet(WC-Sitz)

دارای سیستمهای کاملاً اتوماتیک و الکترونیک

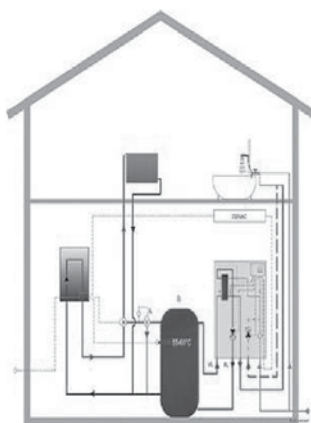
\* گرم کننده اتوماتیک در محل نشستن

\* مجهز به سیستم شستشو با آب گرم

\* سیستم خوشبو کننده اتوماتیک

\* مجهز به سیستم خشک کننده

کاملاً اتوماتیک



51103 Köln

Tel. : 0221- 2870756

0221- 9657018

Mobil: 0162-9847308

0177-3123679

E-mail: [Ebis\\_Haustec@yahoo.de](mailto:Ebis_Haustec@yahoo.de)

[www.ebis-haustechnik.de](http://www.ebis-haustechnik.de)



# حمیرا اعتبار و افتخار موسیقی ایران

پروانه میرافشاری (حمیرا) متولد ۱۳۲۳ تهران از خانواده با نفوذ و سرشناس امیرافشاری که اصالتی آذری دارند می باشد. پدر ایشان صاحب ۱۵۰ شهر و روستا در منطقه شرق ایران توابع طالقان بودند.



Homayra

از همان کودکی حمیرا خانه آنها به افتخار افراد بانفوذ حکومتی شاهد مراسمات بزرگ با حضور هنرمندان نامی آن زمان مثل قمرالملوک وزیری، روح انگیز، غلامحسین بنان، ملوک ضرابی و... بود که همین انگیزه اولیه دختر خانواده برای روآوری به آواز شد. حمیرا به دور از چشم پدر و با تشویق همسر روشن فکر و تازه از آلمان بازگشته خود با نام نویسی در تست صدا در شورای رادیو آن زمان حیرت و تحسین اعضا شورا را سبب شد و پس از آن تحت تعلیم استاد علی تجویدی و بانو ملوک ضرابی قرار گرفت. وی دو سال بعد در سن ۲۱ سالگی به یک خواننده تمام عیار تبدیل شد. در همان سن آوازی را در دستگاه سه گاه با آهنگسازی علی تجویدی و شعری از رهی معیری به نام صبرم عطا کن را اجرا کردند که در کتاب ترانه های ماندگار این اثر به ثبت رسیده است.

وی به علت مخالفت پدر با نام مستعار حمیرا فعالیت خود را آغاز کرد اما پدر وی صدای دختر خود را می شناسد و طلاق دختر خود را از همسرش می گیرد و به مدت یک سال دختر خود در خانه زندانی می کند بعد یک سال یک سفر اروپا برای جناب امیرافشاری پیش می آید حمیرا که از حمایت مادر خود برخوردار بود دومین اثر خود به نام پشیمانم با آهنگسازی استاد تجویدی و ترانه ای از بیژن ترقی در دستگاه همایون اجرا می کند که به علت مدلاسیون اصیل و فراموش شده آن دستگاه باعث تحول عظیمی در موسیقی سنتی ایرانی

می شود. پدر وی با آگاهی از اثر جدید دختر خود وی را از خانه طرد و از ارث محروم می کند بعد از آن وی مدتی را در خانه پسرعمویش که همسر وی هما میرافشار ترانه سرای معروف بود به سر برد تا آنکه با استاد پرویز یاحقی ازدواج می کند. صدای ایشان قابلیت سوپرانو از ابتدا تا اوج را دارد که از کمیاب ترین نوع صداها می باشد. ایشان مدت شش یا هفت سال همسر آهنگساز به نام ایرانی پرویز یاحقی بودند که در این دوره زناشویی آثار ماندگاری با شعرهایی از بیژن ترقی و آهنگ های از یاحقی همچون مراغریبی هدیه عشق بهار نورسیده مراتنها نگداری پنجره ای به باغ گل و... اجرا کرده است.

وی بعد از انقلاب چند ماه در زندان به سر برد و با پرداخت

مبلغی معادل سی هزار دلار آزاد و تا اواسط سال شصت خورشیدی در ایران ماند و بعد از گذراندن مزاحمت های فراوان با همسر و دختر دو ساله اش به نام هنگامه از مرز پاکستان از ایران خارج شد و از آنجا به اسپانیا و بعد از آن به کاستاریکا در امریکای مرکزی رفت وی در کاستاریکا دچار افسردگی شدید شد به صورتی که مدت یک سال تحت درمان روان پزشک بود شوهر وی در این میان همسر و دختر خود را ترک و به امریکا مهاجرت کرد. حمیرا با کمک همسر پسرعمویش هما میرافشار به ایالت کالیفرنیا مهاجرت و کار هنری خود را از سر گرفت. و در سال هفتاد و هشت خورشیدی به تومور مغزی دچار شد که به صورت معجزه آسایی از اتاق عمل نجات یافت. وی همینک در شهر لوس آنجلس زندگی می کند.

## سوپر و قنادی مازندران

مفتخر به دریافت لوح تقدیر بهترین فروشگاه در منطقه ایلینگ از طرف شهرداری منطقه در سال 2006

قنادی  
مازندران  
افتتاح شد



بهترین آجیل و  
خشکبار اصل  
تواضع

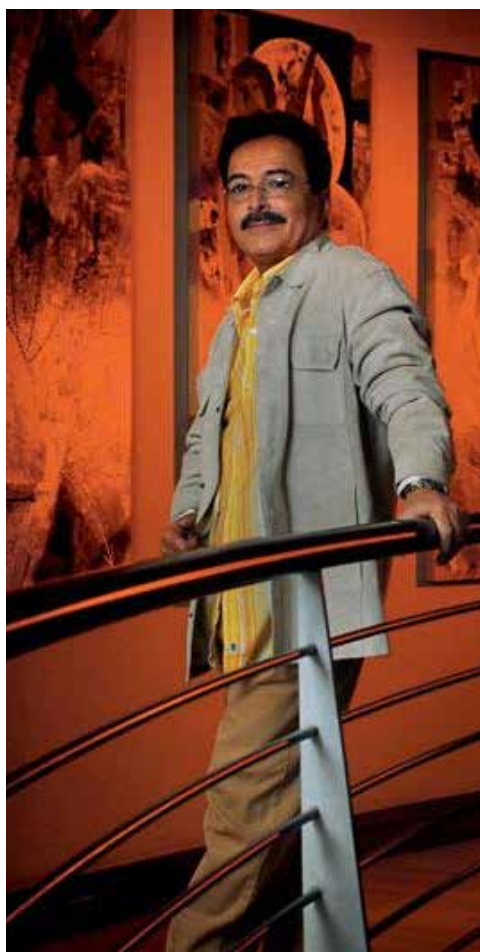
سوپر و قنادی مازندران  
کلیه مایحتاج خانواده های  
محترم را با بهترین کیفیت  
تدارک دیده است

کیک و شیرینی های قنادی مازندران روزانه پخته میشود و تازه به شما عرضه می گردد

159 UXBRIDGE ROAD , WEST EALING LONDON W13 9AU Tel: 020 8579 9500



## شاهرخ : شهر نو جدیدی باز شده بنام دوبی



هنرمندان ما مسئول نیستند. اصلاً به مملکتشان فکر نمی‌کنند. اگر می‌خواندند دروغ می‌خواندند. همین رفقا هفته‌ای هفت روز در همین خانه من بودند. بخور و بریز، شراب و کباب ولی از زمانی که پای فشاری مرا در قبال مسئولیتهای یک هنرمند دیده‌اند حتی سالی یک بار هم به من زنگ نمی‌زنند که آیا زنده‌ام یا مرده!

**رفقای هنرمندان ما یکی، یکی خود را به پول فروختند، من اسم این کار هنرمندان را اسمش می‌گذارم «خودفروشی»**

عجیب است که اکثریت جمعیت کالیفرنیا را اسپانیس زبانها تشکیل می‌دهند که متجاوز از ۶۰ درصد ساکنان این ایالت هستند ولی تنها یک یا ۲ کانال تلویزیونی دارند ولی ما ایرانیان که حداکثر یک میلیون نفر پراکنده هم هستیم بیش از ۳۰ کانال تلویزیونی داریم، مسخره است! به هر حال من تا آخرین روز زندگیم با بیشترین انرژی خواهم خواند و از درد و رنج کشورم هم خواهم خواند.

### من اینجائنها موندم، تنها جنگیدم و تا آخرش هم می‌موندم

هنرمندان در تمام جهان مسئولیتهای بزرگی در قبال جامعه خود دارند و در هر حرکتی که پیرامون زندگیشان اتفاق می‌افتد مانند بمب‌گذاری، ایدز، اشتباهات رئیس جمهورشان، و... هنرمندان بلند می‌شوند و اعتراض می‌کنند و صدای اعتراض جامعه خود می‌شوند و به همین دلیل مسئولیت هنرمندان ایرانی بسیار زیاد است.

زمان خواندن اشعار تمثیلی مانند موبلند یار، چشم و ابرو و گل و... نه اینکه نباشد خودم هم خوانده‌ام ولی اینکه همش اینگونه باشد قابل قبول نیست من و هنرمندان مسئولیتی دیگر هم داریم. کشور مرا نابود کرده‌اند. میلیون میلیون جوانان کشور مرا می‌کشند، دست و پایشان را می‌شکنند، آفتابه به گردنشان می‌اندازند و در شهر می‌چرخانند. اینجاست که من به عنوان هنرمند وظیفه دارم خودی را نشان دهم و صدای اعتراض مردم خود باشم.

این بزرگترین مسئولیت یک هنرمند است در غیر این صورت همه رفقای من «هنریند» هستند همه را از کوچک و بزرگ وزن و مرد می‌گویم. همه این رفقا مرا خوب می‌شناسند و با من زندگی کرده‌اند. متأسفانه

## قنادی و خشکبار بهار و سوپر مارکت زمان

بازارچه ای در قلب کنزینگتون

آجیل، تازه ترین سبزیجات و میوه های ایرانی

**گوشت و مرغ حلال**

ویدیو کلاب زمان بهترین کاست، سی دی و ویدیوهای ایرانی را با تخفیف ویژه در اختیار شما قرار می‌دهد.



**Tel: 020 7603 8909**

**347 Kensington High St. W8**



یک انگلستان

یک لندن

# قنادی رضا

نامی که می شناسید و ۲۵ سال به آن اطمینان دارید



کلیه مایحتاج خود را با  
بهترین کیفیت و قیمت از  
سوپر قنادی رضاتهیہ فرمایید

همه روزه انواع شیرینیجات  
خشک و تر در قنادی رضا طبخ و  
به مشتریان عرضه می شود

**345 High Street Kensington London W8**

**Tel: 020 - 7603 0924**

**مجله رنگارنگ همیشه زبانزد همگان است**

**پیام تبلیغاتی خود را در معرض دید اکثریت ایرانیان قرار دهید**

خدمات ارزی و بازرگانی

## راوندی

**RAVANDI TRADE&FINANCE CO. Ltd**

نامی مطمئن و آشنا

دفتر مرکزی لندن:

**Tel: 020 - 7499 5455**

Fax: 020 - 7629 2974

Oxford Street, 24 North Audley St

London W1K 6WD

Under New Licence No. 12113380

e-mail: jravandi@btconnect.com

دوبی:

**Tel: (9714) - 22 72 765**

**Fax: (9714) - 22 77 920**

email: ravandi@emirates.net.ae



# سالن آرایش و زیبایی هایدی استودیو

Hydi Studio



با ارایه کلیه خدمات آرایشی و زیبایی توسط کادر مجرب ایرانی در خدمت هموطنان عزیز می باشد

- ۱- خدمات آرایشی و مو: شامل مش، فر، های لایت، کوپ و کاشت مو
- ۲- خدمات زیبایی: شامل انواع فیشال پوستی، بند و ابرو و وکس، استفاده از مواد Micro derma bration, Guimot, KC, Dermologica, لیزر
- ۳- خدمات ناخن: شامل مانیکور و پدیکور و کاشت ناخن
- ۴- انجام تزریقات زیبایی بتاکس و فیلر توسط جراح متخصص با نازلترین قیمت

۱۰٪ تخفیف ویژه برای هموطنان عزیز

سالن هایدی استودیو در قلب لندن ( منطقه ریجنتس پارک ) آماده ارایه خدمات به ایرانیان عزیز می باشد

106 ROBERT STREET ,REAGENTS PARK LONDON NW1 3QP

**Tel: 020 74 19 96 01**

[www.hydistudio.co.uk](http://www.hydistudio.co.uk)

[hydistudio@hotmail.co.uk](mailto:hydistudio@hotmail.co.uk)

Design by : Rangarang Media Group

وب سایت رسمی رنکارنگ را ببینید و به دیگران هم توصیه کنید [www.rangarang.co.uk](http://www.rangarang.co.uk)



اگر راه شیراز برای تو دوره

سوپر شیراز در قلب ادمونتون راهها را نزدیک کرده

سوپر شیراز با مجموعه کاملی از بهترین  
مایحتاج خانواده های ایرانی در شمال لندن  
در منطقه ادمونتون در خدمت شماست

**SHIRAZ MARKET**

IRANIAN & CONTINENTAL FOOD & VEG & OFF LICENCE

**TEL: 020 8805 9841**

**270 HERTFORD ROAD , EDMONTON N9**



# سی سال تلاش حکومتی که نتیجه داده!



رژیم جمهوری اسلامی از بدو تاسیس حکومت قرون وسطایی خود بخوبی نشان داد که بی جهت صف آخوند روضه خوان سوار کول مردم نشده اند و مردم را به دنبال خود نکشیده اند. این جماعت هرزه ؛ عیاش ؛ بی دین و ایمان و شارلاتان و کلاهبردار که سی سال است ابزار و امکانات حکومتی هم یافته اند و خزانه کشوری ثروتمند را هم در اختیار دارند با افکار شیطانی خود سی سال طرح و برنامه و ترفند ریخته است که مسیر ملتی را به سوی فساد و تباهی و اعتیاد و بیماری سوق دهد که بخوبی نشان می دهد تا حدود زیادی موفق هم عمل کرده اند.

اینان در مسیر ویرانی اخلاقی جامعه خود جلو دار می شوند و با ساختن هزاران سایت سکسی که محور اکثریت آنان سکس های خانوادگی است (دختری با پدر یا عمویش ؛ پسر با مادر یا خاله و عمه اش و ....) سعی کرده اند تا زشتی این اعمال را عادی جلوه دهند. و یا فیلمهای سینمایی سالهای اخیر که همگی بر محور داستانهای پسرها و دخترهای جوان خوشگذران می چرخد یا نشریات و کتابهایی که ظاهراً ممنوعه هستند و تماماً از چاپخانه های دولتی رژیم به بازار روانه می شوند .

نمونه آن همین نوشته ای است که نشان می دهد این رژیم چه خواب وحشتناکی برای نسل جوان ایران در سر دارد و با چنین مقالاتی جوانان را تشویق می کند هیچ عملی زشت نیست حتی تن فروشی !!!!!

## گزارشی از یک تن فروش مرد در تهران

در هر زنی لذت می برم. زنان میانسالی که مشتری من هستند واقعا ترسناک هستند. وقتی با من حرف می زنند از درک آنها و از پیچیدگی دنیای ذهنی آنها وحشت می کنم. ساده ترینشان از بزرگترین مردهایی که می شناسم پیچیده تر هستند. من با تک تک مشتریانم عاشقانه می خوابم.

عرفان با وجود اینکه سال ها کنار خیابان ایستاده و امروز هم همه مخارج سنگین خود را از همین طریق تامین می کند اما هیچگاه احساس حقارت را در مقابل مشتریان حس نکرده. وقتی در این مورد خاص صحبت می کند نشانی از افسردگی و تحقیر شدگی یک زن روسپی در حرف هایش نیست. همانطور که نشانی از آن نگاه اومانستی و عاشقانه نسبت به زن. می گوید: این زنها هستند که به من نیاز دارند. زنانی که می دانم حاضرند به خاطر خدمات من پول زیادی بدهند. بارها در رختخواب امتحانشان کردم. آنها تا ۱۰ برابر توافق اولیه را با کمال میل می پذیرند.

در حاشیه همین حرف ها همکاران زن خود را سرزنش می کند و می گوید: زنها بیخود موضوع را برای خودشان

که بخواهم پولی بابت خدماتم بگیرم) کردم، دانشجوی دانشگاه تهران بودم. چند بار از طرف همکلاسی های من ترو حتی یکی از اساتید به من پیشنهاد شد که فقط با آنها سکس داشته باشم. و بعد یکی از همان ها بود که به من پول خوبی داد و گفت حاضر است این رابطه را به همین شیوه ادامه دهد. شروع کار از همین روابط جسته گریخته بود.

شیوه جذب مشتری عرفان کم کم روشمند می شود. او می گوید: دو سال بعد از آن که چند مشتری ثابت پیدا کرده بودم خانه ای در شمال شهر اجاره کردم و تردد در شمال شهر من را نسبت به بوق ماشین زنان حساس کرد. با زنها می رفتم و تمام مدت از اینکه مثل بچه نوازشم می کنند و تا ۶۰۰ هزار تومان برای یک شب به من می دهند احساس غرور می کردم.

او احساس خود را نسبت به زنان اینطور توصیف می کند: اوایل چندان از زنها خوشم نمی آمد یعنی فقط به سکس و جنبه های جنسی زنان فکر می کردم. ولی بعد از اینکه این کار را شروع کردم عاشق زنها شدم. موجوداتی بسیار ظریف هستند و پیچیدگی هایی دارند که از کشف آنها

عرفان را در یکی از پارک های شمال شهر تهران می بینم. پسر ۲۸ ساله ای که کتابی از "کافکا" به دست گرفته و مشغول نت برداری از کتاب است. عرفان ۵ سال است که به زنانی که مشتری او هستند خدمات جنسی ارائه می دهد. عاشق فلسفه، زن و شغل خود است. به زعم خودش تن فروش حرفه ای و متخصصی است و تفاوت زیادی با نامزد خود دارد که همکار اوست. به نظر او مردی که خدمات جنسی ارائه می دهد خوشبخت تر است و مثل زنان روسپی افسرده نمی شود.

گفت و گو با عرفان سلسله مراتب فرودستی و فرادستی زنان و مردان را به خوبی نشان می دهد. عرفان شغل خود را تخصص بی نظیری می داند و درآمدی بسیار بالاتر از همکاران زن خود دارد. خود را تحقیر شده نمی باید و زندگی خود را مدرن و توأم با خوشبختی می داند.

وقتی می خواهم از ۵ سال پیش بگویم و اینکه چرا چنین فکری به سرش زد، خیلی ساده می گوید: درست مثل همه زنان فاحشه. من از زمان نوجوانی مثل اکثر پسرهای جوان متوجه بودم که برای زنان میانسال جذابیت هایی دارم. آن زمان که شروع به کار حرفه ای (به این معنی

نکبت‌بار می‌کنند. البته جامعه هم به این موضوع دامن می‌زند. این یک شغل است مثل همه شغل‌ها. وقتی اینطور به موضوع نگاه کنیم قضیه حل می‌شود. من یک تخصص دارم. بدن و قیافه خوبی دارم، پس از آن استفاده می‌کنم تا خوب زندگی کنم. هیچ چیز هم نمی‌تواند این کار را برای من قبیح و زشت جلوه دهد. زنان زیادی به خدمات من نیاز دارند و من هم به پول زیادی نیازمندم. پس قضیه ایرادی ندارد. یک معامله عادلانه!

عرفان می‌گوید زنان روسپی همه زندگی خود را وقف شغل خود و دردسرهایش می‌کنند در حالی که او به تفریح، موسیقی و مطالعه خود هم می‌رسد. البته او

به این نکته توجه نمی‌کند که درآمد او قابل مقایسه با زنان روسپی نیست. امنیت او تا این حد در خطر نیست و حس خرسندی او را هیچ یک از زنان همکارش تجربه نمی‌کنند.

در منطقه‌ای که مشتریان عرفان زندگی می‌کنند، قیمت یک روسپی زن بین ۵۰-۱۵۰ هزار تومان است در حالی که او برای هر سرویسی که ارائه می‌کند بین ۳۰۰ تا ۶۰۰ هزار تومان پول می‌گیرد. این رقم باورنکردنی را می‌توان با دیدن لباس‌های مارکدار، ماشین گران قیمت و منزل

شخصی‌اش حدس زد. عرفان می‌گوید تا وقتی که توان این کار را دارد بی‌هیچ شرمساری این کار را ادامه خواهد داد و: "خدا را چه دیدی شاید با یکی از مشتریانم ازدواج کردم. آنها دوست داشتی و عاشق شدنی هستند".

این جمله خدا حافظی عرفان است: حالا باور کردی من خوشبخت‌ترین تن‌فروش جهانم!

## علم بهتر است یا ثروت!؟

در جهان متمدن و کشورهایی که از زندگی سالم و آزاد براساس قوانین انسانی برخوردارند، بستر رشد و پرورش کودکان و نوجوانان خود را بر مبنای اصول علمی و پرورشی قرار می‌دهند که در سایه تعلیم و تربیت صحیح نسل‌های آینده‌ساز آن کشور را بسازند.

در دوران سیاه حکومت ملایان بخوانید و ببینید آرزوهای یک دختر بچه ۱۰ ساله چیست؟ که او نمونه هزاران نوجوان بیگناهی است که این گونه پرورش می‌یابند!

وای بر ما، که در برابر این همه جنایت و ظلم و بی‌داد مشی فساد ضدایرانی سکوت اختیار کرده‌ایم.

یکی زد در گوشم ولی جوابم را نداد. من که نفهمیدم چرا کتکم زد. بعد من را فرستاد تو و در را بست.

مدرسه بر می‌گشتم بابا از خانه آن خانم بیرون آمد. گفت ازش سوال کاری داشته. بابای من ساختمان می

مسلم این موضوع انشاء برای هزارمین بار - اگر نه بیشتر - تکرار شده، فقط برای اینکه تغییری ایجاد بشود موضوع را این جوری پای تخته نوشتم "می‌خواهید در آینده چه کاره بشوید. الگوی شما چه کسی است؟" و برایشان توضیح دادم الگو یعنی اینکه چه کسی باعث شده شما تصمیم بگیرید این شغل را انتخاب کنید. انشاء ها هم تقریباً همان‌هایی هستند که هزار ها بار تکرار شده اند، با این تفاوت که چند تا شغل جدید به آن‌ها اضافه شده "مهندس هوا و فضا"، "پدرم می‌گوید الان ام‌وی ام بهترین رشته ی دنیا است و خیلی پول دارد - منظور شما MBA است" "دوست دارم مهندسی اتم بخوانم ولی پدرم دوست ندارد می‌گوید اگر آشنیزی بخوانم بیشتر به دردم می‌خورد" و....



... من برای این دوست دارم فاحشه بشوم چون فکر می‌کنم آدم‌های مهمی هستند. مامان همیشه می‌گوید که مردها به زن‌ها احترام نمی‌گذارند. ولی مرد ها همیشه به خانم همسایه احترام می‌گذارند مثلاً همین بابای من. زن‌ها هم همیشه با تعجب نگاهش می‌کنند، شاید حسودی‌شان می‌شود چون مامانم می‌گوید زنها خیلی به هم حسودی می‌کنند. خانم همسایه خیلی آدم مهمی است. آدم‌های زیادی به خانه‌اش می‌آیند. همه‌شان مرد هستند. برای من خیلی عجیب است که یک زن رئیس این همه مرد باشد. بعضی‌هایشان چند بار می‌آیند. بعضی وقت‌ها هم این قدر سرش شلوغ است که جلسه‌هایش را آخر شب‌ها تو خانه‌اش برگزار می‌کند. همکارهایش اینقدر دوستش دارند که برایش تولد گرفتند. من پشت در بودم که یکی از آنها بهش گفت تولدت مبارک. بابا می‌خواست من را ببرد پارک، بهش گفتم امروز تولد خانم همسایه است. گفت می‌داند. آن روز من تصمیم گرفتم فاحشه بشوم چون بابا تولد مامان را هیچ وقت یادش نمی‌ماند.

تازه خانم همسایه خیلی پول در می‌آورد. زود زود ماشین‌هایش را عوض می‌کند. فکر کنم چند تا هم‌راننده داشته باشد که می‌آیند دنبالش. این‌ور و آن‌ور می‌برند.

من هنوز با مامان و بابا راجع به این موضوع صحبت نکردم. امیدوارم بابا مثل کار مامان با کار من هم مخالفت نکند

سازد. مهندس است. ازش پرسیدم یعنی فاحشه‌ها هم کارشان شبیه مهندس‌های ساختمان است؟ خانم همسایه هنوزم در بود. فقط کله‌اش را می‌دیدم. بابا

ولی اعتراف می‌کنم از همه تکان دهنده‌ترین یکی است "می‌خواهم فاحشه بشوم" شاید اولین بار است که یک دختر بچه ده ساله چنین شغلی را انتخاب کرده.

"خوب نمی‌دانم که فاحشه‌ها چه کار می‌کنند... (معلومه که نمی‌دانی) ولی به نظرم شغل خوبی است. خانم همسایه ما فاحشه است. این را مامان گفت. تا پارسال دلم می‌خواست مثل مادرم پرستار بشوم. پدرم همیشه مخالف است. حتی مامان هم دیگر کار نمی‌کند. من هم پشیمان شدم. شاید اگر مامان هم مثل خانم همسایه بشود بهتر باشد او همیشه مرتب است. ناخن‌هایش لاگ دارند و همیشه لباس‌های قشنگ می‌پوشد. ولی مامان همیشه معمولی است. مامان خانم همسایه را دوست ندارد. بابا هم پیش مامان می‌گوید خانم خوبی نیست. ولی یک بار که از



## ماساژوری که گوگل میلیونرش کرد!!



سال ۱۹۹۹، خانم بونی براون Bonnie Brown، تازه از همسرش جدا شده بود. او با خواهرش زندگی می‌کرد و آینده‌ای نامشخص داشت. تا اینکه شانس آورد و یک آگهی استخدام دید. یک شرکت در «سیلیکون ولی»، احتیاج به یک ماساژور داشت که به خانه‌های کارمندانش برود و آنها را ماساژ دهد.

این شرکت که آن موقع ۴۰ کارمند بیشتر نداشت، گوگل نام داشت! او این کار پاره‌وقت را در گوگل قبول کرد. خانم براون هفتای ۴۵۰ دلار دستمزد می‌گرفت و این امکان را هم داشت که به جای دستمزد نقدی، سهام شرکت را بخرد.

بعد از ۵ سال مدام، ماساژ مهندسان گوگل، خانم براون بازنشست شد، ولی سهام گوگل آنقدر رشد کرده بود که این خانم میلیونر شده بود!

این خانم از اینکه عاقبت‌اندیشی کرده و به توصیه مشاور اقتصادی‌اش گوش نکرده و سهامش را نگه داشته خوشحال است. حالا این خانم ۵۲ ساله در یک خانه بزرگ ۳ هزار فوت مربعی در ایالت نوادا زندگی می‌کند و به علاوه ماساژور مخصوص خودش را دارد. او مسافرت‌هایی هم به نقاط مختلف جهان برای سرکشی بنیاد خیریه‌ای که تأسیس کرده، انجام می‌دهد.

تخمین زده می‌شود، هزار نفر از کارمندان گوگل با در اختیار داشتن سهامی بیشتر از ۵ میلیون دلار، از طریق رشد خیره‌کننده ارزش سهام گوگل میلیونر شده باشند

## کفش جدیدی با فن‌آوری GPS عرضه شد.

با ساخت کفشی که یک تراشه‌ی GPS در داخل آن به کار گرفته و توسط صاحب کفش و یا از راه دور فعال می‌شود، نگرانی گم شدن افراد از بین

می‌رود.

یک مهندس آمریکایی موفق شد با قرار دادن یک تراشه‌ی کوچک GPS در کفش ورزشی، نمونه‌ی اولیه‌ی کفش‌هایی را برای بزرگسالان طراحی کند تا محل صاحب آن‌ها در هر کجای دنیا که باشند، تنها با فشردن یک دکمه، قابل ردگیری باشد.

بر اساس این گزارش این کفش‌های ورزشی که برخلاف تلفن، ساعت یا دستبند به راحتی گم نمی‌شوند، جدیدترین مورد به کارگیری جست‌وجوی ماهواره‌ی در زندگی روزمره است که با فشردن یک دکمه در داخل آن، سیستم GPS آن فعال شده و جزئیات مربوط به موقیت فرد به صورت پیام بی‌سیم به سرویس کنترل ۲۴ ساعته فرستاده می‌شود.



بنا بر اعلام اپراتورهای سرویس کنترل نیز در مواقع اضطراری مانند گم‌شدن کودکان یا بیماران مبتلا به آلزایمر، با درخواست نزدیکان، می‌توانند GPS را از راه دور فعال کنند و از هنگام فشردن دکمه‌ی فعال سازی تا زمان کارکردن باتری، کفش‌های مذکور اطلاعات را ارسال خواهند کرد.

بر اساس این گزارش این کفش‌ها که برای ساخت و اطمینان از دقت عمل آن‌ها، دو سال تحقیق و میلیون‌ها دلار هزینه صرف شده، تراشه‌ی دو تا سه اینچی را در انتهای خود جا داده‌اند و دو دکمه‌ی کوچک نقره‌ی در کنار بند کفش، یکی برای فعال کردن و دیگری برای توقف عمل GPS وجود دارند و مانند اکثر وسایل GPS برای عملکرد خود به چهار ماهواره متصل هستند.

## یک خانه انگلیسی گرانترین ملک جهان

یک ملک انگلیسی که بزرگتر از کاخ باکینگهام است توسط نشریه فوربس به عنوان گرانترین ملک جهان معرفی شده است.

در فهرست گرانترین املاک جهان که توسط نشریه فوربس منتشر شده علاوه بر این ملک انگلیسی، اقامتگاه دونالد



ترامپ در پالم بیچ و ملک یک شاهزاده سعودی در ایالت کلرادو مشاهده می‌شوند.

به گزارش خبرگزاری رویترز، در فهرست نشریه فوربس از میان ۱۰ ملک گران جهان، ۶ ملک در ایالات متحده، از جمله یک آپارتمان ۷۰ میلیون دلاری در نیویورک، دو ملک در انگلستان، یک ملک در فرانسه و یک ملک در ترکیه قرار دارند.

نشریه فوربس برای سومین سال متوالی فهرست گرانترین املاک هر قاره به استثنای قطب جنوب را منتشر کرد.

گرانترین ملک جهان به قیمت ۱۳۸ میلیون دلار در ناحیه ساری در جنوب لندن قرار دارد و دارای ۱۰۳ اتاق بوده و باغ‌هایی به وسعت ۲۹ هکتار آن را احاطه کرده‌اند.

## معطرکننده هوا بصورت USB



شرکت براندو جدیداً یک سری خوشبو کننده زیبا تولید کرده که بصورت USB به کامپیوتر شما وصل میشوند و هر چند دقیقه یکبار بوی معطری را که شما در آن ریخته اید را در فضا منتشر میکند.



این دستگاه از برق ۵ ولت دستگاه یو اس بی شما برای گرم کردن و پخش کردن بو استفاده میکند این دستگاه فعلاً با ۴ بوی مختلف و با قیمت ۷ دلار تولید شده است.



بحث هایی شده بود نوشت: "به گفته برخی ها، تبلیغات خوب و بد ندارد. به همین دلیل آنها این تبلیغات را نیز قبول دارند."

## سوتی پلیس انگلستان در طراحی آگهی تبلیغاتی

آگهی تبلیغاتی که پلیس انگلستان به اتوبوسهای شهری داده است به علت آنکه در جای مناسبی از اتوبوس ها طراحی نشده، باعث خجالت نیروی پلیس شد! در این تبلیغات در کنار جمله "چه کسی امنیت اطراف شما را تأمین می کند؟" یک مرد و زن پلیس در پشت اتوبوس به چشم می خوردند.



اما یک اتفاق کوچک باعث شرمساری پلیس شده است! به علت آنکه پلیس مرد در جای بهتری از اتوبوس نقاشی نشده است، لوله رو به پائین آگروز درست جلوی شلوار وی قرار گرفته است!! به نوشته روزنامه دیلی تلگراف "چهره خندان و سرشار از رضایت پلیس زن نیز این صحنه را کامل کرده است!!" این تبلیغات در ۱۱ اتوبوس شهری کار شده اند. دیلی تلگراف ضمن اشاره به اینکه قبلا نیز این تبلیغات باعث

## زنی که ۲۵ سال گم شده بود

یک مادر تایلندی که به علت سوار شدن به اتوبوس عوضی ۲۵ سال گم شده بود با خواندن یک آواز خانواده اش را بازیافت.

به گزارش خبرگزاری فرانسه آخرین بار که جایانا بوراهنگ هفت فرزندش را دید در سال ۱۹۸۲ و قبل از رفتن از جنوب تایلند به مرز مالزی بود که معمولاً برای خرید به آنجا می رفت.

او هیچگاه بازنگشت و پلیس بعدها به اعضای خانواده اش گفت ظاهراً در یک تصادف رانندگی مرده است. اما واقعیت این بود که در بازگشت به خانه سوار اتوبوس عوضی شده بود. او در حالی که گریه می کرد گفت من آن روز به کسی نگفتم کجا می روم چون همیشه به آنجا می رفتم.

او پس از خرید هنگام بازگشت به خانه سوار اتوبوسی شد که به بانکوک می رفت یعنی جایی در فاصله ای ۱۱۵۰ کیلومتر دورتر در شمال شهر زادگاهش در استان ناراتی وات.

او در بانکوک در حالی که نمی توانست تایلندی بخواند و به زبانی حرف می زد که عده کمی از مردم تایلند می توانند بفهمند، بار دیگر سوار یک اتوبوس عوضی شد و این بار به چیانگ مای، ۷۰۰ کیلومتر دورتر به شمال رفت. در آنجا کسی زبانش را نمی فهمید مدت ۵ سال گدایی می کرد و بعد او را در ۱۹۸۷ به یک پناهگاه بی خانمان ها در استان فیت سانولوک در مرکز تایلند

فرستادند.

اما هنوز کسی زبان او را نمی فهمید تا اینکه سه دانشجوی پزشکی از ناراتی وات برای تحقیق درباره مشکل بی خانمانی به آن پناهگاه آمدند.

جایانا برای آنان ترانه ای خواند، ترانه ای که کارکنان پناهگاه بارها شنیده اما نفهمیده بودند. او همان آواز همیشگی را خواند و این سه دانشجو گفتند به لهجه مالایی یاوی است.

مسئولان پناهگاه می گویند به این دلیل ما از آنان خواستیم با او حرف بزنند و پیرسند آیا قوم و خویشی دارد یا نه. او به دانشجویان گفت که شوهری مالزیایی و هفت بچه داشت و داستان اتوبوس های عوضی و گم شدن خود را در شمال تایلند گفت.

خانواده حیرت زده او کوچکترین پسر و بزرگترین دخترش را برای دیدار و بازگرداندن او فرستادند.

یک مقام تایلندی که در دیدار آنان حضور داشت گفت: او نام همه بچه هایش را به خاطر داشت. اما اول توانست پسر کوچکش را بشناسد ولی دختر بزرگش را شناخت.

فرزندان او را به خانه خود در روستای دوسونگ بو در گوشه ای دور افتاده در ناراتی وات بردند جایی که فرزندان و نوه های او دو روز پس از بازگشتش داشتند او را بغل می کردند و می بوسیدند

# سوپر تهران

جدیدترین و شادترین

کاسبت ، سی دی و

ویدیوها با قیمت هایی

استثنایی فقط در

سوپر تهران

شما می توانید

شیرینیجات،

بستنی ، فالوده ایرانی

خشکبار، ترشیجات و

دیگر محصولات ایرانی

را از ما تهیه فرمائید.

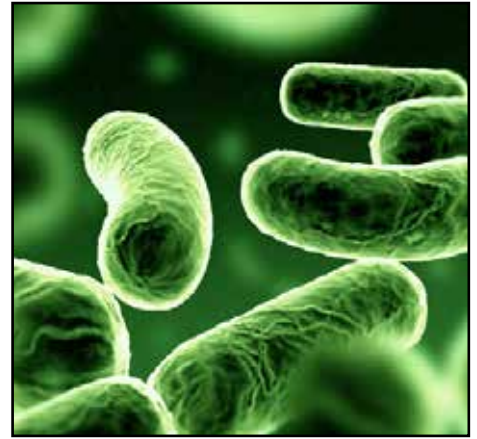
565 , Finchley Road , London NW3

Tel: 020 7435 3622

Fax: 020 7431 9595



## کشف کوچک‌ترین موجود زنده جهان!



این باکتری‌ها که گزارشی از اکتشاف آن در نشریه «ساینس» به چاپ رسیده، با قطری در حدود تنها ۲۰۰ نانومتر به اندازه‌ای کوچکند که چهار میلیون عدد از آنها در سر یک سوزن جای می‌گردد. هر نانومتر برابر با یک میلیاردیوم متر است.

محققان این میکروب را در پساب‌های خروجی از یک معدن متروکه واقع در ناحیه «ایرون ماونتین» در کارولینای شمالی آمریکا شناسایی کرده‌اند.

این باکتری به یک خانواده بسیار قدیمی از موجودات تک سلولی به نام «آرکیا» تعلق دارد. و ابعاد آن از تمامی انواع دیگر حیات شناسایی شده تاکنون کوچکتر است. محققان در مطالعه‌ای جدید متوجه شده‌اند روی پسابهای اسیدی و حاوی فلزات سمی از جمله آرسنیک برجای مانده از فعالیتهای معدنی در این ناحیه، یک کف صورتی رنگ ایجاد شده‌است که این کف مملو از این میکروبیهای ناشناخته‌است.

## «بامبی» تاثیرگذارترین فیلم تاریخ سینما



کارتون «بامبی» محصول سال ۱۹۴۲ کمپانی والت دیزنی احساسی‌ترین فیلم تاریخ سینما لقب گرفت.

با وجود این که ۶۶ سال از ساخت این انیمیشن که داستان زندگی یک بره آهوست، می‌گذرد، تمام عناصر یک فیلم احساسی از قبیل دوست داشتن، زندگی واقعی و غم از دست دادن را داراست و تاثیرگذارترین، احساسی‌ترین و اشک‌آورترین فیلم تولید شده تاریخ سینما

لقب گرفت.

یکی از صحنه‌هایی که بغض در گلو ایجاد می‌کند، هنگامی است که مادر «بامبی» توسط شکارچیان کشته می‌شود. این صحنه در فیلم نمایش داده نمی‌شود و به جای آن پدر بامبی آهسته به او می‌گوید: «مادرت دیگر نمی‌تواند با تو باشد» و آن دو در برف به راه خود ادامه می‌دهند.

در نظرسنجی که به صورت آنلاین از بیش از سی هزار شرکت کننده صورت گرفت، کارتون «بامبی» توانست با به دست آوردن ۱۸ درصد از کل آراء، در صدر احساسی ترین فیلم تاریخ سینما قرار بگیرد.

فیلم‌های «روح» با بازی «دمی مور» و «پاتریک اسوینز» با به دست آوردن ۱۶ درصد در رده دوم جا گرفت. «شیرشاه» دیگر کارتون والت دیزنی و فیلم «ای.تی.» ساخته استیون اسپلبرگ با ۱۴ درصد آراء مشترکا در رتبه سوم قرار گرفتند.

«تایتانیک» با بازی «لئوناردو دی کاپریو» و «کیت وینسلت»، «ساحل‌ها» با بازی بت میدلر، «فلوریدا» با بازی تام هنکس، «واتر شیب داون»، «ماگنولیا آهنی» و «پسرهای گریه نمی‌کنند» در رده‌های بعدی قرار گرفتند.

## شخصی سرطان پروستات در ۱۰ دقیقه



سرطان پروستات یکی از شایع‌ترین انواع سرطان در بین مردان است. دانشمندان در انگلیس توانستند با یک تست جدید خونی، سرطان پروستات را ظرف ۱۰ دقیقه شناسایی کنند.

قبل از ابداع این تست جدید، مردان باید چند روز منتظر آماده شدن نتایج آزمایشات خود می‌ماندند چون در روشهای معمول نمونه خونی باید برای مطالعات بعدی به آزمایشگاه فرستاده شوند.

اما در روش جدید تنها یک قطره کوچک خون از نوک انگشت فرد مورد آزمایش روی یک دستگاه پرتابل قرار می‌گیرد. دستگاه ظرف ۱۰ دقیقه می‌تواند نتیجه آزمایش را اعلام کند.

تست جدید حدود ۴۰ پوند است و در سرتاسر انگلیس توزیع خواهد شد. در این روش سطح آنتی ژن ویژه پروستات یا PSA که نشانگر سرطان است ارزیابی می‌شود.

PSA پروتئینی است که در صورت آسیب غده پروستات از این غده ترشح می‌شود. افزایش سطح این هورمون لزوماً به معنی ابتلای بیمار به سرطان پروستات نیست اما انجام آزمایشات بیشتر ضرورت دارد.

پزشکان می‌گویند با روش جدید انجام تست پروستات برای مردان بسیار سریعتر و آسانتر می‌شود

# آکادمی هنری رنگارنگ

آکادمی هنری رنگارنگ با  
حضور چهره‌های سرشناس  
و آگاه و صاحب سبک،  
نامه‌هایی که اعتبار دنیای شعر  
و ترانه و نمایش و رقص در  
تاریخ معاصر ایران هستند.

آیا دارای صدای خوبی هستید و  
می‌خواهید خواننده شوید؟

آیا دارای استعداد و هنر بازیگری  
هستید؟

آیا تسلط در صحنه و شیوه  
بیان مناسب برای مجری‌گری و  
برنامه‌های تصویری را دارید؟

آیا آمادگی و اعتماد به نفس  
در اجرای برنامه‌های هنری  
و رقصندگی را در خود سراغ  
دارید؟

چنانچه در موارد بالا آمادگی  
لازم را در خود سراغ دارید،  
می‌توانید با دفتر آکادمی هنری  
رنگارنگ تماس حاصل نمائید

۰۲۰ ۷۶۰ ۴۴ ۲۶۶



# یک موقعیت استثنایی و باورنکردنی

کافی شاپ در بهترین منطقه

در مرکز KINGSTON U.T.

برای فروش

LIES/FREE HOLD و با مجوز (A3,A5) TAKE WAY با گنجایش ۲۵ صندلی

**Tel: 07983485780**



## سوپر مارکت ایران



هر آنچه نیاز  
یک خانواده  
ایرانی است  
از پیرو جوان  
و هر نوع  
سلیقه در زیر  
یک سقف  
برایتان تهیه  
شده است

**سوپر مارکت ایران با مدیریت جدید افتتاح شد**

**بازارچه کاملی که فقط باید از نزدیک دید و قضاوت کرد**

انواع و اقسام مواد غذایی ایرانی، خشکبار، شیرینی های خشک و تر،  
سبزیجات و آجیل، کلیه کاسه ها و سی دی های و فیلمهای سینمایی،  
کتاب، نشریات، صنایع دستی، سازهای سنتی، انواع قلیان

**30 VIVIAN AVE, HENDON CENTRAL  
LONDON NW4 3XR**

Tel: 020 8202 8022



World Digital Services

**کار را به کاردان بسپارید**

**تجربه ما پشتوانه ماست**

نصب سیستم مدار بسته (SWANN)

CCTV System



اتصال سیستم دوربینهای مدار بسته به شبکه

اینترنت که شما را قادر به کنترل محل کار یا  
کسب خود ازم منزل یا هر نقطه جهان بنماید

نصب سیستم ماهواره با موتور و ثابت



Satellite

دریافت بیش از ۳۵۰۰ کانال موزیک، فیلم،  
خبر و ورزشی به کلیه زبانهای دنیا

Intercom



سیستم درب بازکن با دوربین مدار بسته

آنتن برای دریافت کانالهای تلویزیونی HD

کلیه سیستمهای ما از مارکهای معروف و معتبر با ضمانت یکساله کارخانه سازنده میباشد.

**TEL: 0759 788 3349**

**Akie**

Email: [infoakie@aol.com](mailto:infoakie@aol.com)





## شکنجه‌گر و قاتل هزاران مبارز سیاسی حالا زیر گریم زندانی آب توبه نذری می‌ریزد

ستایش او از چهره‌هایی که قبلاً در همین بند اسیر بوده‌اند در ذهن من بیننده چنین تصویری را می‌سازد

۱- رضا ملک این انسان در بند به خاطر آزادی و ملت ایران چه دردها، مصیبت‌ها و رنج‌هایی را متحمل شده است که چنانچه روزی از زندان رهایی یابد مستحق هر پاداش و مقام منزلتی می‌باشد.

۲- تاکید او بر زندگی دردناک خود که مشابه چنین روزهای سیاهی را اکبر گنجی و محسن سازگارا هم تجربه کرده‌اند و احترام و ستایش من بیننده را نسبت به زندانیان قبلی بر می‌انگیزد.

۳- به خارج آمدن این تصویر نشان می‌دهد که ایرانیان شریف و با شهامتی حتی در زندان اوین با این رژیم همکاری می‌کنند که حاضر شده‌اند ریسک جان خود را بنمایند تا این تصویر به خارج بیاید.

رژیم جمهوری اسلامی برای تداوم و بقای خود از هیچ عملی و ترفندی روی گردان نیست. اینان در سایه و پناه قوانین شرعی که در اصل کلاه شیادی است ۱۴۰۰ سال است استفاده کرده‌اند و امروز آخوندهای حاکم در ایران نشخوارکنندگان خطی هستند که تجربیات همه این سالها را با پول ملت ایران و دستاوردهای روانی - اجتماعی آموزش دیده در کشورهای اروپایی و آمریکایی به کار می‌برند!

این قبیله عمامه بسر ضد ایرانی، بشری هیچ ابایی از هیچکاری برای بقای خود ندارند که نمونه‌هایش را می‌توان در دایرکردن فاحشه‌خانه‌های اسلامی زیر نام خانه عفاف دید که در واقع همان حرمسرای اسلامی است که شکمبارهای آخوندی قرن‌ها آن را در کنار حکومت خود حفظ نموده‌اند.

رژیم با استفاده از تکنولوژی کنونی و به کارگیری تمامی ابزار و امکانات، تصویری، گفتاری و شنیداری استفاده می‌کند تا بتواند از طریق دلالت‌ها و واسطه‌های داخل ایران و خارج از کشور نشین بهره‌برداری کند. صدای آمریکا، رادیو BBC بخش فارسی، رادیو زمانه، رادیو فردا، سایت روز، پیک نت و کسانی امثال نوری‌زاده، مجید تفرشی، پیروز مجتهدزاده، مسعود بهنود و فرخ نگهدار و... صدها کانال ارتباطی و صدها چهره خودفروش در خدمت فروش مطاع مسموم تبلیغاتی رژیم هستند و در این آشفته‌بازار هر لحظه رژیم ترفندی تولید می‌کند و دلالت‌ها و واسطه‌ها آن را از طریق تلویزیونها، رادیوها، سایت‌های اینترنتی، مجلات و روزنامه‌ها که بودجه همگی آنان یا حقوق بسیاری از آنان از امدادهای غیبی تامین می‌شود به عوام‌فریبی و کلاه گذاشتن سر مردم آغاز می‌کنند.

یکی از آخرین بازیهای رژیم این است که مثلاً در زندان مخوف اوین و بند ۲۰۹ که روزانه دهها نفر از شریف‌ترین جوانان ایران به خاک و خون می‌کشند و حتی هیچکس نام آنان را هم نمی‌داند به ناگاه از طریق تلفن موبایل چهره مردی ظاهر می‌شود که شباهتهایی ظاهری با چهره سابق اکبر گنجی دارد که ریشی درویشی و بلند چهره‌اش را پوشانده بود این چهره که اسمش ملک است در تصویری که از طریق تلفن دستی در سایتها رویت شده است ملک به عنوان زندان سیاسی در بند ۲۰۹ مخوف اوین به سر می‌برد و خطاب به دبیرکل سازمان ملل متحد از جنایات رژیم اسلامی به رهبری علی خامنه‌ای می‌گوید و درباره ظلم و ستمی که به او شده پرده بر می‌دارد.

افشاگری و پرونده‌گشایی رضا ملک آن هم در زندان و



اگر بخوایم تنها به این سه مورد بسنده کنیم و ساده لوحانه به آن بنگریم همان می‌شود که طراح کثیف این طرح‌ها به آن رسیده است که همانا رژیم خونخوار آخوندی است.

اولا همین مردک ریش‌دار به نام ملک ۷ سال پیش عهده مقام معاونت تحقیق و بررسی در وزارت اطلاعات تحت نظر فلاحیان در دوران ریاست جمهوری شارلاتانی چون خاتمی بوده است. چنین فردی که امروز نمایش مظلومیت می‌دهد دستش به خون هزاران ایرانی شریف آلوده است و چنانچه در هر دادگاهی در هر کشوری محاکمه می‌شد دهها بار به اعدام محکوم می‌گشت، حداقل آخرین جنایات او و دارودسته‌اش در زمان خاتمی کشتار قتل‌های زنجیره‌ای بود. حالا چنین مظلومی گزارش انسان دوستانه می‌دهد. نکته اصلی و مورد نظر رژیم که در واقع از این نمایش می‌خواهد در ذهن‌ها تداعی کند اشک تمساح ریختن رضا ملک برای امثال گنجی‌ها و سازگاراها است که مثلاً آنان هم انسانهای شریف و بی‌گناهی در این سیاهچالها بوده‌اند!

و این در حالی است که امثال گنجی‌ها و سازگاراها مانند

همین رضا ملک جنایتکار بیست و چندی سال در همه جنایات رژیم نقش اساسی و تعیین کننده داشته‌اند. وزارت اطلاعات و بازسازی پاسداران از دسته گلهای همین گنجی و سازگارا و حجاران، طبرزدی، باقی... امثالهم بوده و جالب است که هیچیک از اینان در چنین زندانهایی با تحمل چنین شکنجه‌هایی مرگ‌آور و حتی با اعتصاب غذایی چهل، پنجاه روزه نمرده‌اند و مثل گاو پروار در خارج جولان می‌دهند و به ریش آدمهای ساده لوح می‌خندند.

و نکته آخر اینکه چنانچه هرکس حتی چند مطلب درباره زندان رژیم آخوندی خوانده باشد می‌داند که زندانی سیاسی در اوین و هر زندان دیگر چه روزگار و شرایطی دارد و طرف زندانی غیر از بازجو او کسی نیست. زندانی هم در تمام رفت و آمدهای خارج از سلولش با چشم‌بند حرکت می‌کند یعنی دقیقاً مشخص است که این تصاویر با تلفن دستی فقط بازجوها قابل ضبط بوده و از سوی همین بازجوها به خارج آمده ولی رژیم با دیدن این تصاویر و حتی فحاشی به رهبرش همه چیز را تحمل می‌کند تا چند ماه دیگر لباس مبارزه سیاسی تن آقای رضا ملک نماید و با سلام و صلوات راهی آمریکا و اروپا بنماید و تحویل دلالت‌های حقوق بگیر خودش بدهد تا دنباله نمایشهای گنجی و سازگاراها را ادامه دهد که نهایت بگوید در خارج از کشور اپوزیسیون نیست و هر چه هست در خشتک امثال محمد خاتمی در داخل است.

## خفه شو

### جامعه‌ای که افکار را برایش می‌سازند

تاریخ کشورمان را نمی‌دانیم، مذهب‌مان را نمی‌دانیم، بر هر آنچه که تعصب و تمایلات شدیدی داریم خالی از مطالعه و تحقیق و آگاهی هستیم!

فرزندان دلسوخته و عاشقان ایران را در طول تاریخ کشته‌اند و ما برای قاتلان آنان کف زده‌ایم!

۹۹ درصد از ایرانیان در داخل و خارج از تنفر و انزجار خود از این رژیم حرف می‌زنند ولی ۳۰ سال است این آدمخواران بر این ملت حاکم است؟!

امیرکبیر، احمد کسروی، به حکم کوردلان متعصب و افراط گر کشته می‌شوند چون از جنس زمانه خود نیستند. قبا‌ی بی‌هویتی و بی‌تفاوتی را به زور می‌خواهند تنت کنند تا همرنگ دیگران شوی. چون جذامیان نگاهت می‌کنند وقتی از منافع و سرنوشت و آینده کشورت می‌گویی. وقتی می‌بینند پاسپورت خرج‌چنگ نشان حکومت ملایان را نداری و به بی‌بلاق و قشلاق ایران نمی‌روی ازت دوری می‌کنند که مبدا خدشه‌ای به حاشیه عافیت طلبی‌شان وارد شود.

در قیافه و چهره‌های مختلفی برای دل می‌سوزاندند که، ای بابا، پس کی خواهی زندگی کنی اینهمه سال بس نیست! اینهمه گفتی و نوشتی و داد زدی، نتیجه چی شد؟! ول کن بابا اگر قراره چیزی بشه، خودش میشه! چه می‌توان گفت! چه می‌توان نوشت! همه ایرانی هستیم، زبانمان مشترک است ولی معنای کلمات و

# استخدام

سازمان انتشاراتی رنگارنگ جهت  
تکمیل کادر خود افرادی را در اروپا  
به همکاری دعوت می نماید

بازاریاب جهت کارهای تبلیغاتی

منشی

وب دیزاین

راننده با اتومبیل

متقاضیان می توانند با دفتر مرکزی  
لندن تماس حاصل نمایند

۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶

## نور علی زاده برنده شیر سمار

### دکان جدیدی در لندن

هجوم سرسام آور دکانهای رنگ و وارنگ هر روز به لندن  
بیشتر می شود و عجب همه این دکانداران نیز دلسوختگان  
و عاشقان فرهنگ و هنر ایران هستند.

در رقابتی فشرده و سنگین همه می خواهند فرهنگ و هنر  
ایران را جدا از مسائل سیاسی و معضلات ویرانگر داخل  
کشور با بزن و برقص و شادمانی حفظ نمایند.

و عجب تر اینکه در این معرکه گیرهای گوناگون بساطی  
فراهم می شود و آقایی از راه می رسد که نقش ولی فقیه  
فرهنگ و هنر ایران به عهده گیرد و در بزم های محفلی  
یا ساعات فراغت در منزل ایشان رده و درجه تلاشها و  
فعالیت های ایرانیان را ارزشیابی می کند و جایزه می دهد آن  
هم با هزینه های هنگفت و بدون سوال و جواب حتی اینکه  
ایشان چکاره است و چه صلاحیتی دارد! پر چه مینا و  
اصول یک چیز طلایی جایزه می دهد و خنده آور اینکه با  
زرق و برق بسیار این کار انجام می دهد و طفلک بعضی  
از دوستان که در تمام عمرشان ماشینی گرانتر از چهار،  
پنج هزار پوند سوار نشده اند رولز رویس سواری هم باید  
بکنند که ممکن است خدای نکرده باعث هیجان بسیار  
و سکنه های ناقص شود. برندگان خوشبخت یک چیز  
طلایی ما را یاد امجدیه و فریاد ملت می اندازد که داد  
بزنند شیر سمار در... جایزه ببر

واژه هایمان برای یکدیگر قابل فهم نیست.

من می گویم سه نسل وطنم نابود شده، آنان می گویند  
بهترین جا برای عمل باسن رفتن به ایران است. من  
می گویم خواهر و مادر، دختر وطن من به خودفروشی  
برای گذران زندگی افتاده است، آنان می گویند هر چه  
بخواهی در ایران با قیمت ارزان برایت می آورند زن و  
دختر و تریاک و هر چه بخواهی!

من می گویم میلیون ها معتاد، میلیون ها بیکار، میلیون ها  
زیر خط فقر، میلیون ها آسیب دیده روانی، آنان می گویند  
پول داشته باشی در ایران هر چه بخری سه ماه دیگه چند  
میلیون میره بالاتر!

من می گویم وطن، وطن، چند نسل، ویرانی و فروپاشی  
ارزشهای ایرانی، آوارگی و دریدری! آینده وحشتناک  
و تاریک نسل آینده، آنان می گویند خدا کنه دوباره  
خاتمی بیاد، بازهم آزادی ها بیشتر بشه.

می گویم هی رفیق اهل کجایی؟! متعلق به کدام کشور  
و سرزمینی!؟

می گویند: همانجا که تو هم هستی

می گویم: من انسان ایرانیم

می گویند: ما نیز ایرانی هستیم

می گویم: خفه شو.

High-quality and professional treatments

Timeless Skincare Clinic

BUY 3 GET 2 FREE. Limited Offer

### Laser Hair Removal

| Area             | Female    | Male |
|------------------|-----------|------|
| Upper lip & chin | £80       |      |
| Chin & jaw line  | £85       |      |
| Lower arms       | £100      | £125 |
| Full arms        | £170      | £235 |
| Full face        | £130      | £200 |
| Underarms        | £90       | £90  |
| Bikini           | £90       |      |
| Ext'd bikini     | £130      |      |
| Abdomen          | £150      | £180 |
| Chest            | £100      | £170 |
| Lower legs       | from £150 | £270 |
| Full legs        | from £240 | £370 |
| Upper back       |           | £200 |
| Lower back       |           | £100 |
| Full back        | £196      | £280 |
| Shoulders        |           | £170 |
| Small area       | £50       | £50  |

قابل توجه خانمها و آقایانی که به دنبال  
خدمات زیبایی حرفه ای می گردند

Timeless  
Skincare Clinic

### Skin Care Treatment

|                   |           |
|-------------------|-----------|
| Glycolic peeling  | £55       |
| Green Peel®       | £199      |
| Herbal facial     | from £40  |
| Eyelash extension | £85       |
| Microdermabrasion | £40       |
| Dermal fillers    | from £175 |
| Botox             | from £160 |

Address: 181 Sinclair House, Thanet Street  
London WCH 9QA (Nearest station is King's Cross)

Tel : 020 7388 4299 / 07799 394314

Web : www.timelesskincare.co.uk



## اسنادی که فقط از سوراخ ارتباط مسعود بهنود می‌گذرد

مسعود بهنود همزاد دوقلو ی علیرضا نوریزاده که پرونده بیش از چهل پنجاه سال زیر و رو کشیدنشان بر عالم و آدم آشکار است و هر از گاهی از امدادهای غیبی بناگاه جرقه ای میزنند.

در سایت بهنود به اصطلاح اسنادی رو شده است که فقط از سوراخ ارتباط او به دست می‌آید که نامه ای است که بازرگان به شاه پس از تسخیر سفارت آمریکا نوشته است البته چطور پس از سی سال رو می‌شود باید از رو کننده پرسید و جالبتر از نامه تفسیر مسعود بهنود است که آن را می‌خوانید:

### عجب کاری نکرد پادشاه

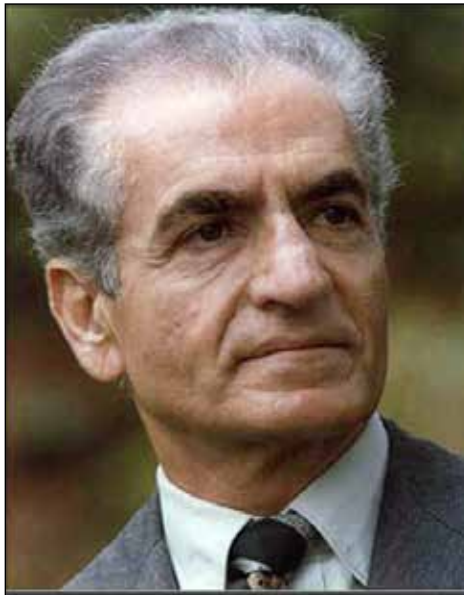
نامه مهندس بازرگان به "اعلیحضرت سابق آقای محمد رضا پهلوی" که دکتر ابراهیم یزدی بعد از سی سال آن را فاش کرده است، نکته تکان دهنده ای در خود دارد. باور ندارم که کسی را از آن نکته گریز باشد و بعد از خواندن این نامه دچار وحشت نشده باشد، فرق هم نمی‌کند. هر ایرانی، بی توجه به نگرش های سیاسی اش. بی توجه به نسبتش با این نظام یا نظام قبلی.

دیدار نماینده کارتر رفت [به زمانی که هر نوع تماس با آمریکاییان توسط رهبر انقلاب ممنوع شده بود] و از قضا همان هامیلتون جردن هوایمای حامل شاه بیمار روی تخت عمل جراحی را در فرودگاه نظامی اندروز نگاه داشت. یعنی اگر اطمینان به دست می‌آمد که حکومت ایران گروگان ها را قبل از انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آزاد می‌کند، از دید کاخ سفید، شاه هم فروختنی بود. تازه علاوه بر این، این نظر مهندس که می‌گوید "مردم نمی‌گذارند دولتشان شاه را تحویل دهد" نشان از خوشباشی و ساده انگاری او دارد. افکار عمومی مردمان

شد، مردم آمریکا که نمی‌گذارند دولت شان شاه را تحویل بدهد راضی و خلاص خواهند شد. حمله به ایران و هرگونه مشکلات و مصائب احتمالی مرتفع می‌شود. اروپا و آسیا از نگرانی بیرون می‌آیند و بالاخره شهرت جهانی و افتخار خدمت بی نظیری که کفاره ای از گذشته و آبرویی برای آینده خواهد بود می‌خرد. چه بسا همین عمل تاثیر بردلها و در محکومیت شما داشته باشد. در هر حال من پیشقدم در تقاضای تخفیف و کوشا برای اخذ گذشت خواهم بود. روسای کشورها نیز چنین وساطت خواهند کرد. این را هم بدانید که در صورت خودداری از چنین شهامت مردانه وضع مردم ایران و دنیا طوری نیست که به سلامت و به سلطنت برگردید. عاقلانه ترین و خوش عاقبت ترین راه حل همان است که عرض کردم، خداوند ارحم الراحمین است و در توبه و سعادت را به روی بندگان باز گذاشته است."

### اول سخن

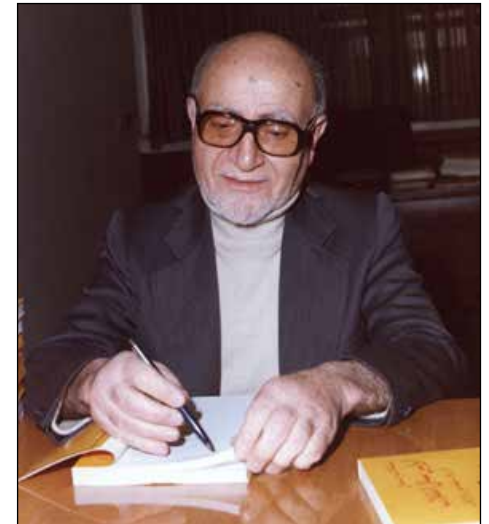
پیش از رسیدن به مقصود اصلی از این یادداشت، تصور کنید که مهندس بازرگان چقدر ساده دل بود. همه کسانی که آن روز برای او نقشه می‌کشیدند و در ظاهر احترامش را نگاه می‌داشتند تا از قم فرمان رسید "ضعیفد آقا ضعیف"، در دلشان چه ریشخندی داشتند به این همه ساده دلی. نه فقط ساده در شناخت همان ها که هر روز کنارش بودند، با او نماز می‌خواندند و به او اقتدا می‌کردند و مخالفش بودند، بلکه در شناخت جهان هم ساده دل بود. چرا که به پادشاه آخر پیشنهاد داده نامه ای بنویس و اعلام "مراجعت به ایران برای حضور و دفاع خود در محاکمه کن". بعد پیش بینی کرده است که با این ژست عالی تاریخی پادشاه باعث نجات مملکت و باز شدن گره کور بین الملل و آزادی وجدان خود و خروج از وحشت می‌شود. و ما امروز می‌دانیم هیچ یک از این اتفاقات نمی‌افتاد. با نوشتن چنین نامه ای هیچ مشکلی حل نمی‌شد، برخی اصلا سعادت کشور را در حوادثی دیدند که داشت ظاهر می‌شد. پس چگونه ممکن بود آن ها به نامه ای دست بردارند وقتی حوری بخت به حمله شان وارد شده بود. نشانه های ساده دلی مهندس همین اندازه نیست، بیش ترست. می‌نویسد با همین نامه که بنویسی گروگان ها آزاد می‌شوند و از طرفی مردم آمریکا که نمی‌گذارند دولت شان شاه را تحویل را تحویل بدهد، [به همین] راضی و خلاص خواهند شد. مهندس ساده دل ما نمی‌دانست که همان کنار دستش صادق قطب زاده، نظر دیگری داشت و عکس اعتقاد وی را عمل می‌کرد. چنان که بعدها گریم کرده به



آمریکا توسط دستگاه های هدایت افکار ساختنی و پرداختنی است. به دفعات هم نشان داده شده که آن ها در پایان کار متحدانشان در ویت نام و شیلی، یونان و هیچ کجای دنیا اشکی نریختند. به خصوص اگر مردم آمریکا قانع شده باشند که با این عمل، جلورفتن جوانان به جنگی دیگر گرفته می‌شود و از آن مهم تر جلو بالارفتن نرخ بهره. کاش جهان به همان پاکی بود که مهندس می‌دید.

مهندس بازرگان، با همه آن چه در ده ماه بر سر خودش و دولت آمده باز باور دارد که ضمانت وی را دوستانش در شورای انقلاب خواهند پذیرفت. از همین روست که به پادشاه می‌نویسد خودم ضمانتت را می‌کنم. روسای دولت ها هم ضمانت خواهند کرد.

مگر در مورد امیرعباس هویدا او ضمانت نکرده بود، مگر سران کشورها ضمانت نکرده بودند. چرا مهندس تصور می‌کرد که با این همه شاه باید ضمانت وی را



نامه که به تاریخ نهم آذر [۱۳۵۸] نوشته شده چندان بلند نیست که نتوانش خواند.

مهندس نوشته "اگر همیشه از من صراحت دیده اید که تلخ بوده است فکر می‌کنم هر دفعه نیز روشن شده است که گفتارم خالی از صداقت و حسن نیت نبوده، و درست از آب درآمده است. حالاهم می‌خواهم پیشنهادی بدهم که به خواست خدا خیر بزرگ برای همه و از جمله شما و شهپانو در دودنیا خواهد داشت. در برابر وضع وحشتناک حاضر و مساله لاینحلی که گروگان گیری اعضا سفارت آمریکا و سر سختی طرفین دعوی بر سر استرداد شما بوجود آورده است و می‌رود که خدای نخواستہ عالمی به آتش و مرگ کشیده شود بیابید یک ژست عالی تاریخی و در عین حال ساده انجام دهید: اعلام مراجعت به ایران برای حضور و دفاع خود در محاکمه بنمایید، کلید نجات مملکت و باز شدن گره کور بین الملل و همچنین آزادی وجدانات و خروج از وحشت حاضر بدست شما است. به خاطر هموطنان و برای اثبات دوستی و خدمتگزاری به آنان و به شریعت که همیشه مدعی بوده اید این کار را بکنید و بی درنگ هم بکنید. گروگان ها آزاد خواهند



هزیمت و شکست، به زندان انداختن و قربان کردن هویدا و ژنرال هایش. یادآوری ارادگی ها و بی تصمیمی ها. اما عجب که این تصمیم آخر را درست گرفت. به ضمانت مهندس بازرگان توجه نکرد. به این ترتیب هم مهندس بازرگان را در برابر تاریخ به زحمت نینداخت و هم ملت ایران را بی آبرو نکرد.

### یک فرض دیگر

اما بیائید و فرض کنید که بین سطور نامه مهندس بازرگان چیز دیگری هم است. او به پادشاه پیشنهاد می کند حالا که امکان بازگشت به حکومت وجود ندارد، بیا و نامه ای بنویس و از سلطنت صرفنظر کن، بهانه ها از دست می رود، کارها درست می شود. نامت هم در تاریخ می ماند که مانع از جنگ و تباهی شدی.

اگر دکتر ابراهیم یزدی و مهندس امیرانتظام و دیگر مشیران مهندس شهادت دهند که این فرض درست است و مهندس چنین نظری داشت، آن وقت است که باید بار دیگر بر او درود فرستاد. بر کسی که تباهی ارزش ها را می دید اما می خواست باور نکند. می خواست دنیا را با همان ارزش هایی که باور داشت، بسازد.

یک سؤال متن شناسانه هم دارم. چرا مهندس بازرگان در حالی که مخاطب نامه اش پادشاه است ناگهان در وسط نامه نام از شهبانو می برد و پیشنهاد می کند با عمل به توصیه وی "به خواست خدا خیر بزرگ برای همه و از جمله شما و شهبانو در دو دنیا خواهد داشت". پاسخ من این است. مهندس بازرگان با به میان کشیدن پای یک زن، زنی از خانواده طباطبائی دیبا، گمان دارد، در آن میدان سیده ای بر دار نخواهد شد و تامل می کنند مسلمین. اگر این فرض درست باشد چه کشیده مهندس موقع به دار کشیده شدن دکتر فرخ رو پارسا. که گفت چو بید بر سر ایمان خویش می لرزم.

و تا این نگویم سختم به پایان نمی رسد. بیهوده گمان نباید برد که آن چه سی سال پیش گذشت، همانند آن چه در این سی ساله گذشته، مسوولیتش به دوش یک گروه است، همان ها که برنده بازی شدند و نظامی ساختند. تا باور نکنیم که همه بودیم و همه فریادکشان، جنون خون گرفته، بارمان بار نمی شود. امکان تکرارمان هست.

**چه خیالی، چه خیالی می دانم حوض نقاشی من بی ماهی است.**

نام خود را در آن ابتکار ثبت می کردند. تجسم کنید چنین فیلمی گرفته می شد در حالی که دویست خبرنگار و عکاس در تهران بودند در آن زمان. و به یاد بیاورید که طالبان آغاز بدنامی از آن عکسی دارد که جسد دکتر نجیب و برادرش را بر دار کشیده نشان می داد و طالب ها را زیرش شادمان، عکس یادگاری می گرفتند. حالا می خواستند چه کنند میلیون ها با عکس یادگاری در کنار قفس.

در روزگاری که نود و نه ممیز نود و نه در صد باور کرده بودند که دیورا یافته اند، شاه را ثروتمندترین مرد جهان کرده بودند، برایش "شهر" ساخته و کتابی در این باب



### اما اصل حکایت

نوشته بودند. در روزگاری که خلخالی چون هویدا را کشت - آن هم به وضعیتی که رعایت حقوق بشر، با هیچ ترفندی در آن نشانه نداشت - چنان محبوب شد که حزب توده وی را نامزد خود در انتخابات ریاست جمهوری کرد. همان کسی که در پایان عمر هم از مردم عذر خواست که وقتی امکانش را داشت شاه و فرج را مانند پسر اشرف و اوایی نکشت. آیا در آن روزگار اصلا بخشش و عفو معنایی داشت.

آخرین پادشاه ایران در یک سال آخر کار، هر چه کرد همان بود که نباید. ذوب کردن ارتش با خشونت نمائی بی پشتوانه، صدای انقلاب شما را شنیدم، به نشانه

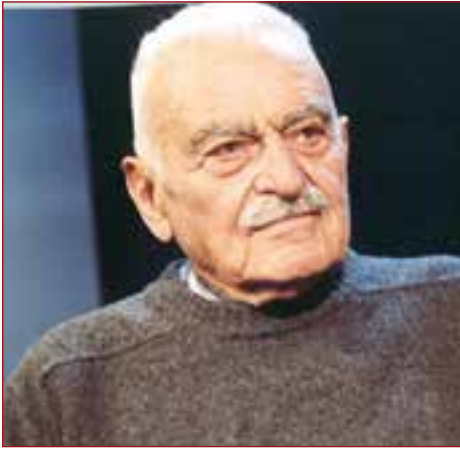
قبول کند. از آن جا که نگارنده این سطور از معدود خبرنگارانی بودم که در مدرسه علوی حضور تقریباً مداوم داشتم، خوب می دانم که مهندس بازرگان برای چند تن وساطت کرد و گواهی داد. سرهنگ ایرج داور پناه محافظ خانه دکتر مصدق در روز کودتا، و رئیس محافظان مهندس بازرگان، کاغذی بلند را آورد و در دادگاه نیم ساعته ناصر مقدم خواند. در ابتدای آن متن مهندس گفته بود [و داور پناه نوشته بود] که به زبانم نمی گردد و گرنه باید می گفتم نقش تیمسار در پیروزی انقلاب از امام هم مهم تر و تاثیرگذارتر بود.

شاید بتوان گفت آن حوادث تشلت قوه قضائیه در ماه های اول حکومت جدید داشت، اما چه کشید مهندس بعد ها در مورد مهندس امیرانتظام، با این درد رفت که نتوانسته کاری برای او بکند، وساطت هایش کاری نکرد. نه در باب قطب زاده که مخالفش بود و نوشت "شما که با هم پدر مرا در آوردید حالا به او رحم کنید کمی". نه در مورد آیت الله شریعتمداری که به راستی از همه چیز مایه گذاشت. مهندس با همان طنز که داشت به آیت الله رضا صدر گفته بود اگر می دانستم کم تر اثری دارد، من هم می آمدم عبائی پهن می کردیم و می نشستیم پشت در خانه حاج آقا حسن، بدهی های خود را به خدا ادا می کردیم شاید رحیم تر از بندگان بود. و این رسم حصر علما در پرونده ما نمی ماند.

مهندس ما هموطنان خود را مهربان تر از آن می دید که هستند. به ایمانی که داشت باور داشت که مسلمان دروغ نمی گوید، خداوند بخشنده است و دستگیر، و قدرت همه حکایت نیست.

اما هدف اصلی از نوشتن این مقال سخنی دیگرست. لحظه ای تجسم کنید اگر آن "عاقلانه ترین و خوش عاقبت ترین راه حل" ها پذیرفته می شد و شاه و شهبانو خود را با امید به شفاعت مهندس بازرگان تسلیم می کردند تا صلح بین الملل در خط نیفتد و جنگ نشود. آن وقت چه می شد. هیچ می دانید مهندس ع خ قفسی سفارش داده بود تا شاه و شهبانو را در آن بنشانند و در شهر بگردانند. سفارش دهنده امکانات داشت و گرنه در آن روزگار چه بسا میلیون ها نفر اگر به ذهنشان می رسید





کتاب می شود.

# بین نسل ما و شما خندق کنده اند

**گفتگو با دکتر «منوچهر ستوده» پژوهشگر جغرافیای تاریخی**

می آورد. این جاده بوده اما به دنبال هم نبوده، تکه تکه فکر می کنم در عهد دقیانوس ساخته شده است!!! تکه های بعد در «کیف»، «روسیه» نو تراست و ارتباطی به هم ندارند ما جاده ای به نام «ابریشم» نداریم. این ها را دنبال هم کرده اند و جاده ابریشم را ساخته اند.

**پس نقش متون قدیمی جغرافیایی چه می شود؟**

بله، نکته همین جاست. ما چندین کتاب جغرافیایی داریم که آن ها را باید روی سر گذاشت و گفت آی حلوا حلوا. مثلاً «مقدسی». این جغرافیدان هر کجا می رفته، وزن اجناسی که خرید و فروش می شده با اوزان، ریز پول منطقه، نشست و برخاست مردم، آداب و... هر چیزی که درباره شهر و دهی باید بدانیم، همه را پرسیده و نوشته. این که فلان منطقه چه چیزهایی دارد، فاصله شهر تا آبادی بعدی، چه خوردنی هایی در مسیر هست یا در فلان مسیر اصلاً خوردنی نیست و... غرض این است، پس چطور شده که مثلاً تا ۴۰،۳۰ سال پیش کسی صحبت از جاده ابریشم نکرده! در کدام قسمت از دنیا شما جاده را به نام جنسی که از آن عبور کرده می شناسید؟ خب جنس های دیگر هم از آن جا می گذشته. مثلاً چینی که از چین می آمده ده برابر ابریشمی بوده که از این جاده می گذشته. دارو، خواروبار، شراب، کاغذ و... همه از این جاده عبور می کرده و در تمام سال این کار انجام می شده، درحالی که ابریشم فقط سه ماه در سال بوده. در فروردین، اردیبهشت و خرداد. چطور شد که همه اجناس فراموش شد و فقط نام ابریشم بر این جاده ماند؟!

**از اسامی و نام های خانوادگی چه اطلاعاتی استخراج می کنید، موضوع کتاب جدیدتان بررسی نام های خانواده ها، دودمان ها و خاندان هاست؟**

باید کمی به عقب برگردیم، به زمانی که ایلاتی زندگی می کردیم. حکومت مرکزی فقط حکومت می کرد و ایلات و عشایر هر کدام حد و مرز خود را داشتند. نام ها و لقب ها معرف ایل و جغرافیای آن ها بود. من در «دره جالوس» دنبال اعلام جغرافیایی محل می گشتم، شنیدم کسی صدا زد: «آقای کلهر» تعجب کردم. رفتم و پرسیدم شما کجایی هستید، گفت، کرد هستم. گفتم این جا چه می کنی... رفتم و آبادی آن ها را دیدم. بعد به «نساء» و بعد به... دیدم دره کرد نشین است، مایه تعجب بود. بالاخره رفتم مطالعه و تحقیق کردم. فهمیدم که «آقا محمد خان» در جاده کرج رفت و آمد می کرده و معمولاً از «جاده هراز» نمی رفته. در «مرزن آباد» جلوی قشونش را گرفته اند، جنگ شده و آقا محمد خان شکست خورده. این جا به دلش نشسته و محله را کرد نشین کرده که این جا دست و پای بزنند و او بتواند همیشه رفت و آمد کند. به نام های مختلف کرد، ترک و... برخورد می کردم. همیشه آن ها را جمع آوری می کردم، بعد فکر کردم یک

دکتر «منوچهر ستوده» متولد ۱۲۹۲ است. تحصیلاتش در رشته زبان و ادبیات فارسی است و با گویش ها و لهجه های مختلف دست و پنجه نرم کرده است. به گفته آقای «ایرج افشار»، پایه گذار واقعی رشته جغرافیای تاریخی در «دانشگاه تهران» است. دغدغه اش «ایران» است. بیش از ۲۰۰ کتاب، مقاله، ترجمه، تصحیح، در زمینه جغرافیای تاریخی، متن ها و اسناد کهن، زبان و آثار باستانی، در کارنامه دارد. همیشه در سفر است با کوله باری از علم و تجربه. هنوز ایران را وجب می کند البته قلمرو تاریخی اش را.

در سال ۱۳۷۹ هشتمین «جایزه ادبی تاریخی بنیاد افشار» به ایشان تعلق گرفت و در سال ۱۳۸۱ باغ ده هکتاری اش را برای نشر کتاب های تاریخی جغرافیایی به این بنیاد اهدا کرد. در سال ۱۳۸۴ جزء چهره های ماندگار شناخته شد.

گفتگو با ایشان برای من که دوردادور تعقیبش می کردم و می دانستم از نسل دانشمندان بی ادعاست، بسیار دلچسب بود. بی منت وعده ملاقات داد و گشاده رو مرا پذیرفت.

درحال تصحیح جلد سوم مجموعه «آثار و بناهای تاریخی و راز و خوارزم و خراسان» بود و این، کار را برای من راحت کرد.

**این کتاب حاصل سفرتان به «آسیای میانه» است. روش شما در ایرانشناسی متفاوت از بقیه است حتی فرنگی ها. شما در حوزه تاریخی جغرافیای ایران کار می کنید آن هم به روش میدانی، اعتراض شما به «جاده ابریشم» بسیار کارساز بود.**

بله، در سال ۷۱ «کمیسیون ملی یونسکو» جلسه ای برای تحقیق و مطالعه جاده ابریشم در مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی برگزار کرد، ۲۳-۲۲ نفر بودند. خدا رحمت کند «مهندس حامی» چندین نقشه آورده بود که آن ها را به دیوار نصب کرد و با یک چوب در عرض چند دقیقه مارا از «پکن» به «سمرقند» و از شمال «دریای خزر» به «آستراخان» و از آن جا به «قفقاز» و «عثمانی» رساند و به یکباره از اروپا سر در آوردیم. دو نفر هم درتایید آن سخنرانی کردند. من انگشت بلند کردم و گفتم همه کارهایی که کرده اید ارزنده است اما این جاده هیچ وقت در طول هم و در دنبال هم نبوده بلکه در زمان های مختلف ساخته شده است و حالا اتفاقی یک خط مستقلی از این در آورده اند.

این جاده قدیمی و تکه تکه است و تکه تکه ساخته شده است. از «پکن» راه میفتد، «صحرای گپی» را یکسره طی می کند، این صحرا آنقدر بی انتهاست که با طیاره هم آدم را خسته می کند، می آید به سرچشمه «سیردریا»، به «سمرقند»، «بخارا» و از شمال دریای خزر نفوذ می کند به «قفقاز» و بالاخره به «ترکیه» می رود و بعد از اروپا سر در

**از کی شروع به جمع آوری کردید؟**

از زمانی که به گیلان رفتم، ۱۳۲۰ بود و قشون متفقین تازه وارد ایران شده بود.

**همان زمانی است که مرحوم «کسروی» شما را برای تدریس به آن جا فرستاد؟**

بله ایشان رئیس فرهنگ گیلان بود. در آن جا وقتی صحبت کردن مردم را شنیدم مایه ی تعجبم شد. می دیدم در یک کشور فارسی زبان چطور با زبانی صحبت می شود و من اصلاً نمی فهمم. از آن جا شروع شد. به آبادی ها، صحرا، بیابان و... می رفتم و نام ها و اسامی را جمع می کردم. لغات کشاورزی، دامداری و مشاغل مختلف. حاصلش یک فرهنگ گیلکی شد. بعد هم به سمنان، شهمیرزاد، سنگسرو... و یک فرهنگ لغات دیگر. بعد هم به سراغ لهجه زردشتی های یزد و کرمان رفتم.

**علی رغم این که روی زبان ها، گویش ها و لهجه ها کار کرده اید، اما از نسلی هستید که سنگ زبان فارسی را به عنوان «زبان ملی» به سینه می زنند؟**

بله، زبان مادر است. در دوره دکترا، خانم «سیاح» به ما درس می داد. درس «ادبیات تطبیقی». درس تازه ای بود و تا آن زمان کسی نخوانده بود. دو سال تمام هفته ای سه ساعت این درس را داشتیم. در پایان به ما گفت: «ادبیات فارسی مثل قله دماوند است و ادبیات سایر ملل مثل تپه های اطراف آن. خب یعنی چی؟ عظمت دارد. من هم علاقه دارم و وقتی می بینم دارند خرابش می کنند خیلی تاسف می خورم.

**منظورتان کاری است که فرهنگستان زبان فارسی می کند؟**

فرهنگستان هم خرابکاری می کند. آخر به فرهنگستان چه ارتباطی دارد که هر چه «ط» مولف هست «ت» می کنند. مردم خودشان این کار را می کنند. اگر مردم نکردند حتماً فلسفه ای داشته. تحقیق کردیم و دیدیم این «ط» در فارسی است و عربی نیست. در اوستایی دو جور «ت» داریم یکی که در تلفظ فشار پشت آن کمتر است و دیگری که با تاکید و فشار بیشتری و شبیه «د» تلفظ می شود و همان «ط» است. «طوس» را «توس» می نویسند.

آخر چرا؟ او که خودش طوس نوشته.

### فارسی را از عربی پاک سازی می کنند...

اشتباهش همین است که این ها را نمی شود از هم جدا کرد. زبان در اختیار فرد نیست در اختیار مردم است. آن ها زبان را تغییر می دهند. مثل «خوار» که خواندنش مثل نوشتنش بود اما حالا تغییر کرده و مردم این کار را کرده اند، برای نرم شدن و روان شدن و این ها به گردن مردم است و به عهده دولت یا گروهی نیست.

### مقیاس قشون کشی؟

بله. یک محاسبه نظامی ست. هر رودخانه ای یک عرضی دارد دیگر.

### بعد از پرتغالی ها ایران شناس های بعدی...

اسپانیایی ها بعد هم انگلیسی ها. به نظر من دلیل اصلی این که شرق شناسی به راه افتاد فقط اقتصادی ست. بعضی ها هم انگیزه فرهنگی داشتند.

### از هم نسل ها و قبل تر ها، «افشار»، «دانش پژوه»، «کسروی»، «تقی زاده»...

این ها هر کدام یک عالمی داشتند. دانش پژوه مریض نسخه خطی بود، هر جا نسخه خطی می دید مثل این بود بهترین نعمت دنیا رسیده. یاد می آید هزاره ابوریحان بود و ما به پاکستان دعوت شدیم. افشار گفت بیا دانش پژوه را اذیت کنیم. دو تا اسم جغرافیایی درست کردیم و مولفش را تعیین کردیم و گفتیم این را در فلان آبادی دیده ایم. دانش پژوه تا صبح نخوابید و در فکر پیدا کردن نسخه خطی بود. اما صبح فردا مچمان باز شد و اعتراف کردیم. آقای تقی زاده یک نسل جلوتر بود. از لحاظ علمی و جغرافیایی مرد عجیبی بود. کمتر کسی مثل او بود. آن

### پس شما نظارت مثلاً یک گروه یا نهاد را بر زبان قبول ندارید؟

بله، صد در صد، زبان موجود زنده است. جان دارد و راه خودش را می رود.

### در بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی برای مطالعات ایرانشناسی سرمایه گذاری های زیادی می شود، بیشتر از کشور خودمان...

حقیقتاً من نمی توانم معتقد باشم که خودم کشور دارم، اثر تاریخی دارم و... دارم و بروم یک کشور دیگر تحقیق و مطالعه کنم. خب پس چرا ایران شناسی چرا شرق شناسی؟

### (چشم هایش را روی هم می گذارد، لبخندی می زند و می گوید)

بگذریم. اولین حرکت را در زمینه ایران شناسی پرتغالی ها آغاز کردند. آن ها اولین گروهی هستند که در بنادر جنوب ایران قلعه عظیمی ساختند که از آب انبارش می توانستی ۱۰ سال استفاده کنی. خب برای چه چنین کاری می کنند.

زمان ها کتاب فروشی منحصر به فردی اول «لاله زار» بود. من کلاس نهم یا هشتم بودم و پدرم مرا قابل دانسته بود و دنبال خودش راه می انداخت و به آن جا می برد. همه آن جا جمع می شدند. در همین جا بود که من آقای «سیدعبدالرحیم خلخالی» معروف را دیدم. مینوی، تقی زاده و دیگران را می دیدم. هر کدام مشغول کار خودشان بودند. می آمدند اشکالاتشان را می گفتند، اطلاعات رد و بدل می کردند...

### الان این ارتباط بین شما و نسل امروز...

### (با افسوس و پاره ای خشم سوالم را نیمه تمام می گذارد و می گوید)

بین نسل ما و شما خندق کنده اند. چند دانشجو هستند که رساله دکترایشان را با ما کار می کنند. می بینم که بین ما چقدر فاصله است. گاهی حتی زبان هم را نمی فهمیم. با این کلمات جدیدی که رایج کرده اند. اصلاً آن رابطه علمی و تحقیقی بین ما و شما وجود ندارد.

### چطور این اتفاق افتاد؟

افتاد؟! انداخته اند.

من که فکر می کنم اگر همین طور پیش برود تا ۱۰۰،۵۰ سال دیگر چیزی از ایران برای ایرانی باقی نخواهد ماند.

به گفته فردوسی:

از ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان و نه ترک و نه تازی بود

## بزرگترین و مدرنترین مرکز فرهنگی ایران در بریتانیا

## فرهنگسرای لندن

\*انواع کتابهای چاپ داخل و خارج از کشور  
\*کاملترین مجموعه فیلمهای ایرانی اورژینال برای فروش و اجاره

انواع سازهای ایرانی همراه کتابهای نت و فیلمهای آموزشی تار، سه تار، تمبک  
فرهنگسرای لندن وارد کننده و توزیع کننده: کاست، سی دی و فیلم از شرکتهای کلتکس، ترانه، آونگ، پارس ویدئو، چهره نما

فرهنگسرای لندن هیچ گونه نوار، سی دی و



### مرکز پخش آئین نامه راندگی و ترجمه فارسی راهنمای تست زندگی در بریتانیا

کارت های معتبر پذیرفته می شود

کلیه کاستها 1£، فیلمهای ویدئویی باز 1£، سی دی های باز 3£  
کلیه فیلمهای ویدئویی آکبند 2£\*

1261 Finchley Road Temple Fortune London NW11 0AD

Tel: 020 8455 55 50

Fax: 020 8201 8506



# سه نسل در برابر هم



**من دختری هستم که شاید نسل سوم انقلاب نامیده می شود ولی اسیر تاریخی عملکرد روشنفکران و پیشقراولان نسلی هستم که آنان زندگی و دوران خوبی را داشته اند ولی محرومیت و تبعیض و... برای نسل من به ارمغان آوردند.**

جواد- امثال من در آن سالها جوان بودیم شور و حال و انگیزه دگرگونی داشتیم. با شیوه و سبک زندگی اروپائیان و آمریکا آشنایی بیشتر پیدا کرده بودیم. هر ساعت و هر روز در حال مقایسه بودیم. جلوداران جامعه که روشنفکران ما بودند مدام نقاط ضعف رژیم را جلوی چشمان ما قرار می دادند. از حلبی آباد و گود شهرزاد در تهران گرفته تا کپرنشین های احمدآباد در آبادان را به عنوان نمونه های ظلم و ستم رژیم شاهنشاهی نشانمان می داد از انقلابات کوبا و بولیوی و آرژانتین برایمان حساسه می ساختند. سمبل مبارزات روشنفکری زمان ما نیچه و مائو و مارکس و لنین و حوزه دوکاسترو و فیدل کاسترو و چه گوارا بود.

از علی اصغر سیدجوادی گرفته تا سید محمود طالقانی از کیانوری تا احسان طبری تا به آذین، شاملو. از فردایی روشن و تابناک برایمان حرف می زدند. ما هم فکر کردیم شاه و رژیم او جلوی همه تغییرات و تحولات رویایی ما را گرفته و با رفتن رژیم شاه، کشور ما همطراز بهترین کشورهای اروپایی می شود.

چون ثروتمند بودیم فکر می کردیم چنانچه پول نفت به خزانه ملت ایران سرازیر شد تمامی آن صرف سازندگی و رفاه و آسایش ما و نسل های آینده می گردد و دیگر ساواکی وجود نخواهد داشت تا فرزندان مبارز کشور را به سیاهچال ببرد.

سرعت تغییر و تحولات به حدی سریع و غیرقابل پیش بینی بود که خوشبین ترین افراد هم فکر نمی کرد در مدتی کمتر از یکسال رژیمی با آنهمه دبدبه و کیکبه فرو بریزد. سرعت تحولات انقلاب به ما حتی فرصت فکر کردن هم نمی داد. ما حتی فرصت شناخت و مطالعه افراد را هم نداشتیم.

اصلاً بحث و حرف مذهب در میان نبود و جبهه ملی ها و نهضت آزادی ها ابتدا جلودار بودند. روشنفکران و قلم به دستان هم هر لحظه آتش تئور انقلاب را داغتر می کردند و ما جوانان آن سالها با اعتماد و اعتقاد به رهبران آن روزها همه چیز را قبول می کردیم و حتی از جان خود هم دریغ نداشتیم و تنها یک هدف سرلوحه همه ما بود و آن اینک «شاه باید برود».

شبنم- نسل من که رژیم قبلی را ندیده ولی آنچه در فیلم ها، عکسها و نشریات آن زمان می توان دید که آن سالها در مقایسه با الان مانند بهشت و جهنم است بخصوص برای جنسیت دوم جامعه که زن باشد.

خیلی برای من شنیدن حرفهای شما جالب است. چقدر آسان و راحت از کنار تمام مسئولیتها و وظایف تاریخی خود در آن مرحله مهم می گذرید. چگونه امکان دارد ملتی در ۳۰ سال پیش با داشتن رفاه، آسایش و شرایط طبیعی از نظر نحوه و شیوه زندگی حتی فراتر از قاره های آسیا و آفریقا بیاید و به اسم دلفریبی به نام «انقلاب» کشور و چند نسل از ملتش را به کام سیاهی و تباهی بکشد؟

امروز نسل من قربانی بازبهای کودکانه دیروز شما هستیم، که احساساتی و دلخوش به افکار و عقایدی سیاسی که از هر کوچه، پس کوچه کشورهای آمریکای لاتین سرلوحه مبارزات شما شده بود و هنوز هم این ادا، اطوارهای روشنفکری ادامه دارد و هیچیک

مجله رنگارنگ برای نخستین بار در تاریخ مطبوعات میز گردی برگزار نموده با حضور افرادی که می توان آنان را نمایندگان سه نسل از نظر سنی نامید. این سه تن که هر کدام در مقطعی از این ۳۰ سال گذشته حضور داشته اند هر کدام قربانی پیامدهای رخدادی هستند که با واژه های انقلاب، شورش، دسیسه خارجی، کودتای مذهبی و... نام برده می شود.

ولی آنچه حقیقت و واقعیت است این حوادث و رویدادها نتایج تلخ و دهشت آوری را برای کشور ما به ارمغان آورد.

در این میز گرد شما نظریات و حرفهای سه تن را می خوانید که هر یک از اینان در مقطع های زمانی متفاوتی تولد، رشد و حضور داشته اند و حرفهایشان ترسیم کننده خطوطی از یک داستان واقعی سرنوشت یک ملت است که آن را می خوانیم.

به عنوان یک انسان ایرانی وظیفه و تعهد و مسئولیت خود بدانیم که با چند خط نامه یا ایمیل و تلفن نظریات خود را هم بیان کنیم. در این رابطه می توانید با شماره ۰۲۰۷۶۰۴۴۲۶۶ تماس حاصل نمایید.

**شما به خیابانها ریختید و انقلاب کردید، چرا ما باید تاوان را می دادیم.**

**ما جوانان پر شور و شری سال پیش فکر می کردیم آینده بهتری برای فردای کشورمان می سازیم!**

**جوابگوی سی سال نابودی سرمایه های انسانی و اقتصادی و بین المللی ایران چه کسانی هستند؟**

**ما گول روشنفکران و متفکران و سیاسیون را خوردیم.**

**نسل من با جنگ و کشتار و اعدام و سنگسار و شکنجه و زندان پرورش یافت و این هدیه شوم پدران و مادران ما بود که به اسم انقلاب به نسل من هدیه دادند.**



پاسخ این سوالات را ندارد اگر مارکس، انگلس و لنین و فیدل کاسترو و امثالهم بیل زن بودند باغچه‌های کشور خودشان را بیل می‌زدند که هنوز با بیش از نیم قرن نکبت و فلاکت از سر و روی کشورهاشان از روسیه گرفته تا بولیوی و نیکاراگوئه و کوبا می‌بارد.

من از شمای انقلابی که حتما خیلی هم به کارنامه خود افتخار می‌کنید می‌پرسم. جوابی به من و نسل جلوتر و بعد از من دارید؟

شما ابزار فیزیکی جنایتی بودید که صدها هزار انسان را به کام مرگ فرستاد، میلیون‌ها انسان را معلول و ویلچرنشین کرد،

دوست عزیز ببخش مرا که مجبورم به نمایندگی از طرف نسل خود به شما بگویم، بیسواد و ناآگاه و بدتر از همه ساده‌لوح بودید. هیجانات ساختگی و کنترل از راه دولتهای غارتگر جهانی و مشتی عوامل خودفروش داخلی روزهایی سیاه را برای چندین نسل ایرانی ساخت و شماها عوامل این ویرانی بودید. خیلی راحت می‌گوید، شور و هیجان جوانی بود!؟

سعید - اگر اجازه بدهید منم به عنوان نسل واسطه حرف بزنم منظورم از واسطه از نظر سنی میان شبنم و جوادخان است. شبنم ۷ سال بعد از انقلاب به دنیا آمده است و من ۷ سال قبل از انقلاب و نسل وسط هستم.

از گذشته و روزهای انقلاب تصویری در ذهن دارم. صدهای مردم که فریاد و شعار را در راهپیمایی‌ها در شهر پراکنده می‌کردند. آژیر آمبولانس تا پائین کشیدن مجسمه‌ها.

هنوز یادمه که در محله‌مون هرکس یک اسلحه به دوش انداخته بود و نواری هم به سرش بسته بود. در خانه ما همیشه بحث و جنجال بود. بابام با انقلاب و حضور روحانیون در سیاست و حکومت به شدت مخالف بود. دایی، مادرم، عموم، همه علیه بابام بودند و او را متهم به وابستگی به رژیم سابق می‌کردند

آیت‌الله خمینی را نمادی از آزادی و دموکراسی می‌دانستند که به دلیل نقش و حضور روحانی، مذهبی بی‌نیاز از مادیات و قدرت طلبی‌های زمینی است. او نمادی از مذهبی بود که اکثریت مردم ایران اعتقاد به آن داشتند ولی پدرم اشاراتی به آیت‌الله‌های برجسته آن زمان



می‌کرد مانند آیت‌الله خویی. حکیم که با حضور سیاسی آیت‌الله خمینی مخالف بودند. ولی آن روزها به شکل باورنکردنی همه چیز به سود آیت‌الله خمینی می‌چرخید. حتی یادم نمی‌رود یکی از اقوام ما که می‌گفتند شغل مهمی در ساواک دارد چنان دواآتشه از انقلاب و آقای خمینی هواداری می‌کرد که یک شب پدرم با فریاد به او گفت: در این خراب شده چه خبره؟

تو که با دستگاه لعنتی ساواکتان از عوامل اصلی بیشترین ناراضی تراشی‌ها بوده‌اید، تو هم انقلابی شدی! من باورم نمیشه این بازی وحشتناک و خانه خراب کن به همین سادگی به خیابانها کشیده شده باشد و رژیم هم نتواند جلوی آن را بگیرد.

هدف من از بیان این مسائل و خاطراتی که بیاد دارم نشان می‌داد حرکت انقلاب هدفش امروز است و برنامه‌ای برای فردا وجود ندارد و مهمترین نقشها را هم تربیون داران و قلم و میکروفن به دستان آن روزها به عهده داشتند. طیف به اصطلاح چپی‌های رژیم شاه که همگی‌شان در همان حکومت شاه صاحب شغل‌های دولتی و مزایای برجسته بودند. به یکباره چنان به رژیم می‌تاخندت که انگاری همه اینها دیروز از سوئیس به ایران آمده‌اند. این گروه را که روشنفکران و تربیون داران جامعه بودند عملاً نقش محلل را بین دوررژیم بازی کردند و چنان هیاهویی براه انداخته‌اند که بیشتر از همه گذشته خودشان را در آن گم کنند.

جواد: اگر اجازه بدهید من توضیحاتی بدهم چون شبنم خانم مرا سینه دیوار گذاشت و تیرباران کرد.

اولاً فراموش نکنید که نسل منم به نوعی قربانی شد و ثمره‌اش امروز غربت نشینی است. رها کردن تمام عشق و علاقه به سرزمینمان و زندگی در کشورهای بیگانه.

شبنم عزیزم، امروز می‌توان همه قرنهای تاریخ را قضاوت کرد ولی آیا می‌توان شرایط زمانهای خاص را هم لمس کرد؟

آیا اگر خود تو هم در همان سالها همسن من بودی عملکردی غیر از آن می‌کردی که ما کردیم؟ قربانی چون سیل به راه افتاد و در سر راه خود همه را برد چه بخواهی چه نخواهی بیش از ۸۰ درصد مردم با این حرکت موافق بودند اگر نبودند به خیابانها نمی‌ریختند و انقلاب نمی‌کردند.

می‌توان امروز قضاوتی آسان داشت. خود شاه هم

انقلابی شده بود و آمد و اعتراف کرد صدای انقلاب را شنیده است!

جریان بسیار قوی‌تر و پیچیده تر از آن بود که بتوان امروز ما جوانان دیروز را محکوم کرد.

بله امروز می‌توانم با تجربیات به دست آمده بسیاری از مجهولات دیروز را حل کنیم. نقش سیاست جهانی را به رهبری جیمی کارتر، نقش مهره‌های دست چین شده را در حکومت شاه مانند قره‌باغی، فردوست گرفته تا یزدی، قطب زاده و حتی خود خمینی و صدها عوامل خودفروش که هرروز در نشریات و رادیو و تلویزیون مردم را تحریک می‌کردند.

مهمترین نقش آن زمان را هم رادیو BBC بخش فارسی در لندن به عهده گرفته بود.

نسل من هم قربانی شد. قربانی روشنفکران پامنتلی حقه باز که برایمان از بچه‌های گرسنه پای برهنه نیکاراگوئه، بولیوی و کوبا می‌گفتند.

شعر و ترانه‌های بدنتبانی و جوان پسند به عنوان اشعار انقلابی به خوردمان می‌دادند.

سمبل ما ترانه‌های داریوش بود که برایمان سرود انقلابی و رهایی و آزادی بود در حالی که خود داریوش و امثالهم بدیخت‌تر و آلوده‌تر از هرکس دیگری بودند.

بله، فضای آن سالها، دورنمایی زیبا از مدینه‌ای فاضله بود که متأسفانه هرگز قابل دسترسی نبود.

سعید: باز هم اجازه بدهید من وارد بحث شوم. حرفهای شما جوادخان برای من هم سوالی را پیش آورد، آنچه تا حالا گفته‌اید یک حلقه گمشده دارد و آن اینکه فضا و جو آن سالها لایه‌ای ظاهری و مردم فریبانه داشته است ولی هرگز از خودتان نپرسیدید که شما به عنوان یک انسان چه مسئولیت و تعهدی حداقل به شعور و تفکرات خود دارید؟

آیا هرگز از روشنفکران و جلوداران فکری جامعه نپرسیدید که پاسخی به سوالات شما بدهند که الگو و مدل رویایی را در کدام کشور می‌توان دید؟

شما جوانان دیروز، نیروی محرک و انفجاری حرکت جامعه خود بودید.

شبنم: سعید خان ببخشید حرفتان را قطع می‌کنم ولی دلم می‌خواهد از آقا جواد بپرسم که با این نوع حرف زدن می‌خواهند در این میز گرد چه چیز را ثابت کنند. این طور که ایشان می‌گویند زمین و زمان مقصر بودند غیر از ایشان و هم نسلان ایشان!

شما نسل تحصیل کرده و مرفی آن سالهای جامعه خود بودید. زندگی آن روزهای شما بسیار متفاوت با امروز بوده.

رژیم گذشته خط قرمزی بسیار کم رنگ دور رژیم خود کشیده بود و حریم سیاسی را قدغن کرده بود ولی در ازایش شما همه آزادیهای فردی را داشتید

حداقل ظاهران مانند آدمهای کشورهای متمدن بود. هر روز جلوی چشمهاتان انسانها را تا گردن در خاک فرو نمی‌کردند با سنگ سرو صورت و پیکر آنان را متلاشی نمی‌کردند. آن هم به جرم احساسات و روابط شخصی انسانی.

هر روز انسانها را چون مترسک بالایی جثقیل جلوی چشمان هراسان و وحشت زده حتی نوجوانان و کودکان



نمی‌آویختند.

توهین و تحقیر و کتک و زنجیر برای چند تار مو در زمان شما محال به نظر می‌رسید.

از شما جوادخان می‌پرسم، شما و هم نسلان شما که انقلاب کردید و به دنبال مدینه فاضله رفتید و این مصیبت هولناک را به نسل من هدیه کردید زمانیکه متوجه شدید که به قول خودتان سرتان کلاه رفته است؟ چرا دوباره انقلاب نکردید؟ شما که نسل انقلاب بودید، مگر باز هم جوان نبودید؟ ...



سعید: شب‌نم جان اجازه بده. اولاً هدف ما از برگزاری این میزگرد حکم صادر کردن که نیست. بلکه دلمان می‌خواهد به عنوان نمایندگان سه نسل کشورمان با هم گپ بزنیم و تفاوت‌های دیدگاهی خودمان را بررسی کنیم. سال ۵۷ که انقلاب شد من کلاس دوم دبستان بودم و به هر حال در آن روزهای پراشتهاب زندگی می‌کردم. در خانه‌مان همش بحث سیاسی بود. حتی مادر بزرگم هم سیاسی شده بود. اواز خمینی به عنوان سید اولاد پیغمبر نام می‌برد. حتی النگوها و گوشواره و طلاجاتش را به کمیته محل داد. دایم‌ام که از توده‌ایهای دو آتش بود و بارها از مذهب به عنوان ایفون توده‌ها حرف می‌زد ریش گذاشته بود و در مسجد محل نماز می‌خواند و سرپرست

کمیته شده بود. بحث‌ها به جدل و آخر سر به دعوا و مرافعه ختم می‌شد. حتی کار به تهدید می‌کشید. یادم می‌آید یکبار که پدرم به دایمی گفت: مرتیکه توده‌ای ضد دین از خودت و رفتارت خجالت بکش اون نماز بزنه تو کمترت! دایمی در جواب گفت: کاری نکن که بعنوان ضدانقلاب بگم بیان ببرت و بذارت سینه دیوار!

جامعه هیستریک بود من یادم می‌آید فراش مدرسه ما که به او بابا علی می‌گفتیم در همان بحبویه که انقلاب شده بود یقه رئیس و ناظم مدرسه را گرفت و گفت که شما طاغوتی هستید و از امروز من همه کاره مدرسه‌ام؟! منظورم از این حرفها این است که جوادخان شماها که نسل جوان آن زمان بودید، چرا از همان اول جلوی کجروی‌ها را نگرفتید؟ شما که به خاطر آزادی و دموکراسی انقلاب کرده بودید؟ از همان صبح ۲۲ بهمن و اولین اعدامها معلوم شد که این ره به ترکستان! چرا کاری نکردید؟ چرا اعتراض نکردید؟ راستی می‌توانم ببرسم جواد خان آیا شما در آن زمان عضو حزب و گروهی هم بودید؟ جواد: بله.

سعید: پس چرا با حزب تان جلوی انحراف انقلاب را نگرفتید؟

به هر حال حزب و گروه شما تفکرات و ایده‌هایی داشته‌اید؟ چرا سکوت کردید یا همراه خونخواهی خمینی و دارو دست‌اش همگام شدید؟

جواد: اجازه بدید. اولاً حزب ما که به جرأت می‌توانم بگویم از قوی‌ترین تشکلهای آن زمان بود و تصورمان بر این بود که باید عوامل و ترندهای احتمالی رژیم گذشته را نابود کرد. به هر حال بسیاری از ژنرالهای زمان شاه می‌توانستند خطرناک باشند ولی بسیاری از تصمیماتمان هم خارج از کنترل بود. خودمان هم باور نمی‌کردیم به همین سرعت و راحتی رژیم شاه فرو ریزد.

انقلاب شرایط خود را دارد ولی تشکلهای سیاسی هم آمادگی لازم را نداشتند. جوانان انقلابی گروه گروه به سازمانها و حزب‌های سیاسی می‌پیوستند ولی هیچگونه زمینه و سابقه سیاسی وجود نداشت. ما فکری که کردیم بقیه راه هم به همین سادگی طی خواهد

شد.

هیچکس با هر پیشینه سیاسی تصور نمی‌کرد خمینی چه هدفی را دنبال می‌کند.

شب‌نم: اجازه بدهید جواد آقا، واقعاً دیگه دارم به استرس و جنون می‌رسم. خوشی زده بود زیر دلتان؟ ریختید تو خیابانها و انقلاب کردید و با شروع انقلاب خط خونین را راه انداختید به نام اعدامهای انقلابی و آغازگر حرکتی خشونت بار در جامعه شدید. با شعارهای دموکراسی، آزادی را به پست‌خانه تاریک بردید و قایم کردید و بساطی را چیدید که ثمره‌اش میوه گندیده‌ای است که نصیب من و نسل من شده.

ولی هنوز معلوم نیست شما خود را در کجای این فاجعه قرار می‌دهید؟

جواد: دخترم، من منکر اشتباهات خارج از کنترل آن دوران نمی‌شوم. ما فکر می‌کردیم حداقل یک سال اول انقلاب شرایط خاص خود را دارد و نیاز به زمان است که به دوران عادی برگردیم.

سعید: اولین نشانه‌ها یا علامتی که دیدید و متوجه شدید آرمانهای انقلاب به بیراهه می‌رود چه زمانی بود؟ جواد: وقتی خمینی دستور خلع سلاح سازمانهای سیاسی را صادر کرد!

شب‌نم: آقا جواد، واقعاً نسل شما محشرید! من دهها مقاله و مطلب از نویسندگان دوران انقلاب را خوانده‌ام.

یعنی ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ که اعلام کردند اولین رفتارندوم با عنوان «جمهوری اسلامی آری یا نه» که کاملاً حرکتی غیردموکراتیک و دیکتاتورگونه بود شما را بیدار نکرد؟ حداقل از خودتان نپرسیدید جمهوری اسلامی یعنی چی؟

یعنی بدون مسئولیت ملتی را به صف کردند و از او خواستند بگوید: بله!؟، آری به چی؟ یعنی شما حتی نخواستید از خودتان بپرسید حکومت جمهوری اسلامی، چه نوع فاشیسم و حکومتی است؟

ادامه این بحث را در شماره آینده دنبال خواهیم کرد و چنانچه شما نیز می‌خواهید شرکت کنید یا نظرات خود را بیان نمایید می‌توانید با دفتر مجله رنگارنگ تماس بگیرید.

ESKAN EPICERIE FINE

فروشگاه اسکان

خاویار، زولبیا بامیه، شیرینی‌های متنوع، نان لواش، میوه فصل، بستنی و فالوده  
انواع خشکبار و آجیل، سبزیجات خشک، مرباجات و انواع ترشی

62, BIS RUE DES ENTREPRENEURS 75015-PARIS (Metro: CHARLES MICHEL)

TEL: 0145770616

# REZARA

## Italian Pizza & Chicken

قابل توجه اهالی شمال لندن

طعم واقعی پیتزاهای ایتالیایی  
را با ما تجربه کنید

*(Free Delivery)*

**Tel: 0208 44 66 388**

**378 Ballards Lane, London N12 0EE**

# PENNINE

## ESTATES

*SALES*

*LETTINGS*

*MANAGEMENT*

مدیریت و کارکنان آژانس مسکن Pennine با افتخار اعلام می دارد که بهترین  
پیشنهادات و قیمتهای خرید ، فروش و اجاره را به هموطنان عزیز عرضه میدارد

چنانچه قصد خرید ، فروش و یا اجاره دادن و یا اجاره نمودن دارید فقط کافیست با  
همکاران فارسی زبان ما در آژانس مسکن Pennine تماس حاصل نمایید

ما مطمئن ترین خدمات ، سریعترین سرویس و بهترین قیمتها  
را به شما ارائه می دهیم



با مدیریت رضا فرد

**15 PENNINE PARADE, PENNINE DRIVE, LONDON NW2 1NT**

**TEL: 020 8731 7655**

**FAX: 020 8731 7445**

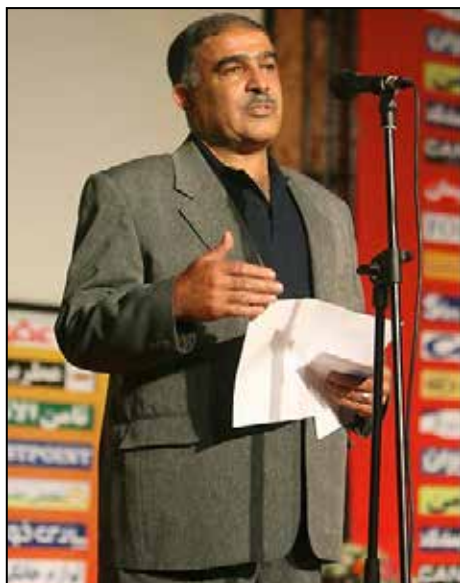


## ورزش در ایران یعنی فوتبال، یعنی مافیای حکومت

**صدها هزار علاقمند به فوتبال در ایران مانند جعبه باروتی است که باعث وحشت و نگرانی ملایان در ایران می باشد.**

امروز به صورت حقوق بگیر دولتی درآمده اند و سهمیه ۳۰ درصد از تماشاگران به سپاه و وزارت اطلاعات تعلق دارد که مامورین خود را به استادیومها گسیل می کنند ولی با تمام این تدابیر امنیتی مردم پس از هر بازی به تظاهرات تیردازند و با مامورین رژیم درگیر می شوند. امروز در ایران انتخاب مریبان لیگ برتر هم باید با تایید وزارت اطلاعات باشد و مریبان با تعهد و پذیرش دستورات امنیتی می توانند مریبگری نمایند. در ایران ورزش یعنی فوتبال و فوتبال یعنی حلقه دار زدن رژیم است.

### حسن روشن از مافیای ورزش می گوید



مدیر سابق آکادمی باشگاه استقلال گفت: برکناری و تغییرات در مدیریت خبر خوشی برای میلیون ها هوادار این تیم در داخل و خارج ایران است

حسن روشن اظهار داشت: فتح ا... زاده باید از استقلال کنار می رفت؛ نه به خاطر من، بلکه به خاطر میلیون ها هوادار این باشگاه در داخل و خارج ایران. این خبر خوبی برای آنها است. روشن با اشاره به مقام هفدهمی استقلال، عنوان کرد: در تاریخ باشگاه هیچگاه چنین مقامی سابقه نداشته است. تمام تصمیم ها و کارها احساسی بود. روزی که گفتند باید حجازی را بیاورم زیرا ۱۰ سال پیش گریه کرد و من دلم برایش سوخت. ناگفته ای بسیاری در این خصوص دارم. هر وقت هم حرف می زدیم، می گفت می بچه های اطلاعات ببرندتان. وی افزود: با قلعه نویی اختلاف نظر داشتم؛ اما هیچگاه به او ناسزا نگفتم. او پشت قلعه نویی این کار را کرد. می خواست نماینده مجلس شود. خوشبختانه مردم آگاهی کامل داشتند و به او رای ندادند. نمایندگان مردم باید راستگو باشند. بازیکن تیم ملی ایران در دهه ۵۰ ادامه داد: از امشب دوباره بازی های استقلال را خواهم دید و به فوتبال می پردازم؛ نه برای آنکه پست و مقام بگیرم؛ بلکه در زمان مدیریت ایشان مردم از من سوال می کردند و پاسخی نداشتم



را به جان رژیم بیندازند. و بارها به دلیل نتایج بهدست آمده در مسابقات فوتبال مردم به خیابانها ریخته اند و به بهانه فوتبال تظاهرات سیاسی برپا ساخته اند و به همین دلیل رژیم منفور اسلامی با طرحها و برنامه های مافیایی وزارت اطلاعاتی نهایت تلاش و کوشش خود را به کار می بندد تا بتواند جلوی این سیل بنیادکن را بگیرد و با گماردن مامورین اطلاعاتی - امنیتی در راس همه امور ورزش در ایران قصد پیشگیری اتفاقات پیش بینی نشده را دارد از رئیس سازمان ورزش تا کمیته المپیک، مدیران فدراسیونها، مدیران باشگاهها، سرپرستان باشگاهها، همگی از درون وزارت اطلاعات - سپاه مافیایی در ورزش قرار گرفته اند و مریبان و بازیکنان شاغل در لیگ فوتبال همگی باید زیر کنترل و مهار این مامورین باشند و حتی بوقچی ها و لیدرهای باشگاهها نیز

حضور تماشاگران در میادین ورزشی و سپس سرازیر شدن آنان به خیابانها پس از پایان مسابقات طی سه دهه اخیر همه گاه زنگ خطری جدی برای رژیم بوده است. دلیل اصلی آن را هم باید در سالهای ۶۵-۱۳۶۱ دانست که چندین بار تماشاگران از استادیون امجدیه به خیابان ریختند و به شعارهای اعتراضی و سیاسی نخستین بار شعار مرگ بر خمینی را سر دادند که این به بازی برگذار نشده پاس و پرسپولیس مربوط می شود که با وجود لیریز بودن تماشاگر در داخل استادیوم و هزاران نفر در بیرون از استادیوم، مامورین رژیم از اجرای مسابقه بین این دو تیم ممانعت ورزیدند و باعث شدند تماشاگران خشمگین که بخشی از مردم ناراضی از رژیم بودند، به خیابانها بریزند و هرچه سر راهشان بود به آتش بکشند و با شعارهای سیاسی و مرگ بر خمینی ترس و وحشت





## تیم فوتبال پارس آماده می شود

تیم فوتبال پارس لندن عنوان قدیمترین تیم ایرانیان خارج از کشور را یدک می کشد. این تیم نزدیک به ۳۰ سال است تاسیس شده است و از بانیان و موسسان آن سالها می توان از حمید مهرابی، حمید دهزاد، شهباز رجوی، کامران فرهنگ نیا، جواد حبیبی، ابراهیم خزانه، بیژن بهزادی و بعدها حسین زمانیان نام برد. از سال ۱۹۹۲ عملاً سرپرستی و مربیگری این تیم پرسابقه به عهده محمود سرابی قرار گرفت.

اوج درخشش تیم پارس را باید در سالهای ۱۹۹۸ - ۱۹۹۴ دانست که تیم پارس در لیگ سری A میل سکس درخشش خیره کننده داشت و با وجود حضور تیمهایی قدرتمند و صاحب نام آن سالها در این لیگ،

پارسی های عناوین قهرمانی بسیاری در جام حذفی و مسابقات لیگ به دست آوردند که موجب شگفتی و حیرت تیمهای انگلیسی حاضر در این لیگ بود. در آن سالها حضور بازیکنانی مانند حمید مهرابی، شاهین بهزادی، بیژن بهزادی، امیررضایی منش، شهرام امامی، سعید نوروزی، فرامرز، مجید احمدی، امید قربابی، و جمعی دیگر مجموعه ای بسیار تماشایی و قوی



را به نمایش گذارده بود. دوباره محمود سرابی با کمک گروهی از بازیکنان جدید و حضور امیررضایی منش فوتبالیست سرشناس در تدارک آماده سازی تیم فوتبال پارس هستند و روزهای یکشنبه و چهارشنبه تمرینات خود را آغاز کرده اند. تیم فوتبال پارس در جهت آماده سازی خود مسابقات دوستانه ای را نیز انجام می دهند که در دیدار قبلی میزبان تیم عقاب به سرپرستی پیام شبرخ بودند که در عکس دو تیم دیده می شوند.

تیم فوتبال پارس براساس نظم و انضباطی تیمی نفرت خود را انتخاب می کند و بازیکنانی که به عضویت این تیم پذیرفته می شوند در کنار ویژگیهای فنی باید دارای پذیرش نظمی تیمی و رعایت مقررات انضباطی این تیم باشند.

تیم فوتبال پارس قرار است با تمرینات منظم و کسب آمادگی بیشتر در مسابقات لیگهای انگلیسی شرکت کند.

## تیم فوتبال پارس لندن عضو می پذیرد

به اطلاع کسانی که سابقه بازی فوتبال در رده های باشگاهی، جوانان یا نوجوانان را داشته اند می رساند چنانچه مایل باشند میتوانند در تیم پاریس لندن شرکت نمایند.

این تیم زیر نظر محمود سرابی اداره میگردد.

علاقمندان میتوانند با تلفن ۰۲۰۸۷۳۱۹۳۳۳ تماس حاصل نمایند



# SETUNRENGØRING

## - et PERFECT service?

Perfektion er et relativt begreb,  
som altid vil opfattes individuelt...  
- for hvad er egentlig perfektion?  
Nærmest umuligt at svare på,  
eftersom det perfekte ikke eksisterer.  
Vi har dog alligevel gjort forsøget  
og prøvet i over 20 år i branchen at  
komme begrebet perfektion en smule  
nærmere...

Jeg opfordrer  
alle til at tænke  
kvalitet!



Rengøring af:

**BUTIKKER • INDUSTRI • PRODUKTIONSSTEDER • KONTORER  
NYBYGNINGER • KLINIKER • SKOLER OG DAGINSTITUTIONER**

*Vi ved, at en **REN** butik eller arbejdsplads er en meget  
vigtig del af **JERES** koncept...*

**Tlf. +45 20 67 17 30  
+45 20 67 17 14**

**Haremarksvej 50 A OG 50B  
8723 Iosning-Danmark**



## یک ایرانی موفق در دانمارک

اکسل مختاری از جمله ایرانیان موفق است که بیش از ۲۰ سال است به کشور دانمارک کوچ کرده است. حرفه تخصصی و علمی ایشان دندانپزشکی می باشد و در سالهای اول اقامتش در دانمارک در رشته خود به کار پرداخت که با توجه به سیستم و قوانین دانمارک که پزشکان براساس تقسیم بندی شهرداری ها به خدمت گرفته می شدند و حقوق و مزایای متوسطی دریافت می کردند حضور یک ایرانی و شیوه و طرز کار او که با وسواس و دقت بی نظیری در انجام معاینات دهان و دندان انجام می شد در میان دانمارکی ها انعکاسی بسیار چشمگیر یافت و زبازد همگان گردید.

ولی آنچه اکسل را راضی نمی کرد پیشرفت و آینده سازی بود که با کار در مناطق تحت پوشش شهرداری امکان ترقی و کسب درآمد بیشتر وجود نداشت به همین دلیل ایشان تصمیم گرفت به حرفه و شغل دیگری روی بیاورد و مهمترین موضوع ذهنی او پاکیزگی و تمیزی بود و بالاخره پس از مدتها بررسی و تحقیق تصمیم گرفت شرکتی خدماتی براساس نظافت و پاکیزگی که سرویس دهی به بیمارستانها، کمپانی های بزرگ تجاری، ترانسپورتهای شهری مانند قطارها و بخشی از کارهای شهرداریها مانند پاکیزگی خیابانهای اصلی و پل های مهم و امکان عمومی را در برنامه شرکت خود قرار داد.

امروز نام شرکت.... در دانمارک به عنوان یکی از موفق ترین و مهم ترین شرکتهای خدمات نظافت و پاکیزگی شناخته می شود. در این رابطه آقای مختاری به خبرنگار مجله رنگارنگ چنین می گوید:

همیشه در زندگی تمیزی و نظافت نقش اساسی داشته و وسواس بسیاری دارم. زمانی که به کار دندانپزشکی نیز اشتغال داشتم کوچکترین لکه یا عیبی در دهان بیماری می دیدم گویی دقیقاً همان عیب و اشکال را در خود حس می کردم و امروز اندازه کوچک یک دهان را تبدیل به فضایی بزرگ به وسعت یک شهر کرده ام و همچنان با وسواس و دقت دلم می خواهد فضای زندگی و کار شهروندان با تمیزی و نظافت و پاکیزگی همراه باشد.

در شرکت خود کادری را آموزش داده و تربیت کرده ام که در میان دانمارکی ها نمونه و ممتاز هستند. به همکاران خود گفته ام که بالاتر از اعتماد و اطمینان که باید میان ما باشد، کنترل نقش اساسی و حیاتی را بازی می کند و کنترل کردنها تماماً به وسیله خودم و همسر که نقش همکار مرا دارد انجام می شود.

اکثر صبحها من ساعت ۴ صبح از خانه خارج می شوم و به کنترل و سرکشی به بخشی از فعالیتهای مجموعه قراردادهای شرکت خود می روم که همه چیز خوب انجام شود. به کارمندان شرکت خود بیشترین دستمزد را می دهم که آنان هم با علاقه و مسئولیت بیشتری به انجام وظایف خود پردازند. به همین دلیل اکثریت مشتریان من از طریق سایر دوستانش به ما معرفی می شوند و بهترین شیوه تبلیغات برای ما همین تعریف و تمجید مشتریان و معرفی ما به دیگران بوده است.

امروزه خوشبختانه بزرگترین مجموعه قراردادها را شرکت ما دارد که بخشی از آن شامل خدمات

زیر می شود:

نظافت شهری

قطارها

مراکز تجاری

کارخانجات ماشین سازی

شرکت های تولید گاز و برق

پل های عظیم

بیمارستانها

و ادارات دولتی

ما با در اختیار داشتن کادری حرفه ای و دستگاهها و ماشینهای مجهز توانسته ایم

حرف اول را در نظافت کشور دانمارک بزنیم.

از آقای مختاری تشکر می کنیم و قول انجام مصاحبه ای در زمینه مسائل عمومی تر

را از ایشان می گیریم.



اکسل مختاری دندانپزشکی که نظافت و تمیزی را به دانمارکی ها هدیه داد



# جامعه بازنده‌ها، جامعه برنده‌ها



**. حضور دهها تلویزیون و صدها چهره تلویزیونی ساخته و پرداخته چه تفکری است؟**

**. با شارلاتانیزم چگونه بخشی از ایرانیان زودباور و ساده لوح را به ناکجا آباد می‌کشند!**

**. طبقه‌بندی تریبون داران خارج از کشور براساس بودجه‌بندی وزارت اطلاعات تعیین می‌شود.**

**. یک استودیو معمولی با حداقل وسایل و امکانات تکنیکی و فنی چند صد هزار دلار نیاز دارد پولش از کجا تامین می‌شود؟**

**. قیمت‌ها و نرخهای آگهی‌های تلویزیونی که بیش از ۴۰ کانال از مشتریان خود می‌گیرند جوابگوی هزینه یکسال یکی از ۴۰ کانال هم نمی‌شود پس پولهای غیبی از کجا می‌آید؟ قاچاق مواد مخدر، پولشویی؟!**

**. مهم اجرای خطوط تعیین شده رژیم در تلویزیونهای سیاسی و غیرسیاسی است. چهره و اسامی افراد که این نقشها را ایفا کنند می‌تواند هرکسی باشد هرچه وقیح‌تر، پاچه ورمالیده‌تر و بی‌شرم‌تر برای رژیم مفیدتر.**

و فنی و استعداد و توانایی‌های فراوان فردی می‌باشد که شیوه حکومت خمینی آموزش داد که این ارزشها همگی بیخود است و هرکس کلاهبرداری، عوامفریب‌تر، شارلاتان‌تر، وقیح‌تر و بی‌اصل و نسب‌تر باشد بهتر و بیشتر کارش پیش می‌رود.

بخشی از این تاثیرگذاری‌ها را نیز میلیون‌ها ایرانی با خود به خارج از کشور آوردند و جمعی با همان ترفند و شیوه خمینیسم به جان جامعه آسیب دیده خارج از کشور افتادند که ابتدا حزب و گروه بازی سیاسی رایج شد و هرکس و ناکس مدعی رهبری مبارزه ملت ایران گشت که امروز پس از ۳۰ سال اعتبار و آبروی سیاسی برای هیچکس باقی نمانده و نیروهایی هم که هنوز خالصانه و مخلصانه در میدان باقیمانده‌اند را هم همین ایرانیان فراری، آسیب می‌رسانند و ضربه به آنان می‌زنند.

سه دهه حضور حکومت خمینی و رشد و پرورش افرادی که به شیوه و راه و رسم او تربیت شده‌اند را می‌توان در کانالهای تلویزیونی، سایتهای اینترنتی و نشریات خارج از کشور هم دید.

این قشر و گروه چه در داخل کشور و چه خارج از کشور صفات مشترکی با یکدیگر دارند که عمده‌ترین آنان:

- ۱- وقاحت و بی‌شرمی در وارونه جلوه دادن واقعیت؛
- ۲- بازی با افکار عمومی جامعه به شکلهای و ترفندهای طراحی شده از سوی رژیم؛
- ۳- جوسازی و ایجاد هیجانات کاذب و زودگذر از طریق رسانه‌های تصویری، نوشتاری و گفتاری برای گذراندن

برای زنان، نداشتن سواد و علم و دانش در حد ابتدایی برای حکومتگران از راه رسیده، تظاهر به زندگی عاری از تجملات و نمادهای غربی، قدرت گرفتن افرادی با پیشینه‌های کیفی و جزایی و سابقه‌دار که بر جان و مال و ناموس مردم حاکم گشتند، تصویری جدید به وجود آورد که در حکومت مذهبی خمینی هیچ ملاک، معیار و سنجش علمی، تحصیلی، ارزشی وجود ندارد و به قول او یک پاسبان با مدرک ششم دبستان هم می‌تواند رئیس شهربانی کشور شود یا بیسواد بدون مدرک چون رجایی رئیس جمهور شد.

**وقتی ملتی می‌پذیرند در چاههای جهمکران در صف‌های کیلومتری به دنبال امامی غیب شده می‌گردند، شیادان با آگاهی از ساده لوحی و ساده اندیشی جامعه به راحتی مردم را گول می‌زنند.**

تأثیرات علنی و روشن این شیوه بر اخلاقیات، روحیات و عادت‌های مردم چنان اثرگذار که تأثیرات آن را می‌توان اکنون پس از ۳۰ سال به خوبی مشاهده کرد که هرکس تحت هر عنوان و شرایط که دلش خواست می‌تواند پای در جایی بگذارد که حضور در آن پست و مکان نیازمند طی کردن مدارجی علمی، تخصصی

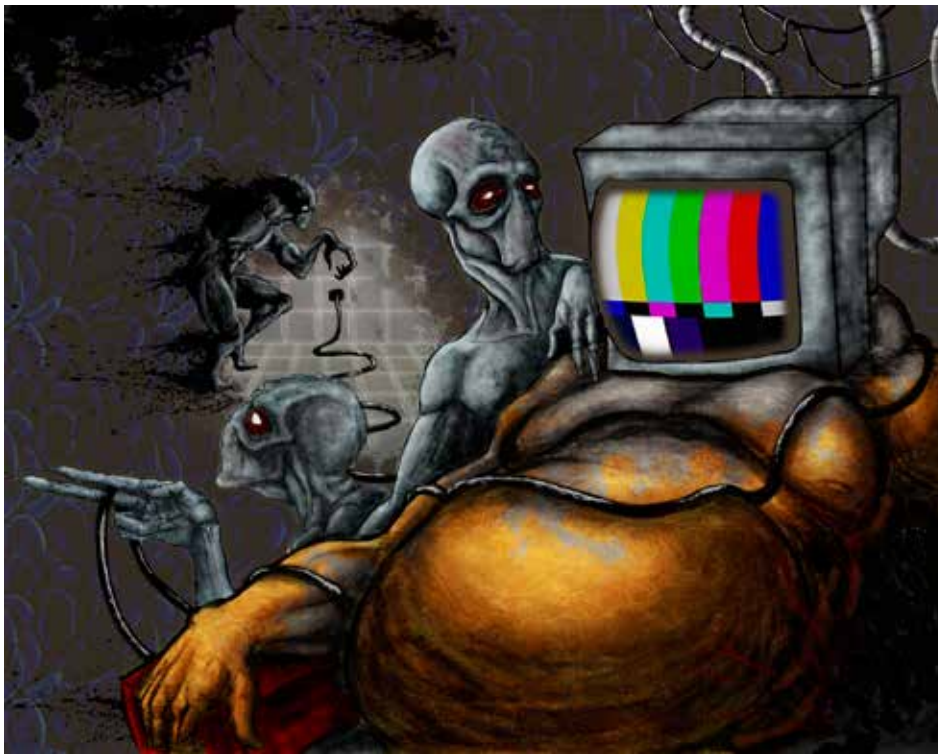
در جوامع آسیب دیده و صدمه خورده مسلماً آمادگی تاثیرپذیری و گرایشهای سطحی و عامی بسیار قوی‌تر و شدیدتر می‌باشد. زیرا پیامد حوادث و اتفاقاتی که اثرات منفی و مشکلات گوناگونی را برای مردمان آن جامعه به ارمغان می‌آورد باعث می‌گردد که حالات و روحیات مردم دچار نابسامانیها و انحرافات و لغزشهای مختلف گردد.

انقلاب دزدیده شده در سال ۵۷ در ایران که به وسیله خمینی و طراحی چپاولگران جهانی به سوی تباهی و نابودی ایران و ایرانی رهنمون شد یکی از مهمترین حوادث تلخ تاثیرگذار بر چند نسل از ایرانیان گشت.

انقلاب در ایران یک زیر و روی شدن متضاد بود در حکومت شاه که داشتن مدارک تحصیلی بالاتر، تجددخواهی و مدرنیته زندگی کردن طبقاتی و گرایشهای مدرن به شکل گیری شیوه زندگی به سبک غربی به تدریج رایج شده بود و اثرات و نشانههای بسیاری در جامعه بوضوح دیده می‌شد مانند نحوه لباس پوشیدن زنان و مردان، تفریحات و سرگرمی‌های شبانه، دیسکو و کاباره و کافه، کازینو، تافاخ و رقابت تحصیلات خانوادها، ...

به یکباره در کمتر از یکسال پس از وقوع انقلاب تبدیل شد به چرخشی ۱۸۰ درجه‌ای علیه تمام نمادهای رژیم سابق.

بد لباس پوشیدن و سر و وضع آشفته و حتی کثیف در میان مردان، حجاب اجباری و انتخاب بدترین رنگها



**وقتی کانالهای تصویری متعلق به جریانهای دو آتشه کمونیستی چپ که مذهب را افیون ملت‌های می‌دانند و ادعای مبارزه دهها ساله را سرلوحه کارنامه خود قرار می‌دهند ولی بخشهایی از ساعات بخش را به مذهبیون افراطی و مزدوران رژیم می‌فروشند آن وقت باید به حال جوانان قربانی شده این تفکرات پوسیده و معامله‌گر افسوس و حسرت خورد.**

و سخنی را باور کنند یا نکنند. آن هم جامعه‌ای زخم خورده، مستاصل احساسی که اسیر افرادی کلاهبردار و شارلاتان چون هخا و داور، فولادوند، شهرام همایون و نوری‌زاده ... دهها چهره ریز و درشت شد که همگی تحصیل‌کردگان مکتب سی ساله خمینی بوده‌اند.

تغذیه مالی این فروشندگان تصویر مخرب و مایوس‌کننده از طریق شرکتهای زیر کنترل و پوشش وزارت اطلاعات در دبی، اروپا، آمریکا و کانادا به نام آگهی و تبلیغات به اینان پرداخت می‌گردد و زیر پوشش آگهی‌های تجارتی درآمدی سرشار را به جیب این تلویزیون‌بازان سرازیر می‌کند.

رژیم از سویی دیگر با ایجاد مشاغل به ظاهر تجاری در خارج از کشور بخصوص در اروپا از قبیل رستوران، شرکت‌های واردات و صادرات، اخذ ویزاهای توریستی و دانشجویی، سازمانهای خیریه و... سرپوشی بر انجام فعالیتهای غیرقانونی ارسال مواد مخدر از ایران، پولشویی را انجام می‌دهد که اکنون در انگلستان دهها ایرانی به جرم پولشویی و قاچاق مواد مخدر در مقادیر بسیار زیادی در زندان بسر می‌برند.

آنچه همه این زنجیره نامرئی را به هم وصل می‌کند طرح کشاندن مردم به سوی بی‌تفاوتی یا به بازی گرفتن عواطف و احساسات و هیجانات ملی و میهنی آنان است که هر چند صاحبی یکی آنان را به بازی بگیرد و نقش قهرمان را بازی کند و کار به جایی برسد که شارلاتان‌هایی با سوابقی کثیف از طریق همین کانالها امید مردمی ساده لوح و احساساتی شوند.

در شماره آینده به طرحهای وزارت اطلاعات و گردانندگان این کانالهای تصویری خواهیم پرداخت.

تفریحی و بزن و برقص به همراه کانالهایی به ظاهر سیاسی به راه افتاد.

که در این میان فردی به نام ذاکری که از درون رژیم به خارج گریخته بود مدارکی از طریق تلویزیون پارس نشان داد که پولهای دریافتی امثال امیرقاسمی‌ها، شب‌خیزها و... را نشان می‌داد.

**تصاویر صدای آمریکا فروشنده اجناس مسمومی چون اکبر گنجی، محسن سازگارا می‌شود و ماله شرم‌آوری بر گذشته ننگین و خونین اینان می‌کشد و این آدمکشان حکومتی آخوندی در نقش قهرمان و ناجی ملت ایران معرفی می‌شوند، پس هر بی‌سر وپایی هم می‌تواند در دکانهای تصویری هر نقشی را به عهده بگیرد و برای انحراف افکار عمومی به هر شکل و قیافه‌ای در بیاید.**

ولی موج هیاهوسازی و شارلاتانیزم دیکته شده رژیم، افشاگری‌ها و حقیقت‌گویی‌ها را کم رنگ می‌کرد.

رژیم با تغییر کلی در برنامه‌سازی تلویزیون جام جم و طرحی مخاطب ساز با ارائه برنامه‌های زنده، مسابقات ورزشی، فیلمهای سینمایی، سریالهای تلویزیونی، خدمات آشپزی و پزشکی و مهاجرتی و وعده و فریب در پاسخ به بازگشت به ایران از یک سو و ایجاد چند کانال ۲۴ ساعته بی محتوا پخش موزیک از داخل و حمایت کانالهایی مانند PMC و GEM و... چنان بازار آشفته‌ای بوجود آورد که مردم حیران و متحیر که چه کسی، یا حرف

مدت کوتاهی که نتیجه آن کاملاً منفی و نهایتاً باعث دلسردی عمومی مردم گردد؛

۴- دریافت دستمزدهای حکومتی به اشکال گوناگون؛

۵- تقسیم بندی وظایف تعیین شده در بخشهای سیاسی، هنری، ورزشی، اجتماعی، فرهنگی و مذهبی؛

رژیم می‌دانست حضور چند میلیونی ایرانیان خارج از کشور می‌تواند ضربه‌ای حیاتی به کلیت و موجودیت حکومت بزند.

نسل دوم رژیم، جوانانی بودند که براساس برنامه‌ریزی‌های دولت‌های چپ‌اولگر به سوی فراگیری سیستم اطلاعات، امنیتی هدایت شدند و در اکثر کشورهای غربی به آموزش هدایت جامعه‌ای سنتی، احساسی مانند ایران تربیت شدند.

اینان پایه‌گذاران فصل جدیدی در حیات و تداوم رژیم گشتند از جمله محسن سازگارا، اکبر گنجی، سعید حجابیان، باقی، سعید امامی هم به این جمع اضافه شدند که سالهای ۱۹۹۵ - ۱۹۹۴ را می‌توان اوج گیری طرحهای وزارت اطلاعاتی نامید که بر ۲ بخش داخل و خارج از کشور پایه‌ریزی شد که هماهنگی و تاثیرگذاری برنامه‌های داخل و خارج در موازات یکدیگر و تاثیرگذار به هر دو بخش بود.

در داخل زمینه طرحهای جناح بندیهای ساختگی و اپوزیسیون سازی قلابی را به راه انداختند و با دستگیری و زندانی کردن‌های نمایشی چهره‌هایی که پاره‌های تن رژیم بودند و با استفاده از تبلیغات حقوق‌بگیران خارج از کشور که بسود اپوزیسیون ساختگی در داخل هیاهو براف می‌انداختند مانند کسانی که در لندن، پاریس، فرانکفورت و لس آنجلس و... زندگی می‌کنند و چهره‌هایی جنایتکار مانند گنجی‌ها و خاتمی‌ها، عبدالله نوری‌ها و طبرزدی‌ها و سازگاراها و... دهها قاتل را مظلوم به مردم می‌فروختند و می‌فروشند.

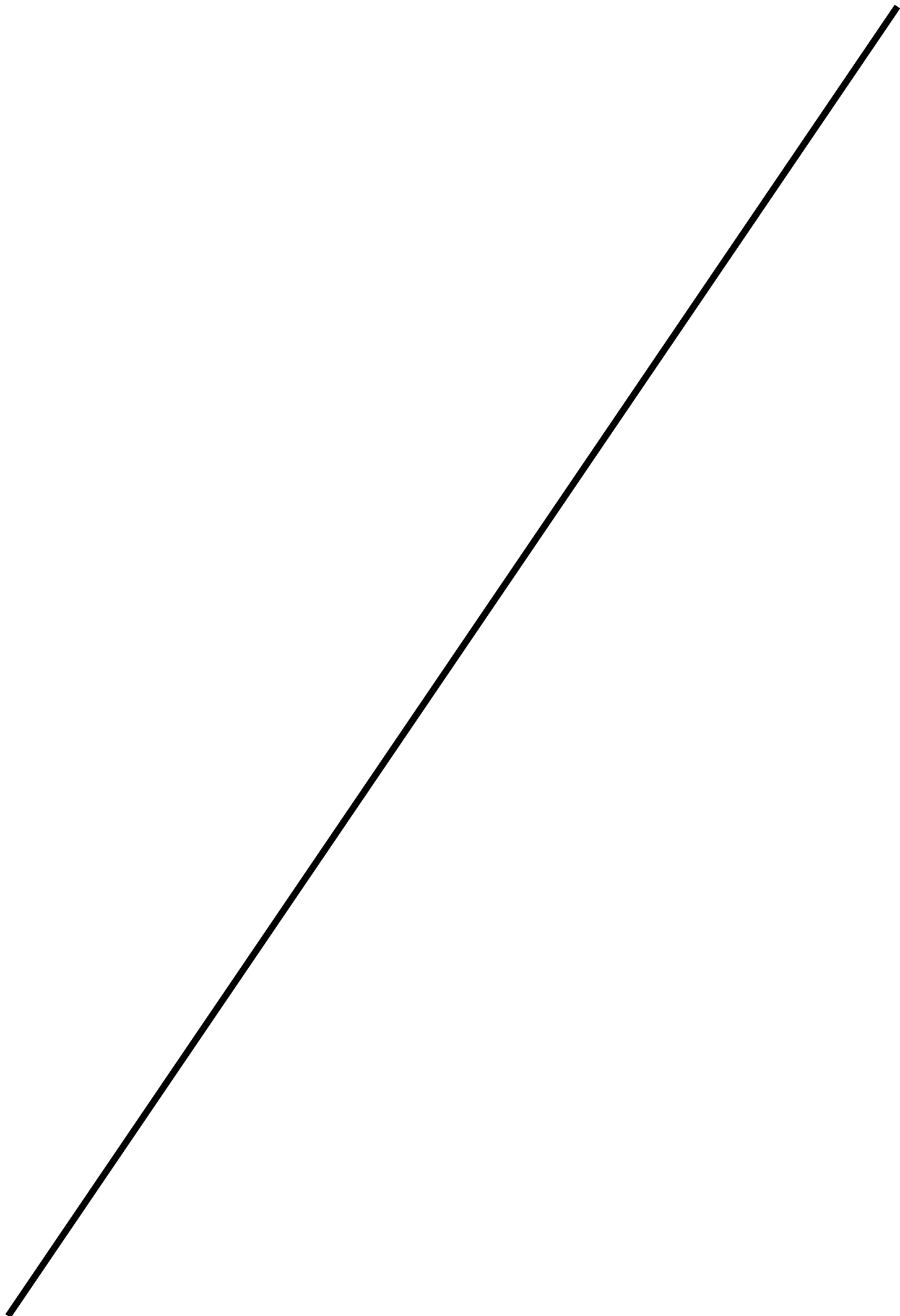
ولی آنچه رژیم را راضی نمی‌کرد عدم وسایل ارتباطات جمعی وسیع در خارج از کشور بود که بتواند با اکثریت جامعه در تماس باشد. زیرا در سالهای ۹۵ - ۹۴ چند نشریه و چند کانال تلویزیونی کابلی منحصر فقط به یک شهر بیشتر نبود.

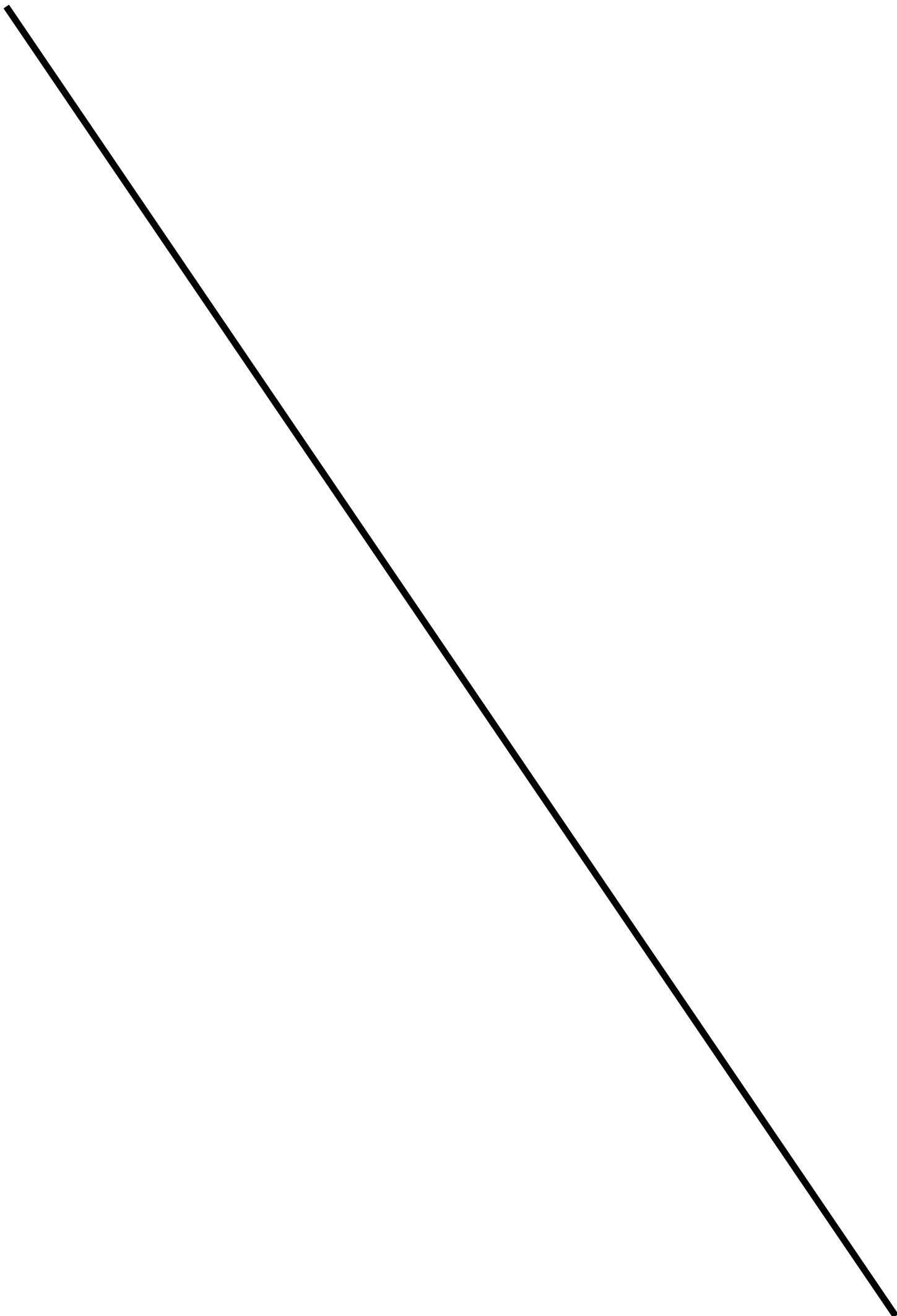
رژیم با اختصاص بودجه هنگفت کانال تلویزیونی جام جم را از طریق سته لایت رانداندازی کرد ولی با تمام هزینه‌ها و تبلیغات بسیاری هیچگونه موفقیتی در کسب مخاطب نیافت تا اینکه اولین کانال سته لایتی برحسب حادثه و اتفاق که متعلق به مهندس شجره و ضیا آتابای بود در ایران دیده شد و به ناگاه موج جدیدی که تاثیراتی شگفت از استقبال عمومی ایرانیان در داخل و بخصوص در خارج از کشور داشت به راه افتاد.

رژیم که بنگاه غافلگیر شده بود، درصدد مقابله با این پدیده نوظهور و غافلگیرانه برآمد. ابتدا با تهدید و باج دادنهای کلان به صاحبان اجازه دهنده کانالهای ماهواره‌ای آغاز کردند که جلوی فروش کانالهای تصویری به ایرانیان را بگیرند که قوانین اروپایی - آمریکایی چنین اجازه‌ای را به صاحبان فروش نمی‌داد.

عملاً رژیم در برابر موج طوفانی و خطرناک قرار گرفته بود. وزارت اطلاعات براساس طرحی کوتاه مدت و بودجه‌ای هنگفت درصدد مشابه سازی برآمد و با دراختیار گذاردن بودجه‌های هنگفت افرادی را به میدان آورد که نقش پادزر را بازی کنند و بنگاه کانالهای









نماینده فعال در تمامی کشورهای اروپایی پذیرفته میشود



شراب  
خیام  
Prestige

شراب  
حافظ  
Shiraz Imperial

شراب  
خیام  
Royal Shiraz

ودکای  
پاکدیس

دفتر مرکزی: (بیژن آصفی)  
+49 (0) 6117164352



# پرسپولیس

با مدیریت خانم ناهید رضایی  
در محل جدید در مرکز شهر  
دورتموند آماده خدمت  
به همشهریان میباشد

از ماهی سفید خزر، خرماي بـم، زیره کرمان، سنگ پای قزوین، سوهان قم، گز اصفهان،  
باقلوای یزد، زعفران قاینات، عرقیات میمند، شراب شیراز، گلاب کاشان، نان برنجی  
کرمانشاه، برنج دودی و عطری، پنیر تبریز تا تحفه نطنز ...

پرسپولیس همچنان پشتتازارزانی و کیفیت

**Hohestr. 41, 44139 Dortmund**

**Tel: 0231 - 950 49 49**





# عکاس و فیلمبردار

## جشن عروسی و میهمانی در سرتا سر اروپا

تهیه عکس و فیلم برای شرکت در مسابقات TOP MODEL

عکس آتلیه و پاسپورتی و عکسهای خانوادگی

ترمیم و چاپ عکسهای قدیمی



**TAC FILM PRODUCTION**

Steindamm 32

20099 Hamburg

Tel.: +49 (40) 34 83 90 89

Mobil: +49176-22 66 02 30

Öffnungszeiten:

Mo - Fr. 10:00-21:00 Uhr

Sa. 10:00-18:00 Uhr

E-mail: tac\_film\_production@yahoo.de



بر فراز آسمانهای اروپا با رنگارنگ دانمارک، هلند، آلمان، اسپانیا، فرانسه  
سفرهای ماهانه با هزاران مجله و هزاران ایرانی مشتاق



منتظر نشریه هستند.

۵ سال است با هر شماره مجله رنگارنگ سفری اعجاب انگیز به کشورهای مختلف اروپا می‌کنیم.

خوشبین‌ترین افراد هم ادامه این کار را بیش از چند شماره پیش بینی نمی‌کردند گاهی افراد برای رفتن خود از شهر محل اقامتشان تا شهر دیگری چند سال طول می‌کشد چه برسد به سفرهایی عجیب و غریب با صدها کیلو مجله و کوهی از مشکلات مالی و نیروی انسانی و دهها مانع ریز و درشت، ولی سرمایه رنگارنگ که همه غیرممکن‌ها را ممکن می‌کند و اعجاب همگان را بر می‌انگیزد حضور یاران و دوستان اهل معرفت و رفاقت و صمیمیت و صفاست

مجله رنگارنگ به دست هزاران هموطن مشتاق است. مجله‌ای که برای نخستین بار در طول تاریخ مطبوعات ایران تلفیقی حرفه‌ای در ارائه نشریه‌ای متفاوت را عرضه کرده است که بر تارک نشریه منافع و سرنوشت ملت ایران حک شده است.

۱۷ ساعت سفری با اتوبوس از لندن به شهر فرانکفورت و آغاز توزیع و پخش مجله شهر به شهر و سفری متجاوز از ۵ هزار کیلومتر که به شهرهای کشور هلند مانند آمستردام، روتردام، دن هاگ و... می‌رسد.

با رنگارنگ پرسه زنان با قطار راهی پاریس هستیم. چمدانهای مملو از مجله و هموطنانی که

در راه اسپانیا و شهر مالاگا هستیم از پنجره کوچک هواپیما و ارتفاع چند هزار متری از میان ابرها به پائین نگاه کنم که همه چیز ریز و کوچک به نظر می‌رسد. سفری چند روزه برای توزیع مجله در چند شهر اسپانیا و ملاقاتهایی برای تبلیغات و تلاشی برای توسعه و گسترش حرفه‌ای مجله رنگارنگ با هدفی که زیربنای آن تجاری نیست بلکه بردن پیامی ملی و مستقل به منازل ایرانیانی است که در سراسر اروپا مستقر هستند.

از مالاگا تا مادرید و بارسلون خود سفری دور و دراز و طولانی است ولی هدف مشکلات طاقت فرسا را چون نگاه کردن از پنجره کوچک هواپیما به پائین کوچک و ریز کند.

مهم انجام وظیفه و رسالتی است که رساندن

# بقالی مش قاسم

در قلب فرانکفورت

صد متری ایستگاه  
مرکزی راه آهن



www.maschghasem.com

Dusseldorfer Str. 12 , 60329 Frankfurt

Tel & Fax: +49 (0) 69 / 52 27 62





می‌کنند نمی‌دانند همه رفقای باصفا هستند که کمکهایشان در زمینه‌های توزیع و پخش مجله، یافتن آگهی‌های تجاری، جمع‌آوری مطالب فروش و تبلیغات باعث می‌گردد چرخ رنگارنگ با همه مشکلات بچرخد.

و درودی داریم بر همه صاحبان تجارت و کسب و کار که با دادن آگهی‌هایشان به مجله رنگارنگ همه به سود خود حرکتی انجام می‌دهند و هم اینکه بضاعت مالی ما را کمک می‌نمایند.

هر ماه هزاران کیلومتر سفرهای دور و دراز به عشق رساندن مجله‌ای که صفحاتش با عشق و ایمان و سلامت افکار به دست علاقمندانش می‌رسد.

سترگ و بخشنده و مهربانی داریم. مشکل و غمی در خود نمی‌یابیم وقتی رفیقی چون بیژن آصفی را داریم با دریایی صفا و محبت و رفاقت و بیشتر از ما جور رنگارنگ را می‌کشد. دوست همیشه یاورمان محسن روحانی و خانواده سرشار از محبت ایشان

کامران پارسایی از یادگارهای دوران نوجوانی و جوانی و یاور این روزهای غربت شمشادیان، ملک زاده، عبدی، و حسن متقیان و دریایی از محبت و رفاقت بیش از چهل ساله! و اینان سرمایه‌های هنگفت ما هستند که همه این سالها باعث شده‌اند ما در میدان بمانیم و حرف اول را هم بزنیم. بیچاره کسانی که ما را وصل به سازمانهای سیاسی و جریانهایی واهی

که ارزش و معیار محبت‌های بی‌دریغ آنان کمبودهای مالی را پر می‌کند. اگر پول نداریم، اگر امکانات بسیار اندک است، اگر هر شماره باترس و لرز به استقبال شماره بعدی می‌رویم، ولی حساب بانکی رفاقت‌هایمان لبریز از عشق و محبت است. سرمایه‌هایمان کسانی هستند که هر کدام با هیچ متر و اندازه‌ای قابل شمارش نیستند و این دوستان گنجی عاطفی هستند که در این روزگاران گم شدن عاطفه‌ها و دوستی‌ها و رفاقت‌های صمیمانه و واقعی، ما از این نعمت کمیاب برخورداریم. در روزگاری که به ندرت سلام و علیکی بدون حساب و کتاب رد و بدل نمی‌شود ولی ما به خود می‌بالیم که چنین یاران

## سوپر مارکت بهار هامبورگ

با مدیریت جواد زردشت

**عرضه کلیه اجناس ایرانی مورد نیاز خانواده‌ها با کیفیت بالا و قیمت مناسب**



مجموعه‌ای از  
آخرین کتابهای  
منتشر شده

در ایران و خارج،

نشریات فارسی زبان

Bahar Supermarket

Schmilinsky Str. 30 , 20099 Hamburg

Tel: 040 / 2 80 25 05



## کتاب ظهور

حکایت من و امام زمان

منتشر شد.

علاقه‌مندان می‌توانند این کتاب را به بهای ۲۰ یورو در اروپا و ۳۰ دلار در آمریکا و کانادا از کتابفروشی‌های معتبر تهیه نمایند.

دوستانی که مایلند این کتاب را مستقیماً از نویسنده درخواست کنند، قیمت کتاب با هزینه پست معادل ۲۵ یورو خواهد بود.

Houshang Moinzadeh آدرس درخواست:

B . P : 31

Courbevoie-Cedex 92403

France

moinzadeh@gmail.com



## در یک اتفاق باورنکردنی الویس پریسلی پنجاه سال پس از مرگ، نوه اش را دید



ساله دارد . و این کودکان تازه به دنیا آمده از همسر دوم او هستند.

الویس پریسلی نوه اش را از طریق یکی از کسانی که احضار روح می کنند، ملاقات کرد.

لیزا مری پریسلی که دخترانش - فاینلی و هاریر - اوایل این ماه به دنیا آمده بودند از مدیومی خواست روح پدرش را احضار کند تا او بتواند نوه هایش را ببیند. مدیوم هم موفق به انجام این کار شد و گزارش داد الویس توانسته نوه هایش را ببیند. دختر الویس می گوید: « من توانستم حضور پدرم را در آن اتاق احساس کنم. او واقعا آنجا بود . او می گوید صدایش به وضوح در گوشم بود. او دقیقا کودکانم را همانقدر دوست داشت که مرا . آن قدر هیجان انگیز بود که من را به گریه انداخت.

لیزا از شوهر اولش - دو فرزند ۱۹ و ۱۶

## پاریس ، بریتنی و لوهان موقعیت جدیدی را تجربه می کنند



پاریس ، بریتنی و لوهان قرار است سه تایی در یک فیلم کمدی بازی کنند. این سه ستاره هالیوودی که دوستان خوبی برای هم هستند و معمولا در مهمانی ها با هم دیده می شوند قرار است در یک فیلم کمدی در نقش سه همخانه بازی کنند که می خواهند در هالیوود برای خودشان کسی شوند. منبع موثقی افزود: این سه نفر کارشان را تقریبا همزمان شروع کردند و پستی و بلندی های زیادی در کارشان را تجربه

## گای ریچی کلاه بردار و حقه باز است

گزارش شده که کارگردان راکنرولا فقط به خاطر پول مدونا با این ستاره ۵۰ ساله مدتی زندگی کرده است . در این مدت او از مدونا خواسته برایش یک زمین ۱۲۰۰ جریبی خریده و با جت ، دور دنیا بگردند تا گای بتواند بر ترسش از ارتفاع غلبه کند. مدونا اعلام کرده است که می خواهد بعد از هشت سال زندگی با گای از او جدا شود. دوستان مدونا می گویند گای حقه بازی بیش نیست. آنها می گویند گای اصلا ویژگی های یک جنتمن را ندارد و اصلا به مدونا نمی آید. گای ریچی مدتی با ریکا گرین زندگی می کرد ولی از او جدا شد. او از این جدایی ناراحت است و می گوید ریکا خیلی از مدونا ثروتمندتر بود. یک منبع موثق افزود: مدونا خیلی از دست گای ریچی کلافه شده است. در تمام مدت



زندگی آنها گای ریچی حتی یک دلار هم خرج نکرد. همه چیز با پول های مدونا تهیه می شد. طبق قانون، اگر زن و شوهری از هم جدا شوند، دارایی به طور مساوی بین هر دونفر آنها تقسیم می شود گای ریچی حسابی شکمش را برای پولهای مدونا صابون زده است.

از طرفی روابط مدونا و الکس رودریگز به شایعات پیرامون جدایی این دونفر دامن زده است

## جولی به مایکروسافت می پیوندد

آنجلینا جولی به سازمانی پیوسته که قصد دارد به کودکان مهاجرانی که در امریکا زندگی می کنند، کمک کند.

این ستاره هالیوودی قصد دارد با همراهی کمپانی معروف مایکروسافت به کودکان بی پناه کمک کرده و زندگی آنها را سر و سامان دهد. این برنامه قرار است کودکانی را پشتیبانی کند که تا سال ۲۰۱۰ بی پناه می ماندند و احتمالا کسی از آنها حمایت نخواهد کرد. شهرهای " لس آنجلس ، سیاتل و هاستون " اولین شهرهایی هستند که در لیست این سازمان قرار گرفته اند ، اما امید این می رود که بتوانند بقیه ایالات آمریکا را پوشش دهند.

امریکا یکی از معدود کشورهایی است که برای کودکان مهاجر، حقوق قانونی قائل نمی شود. بیشترین کودکان مهاجرینی که از این طریق وارد امریکا می شوند، نه انگلیسی بلدند و نه آشنایی در کشور دارند . اکثر آنها به امید زندگی بهتر وارد امریکا شده اند. کاری که این سازمان قصد دارد انجام دهد اعطای حق قانونی به این کودکان است. جولی یکی از انسان دوست ترین هالیوودی هاست و تا به حال جوایز متعددی برای فعالیتهای بشردوستانه اش دریافت کرده است.



## شارون تکذیب کرد

چندی پیش شایعه شده بود که شارون استون برای رفع بوی بد پای پسر ۸ ساله اش او را مجبور کرده بوده بوتوکس تزریق کند اما با مخالفت همسر سابقش رو به رو شده بنابراین این ستاره ۵۰ ساله، قول داده دیگر چنین پیشنهادی را مطرح نکند. از طرفی وکیل استون می گوید: او هرگز چنین جمله ای را به زبان نیاورده است.

بنابراین گزارش رسیده شارون می خواست حضانت فرزندش را از همسر سابقش بگیرد که دادگاه با این قضیه مخالفت کرد.

پدر "رون" می گوید: اگر رون جواب هایش را بشوید و از خوش بو کننده استفاده کند، این مشکل از بین می رود و دیگر احتیاجی به تزریق بوتوکس نیست



## تشویش در هالیوود / کلونی آسیب ندید



درباره جنگ عراق و آمریکا است، یک هجویه است و درباره ارگانی فرضی است که معتقد است سربازها می توانند با یک سری آزمایشهای روانشناختی، توانایی های غیرعادی به دست آورند. نامریی شده، از دیوارها رد شوند و با یک نگاه به بزه ها، آنها را بکشند.

در این فیلم، جرج کلونی نقش "لین کسیدی" - مأمور مخفی آمریکا - و اوان "باب ویلتون"، - یک خبرنگار سمج - را بازی می کند.

گفته می شود جرج کلونی با موهای بلند و سیل قهوه ای در این فیلم ظاهر شده است.

در این فیلم، جف بریجز و کوین اسپسی نیز بازی می کنند و فیلم قرار است سال ۲۰۱۰ اکران شود.

"جرج کلونی" و "ایوان مگ گرگور" برای فیلمبرداری جدیدترین فیلمشان به "پورتو ریکو" رفته بودند که آنجا زلزله آمد. طبق گزارشهای رسیده، حال هر دو خوب است.

زلزله ای به بزرگی ۶ ریشتر در مقیاس ریشتر سواحل دریای کارائیب را لرزاند، اما به جرج کلونی و ایوان مگ گرگور آسیبی وارد نشد. جرج ۴۷ ساله و اوان ۳۷ ساله برای فیلمبرداری فیلم ضد جنگ "مردانی که به بزه ها نگاه می کنند" به این منطقه رفته بودند که گرفتار زلزله شدند. این زلزله، قویترین زلزله در بیست سال گذشته بوده است و تا کنون خبری از خسارات احتمالی به دست نیامده است. "مردانی که به بزه ها نگاه می کنند"

## دختر سه ساله نیکول کیدمن نابغه است



نیکول کیدمن - ستاره ۴۱ ساله هالیوودی - شدیداً تحت تاثیر هوش دخترش قرار گرفته است. وقتی از او درباره فرزندش سوال شده، او با افتخار سرش را بالا گرفته و گفته او دارد کتاب می خواند.

نیکول کیدمن که این روزها برای فیلمبرداری فیلم Nine در لندن به سر می برد، گفته دلم خیلی برای کار کردن تنگ شده بود. از اینکه مجدداً سر کار برگشتم خیلی خوشحالم.

Taste Of Persia



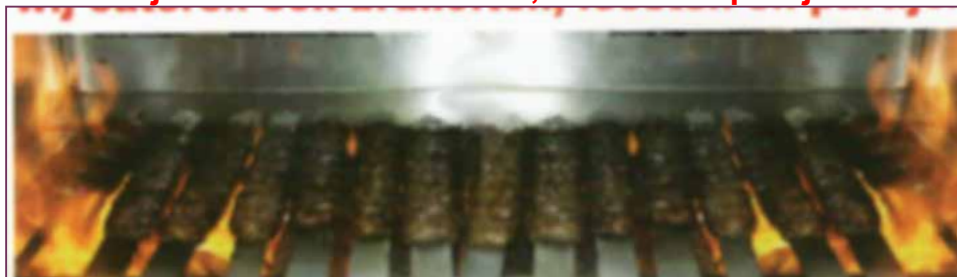
## TRADITIONELE KABAB

لذیذترین کبابهایی که با زغال پخته می شود و خوشمزه ترین ساندویچهای ایرانی را در

رستوران Taste of Persia در شهر دن هاگ هلند نوش جان کنید

u kunt de gerechten ook bij ons afhalen.

wij cateren ook bruiloften, feesten en partijen



OPENINGSTIJDEN: 10:00 tot 22:00

Piet Heinstraat 8  
2518 CH Den Haag

Tel: 070 - 36 36 4 59  
Farhad: 06 - 264 265 08



برابر چنین مرد جذابی کار واقعا سختی است. « راسل که حدود ۳۰ سال از هلن جوان تر است، قول داده سر فیلمبرداری "طوفان" شکسپیر او را اغوا کند. هلن که با تایلر هکفورد - کارگردان - ازدواج کرده است می گوید: « داشتن چنین طرفدارانی واقعا دل انگیز است. این که شوهر داشته باشی و با این حال مردان جوانی روز به روز شیفته تو شوند، واقعا امید بخش است.

هلن میرن ماه پیش جایزه Inspiration Awards را در رقابت با یاسمین لبن، و آگنس دین، از آن خود کرده بود. Inspiration Awards، مراسمی است که توسط انجمن خبریه ای در انگلیس برگزار می شود و برگزیدگان آن توسط کاربران اینترنتی انتخاب می شوند.



## هلن میرن و روابط عاطفی او و راسل

این ستاره ۶۳ ساله به خاطر تعریفی که راسل از او کرده بود، از خوشحالی در ابرها سیر می کرد و جواب تعریف او را با تعریف داد. هلن می گوید: «شنیده ام راسل از من خوشش می آید. من هم راسل را دوست دارم، مقاومت کردن در

## بل مردم را به سینماها می کشاند



بل تصمیم گرفته با بازی در نقش یک ابرقهرمان دوباره مردم را به سینماها بکشاند. او که بتمن هالیوود است گفته تصمیم دارد در فیلم "دکتر استرنج" دوباره ابرقهرمان شود. منبع موثق ما اضافه می کند: او به خاطر بازی اخیرش در بتمن خیلی جذاب و پر طرفدار شده است. درست است که نقش دکتر استرنج خیلی با بتمن فرق دارد ولی بل مطمئنا می تواند از پیشش بر بیاید. دکتر استرنج، جراح ماهری است که به خاطر یک تصادف دیگر نمی تواند جراحی کند و بعد از ماجراهایی تبدیل به یک جادوگر می شود. ضمنا زمزمه هایی مبنی بر حضور بل در قسمت سوم "بتمن" شنیده شده است

## جنیفر تصمیم گرفته دوباره بچه دار شود

جنیفر لویز که در ماه فوریه، دوقلوهایی شیرین به دنیا آورده، می گوید دوست دارم فرزندان بیشتری داشته باشم ولی نمی دانم کی می توانم وقت این کار را پیدا کنم. او می گوید من عاشق بچه دار شدن هستم. او می گوید ما برای به دنیا آمدن دوقلوهایمان برنامه خاصی نداشتیم، خودشان به دنیا آمدند و ما را هیجان زده کردند. این دفعه هم ما برنامه خاصی برای بچه دار شدن نداریم ولی مشتاقانه منتظریم. این ستاره ۳۹ ساله می گوید: مادر شدن نظر من را نسبت به زندگی عوض کرده است. الان الویت های من در زندگی عوض شده. چیزهایی که برایم مهم هستند قبلا خیلی مهم نبودند و مسائلی که برایم مهم جلوه می کردند، کاملاً بی اهمیت شده اند. بچه دار شدن خیلی حس خوبی است. باعث می شود زندگی، هدف مند پیش رود.



## فروشگاه آنلاین کتاب سرا

تازه ترین کتابهای چاپ داخل و خارج کشور

Tel.: 0049 40 20 91 35 32

ketabsara@ketabsara.de

Wandsbeker Königstraße 3  
22041 Hamburg



تایپ ، صفحه آرایی ، چاپ کتاب





# مادی خرسندی در رنگارنگ

## در باره‌ی ویدئوی سکسی یک امام جمعه

امام جمعه چه شوق عبادتی دارد  
بین بیین چه به آن زن ارادتی دارد

کشید رخت تن زن برون به یک ضربت  
گمان کنم که به این کار عادتی دارد

دو هفته بود که گلدسته‌اش و بالش بود  
کنون مجاور گنبد سعادتی دارد

زنی گرفته و ارشاد میکند واعظ  
به روز جمعه چه درس محبتی دارد

صدای تق تق شیخ است و آیه میخواند!  
به لطف حق، چه مزاج سلامتی دارد

به یمن اشهد ان لا اله الا الله  
ز هر کجای وجودش تلاوتی دارد

گهی ز پشت و گهی از جلو، معاذ الله  
که قاری است و دوگانه قرائتی دارد

xxx

نه، ..... مسخره نکنم، هرچه بود زیبا بود  
منم! کسی که چنین رأی و جرأتی دارد!

توان خود به تمسخر، نشانتان دادم  
ولی تمسخر آنها ندامتی دارد

نه من بخیل و حسودم نه باشدم عقده  
خوشا هرآنکه چنین استراحتی دارد

امام بود و زنی بود و خانه‌ی امنی  
دریغ، تکنوژی هم شراکتی دارد!

ز بدبجاری شیخ است و زن، که این دفعه  
ز حالشان کمرائی حکایتی دارد

بهر کجا کمرائی نبود و شیخی بود  
بدان که پرده و دیوار صحبتی دارد

عمل به سکس که زیباست، آنچه زیبا نیست  
همین که شیخ به کارش دخالتی دارد

برای خلق خدا منع میکند اما  
خودش برهنه شود تا که فرصتی دارد

اگر که مسخره‌ای هست، «مذهب»  
که زیر ملحفه‌ها هم نظارتی دارد

ز بد سرشتی شیخ و کشیش و خاخام است  
اگر که سکس خلایق ملامتی دارد

نه بار اول و نه آخرست این ویدئو  
نه عشق‌بازی انسان نهایتی دارد

نه زور بود و تجاوز، چه کار دلخواهی  
خوش آن عمل که دو جانب رضایتی دارد

به فرض اینکه زنی بوده است شوهردار  
کسی ز شوهر آن زن وکالتی دارد؟

ز فرط عقده‌ی جنسی که هست در مردم  
هرآنکه دیده، جدا یک شکایتی دارد

نشسته فیلم طرف تا به آخرش دیده!  
برای خویش ولیکن برائتی دارد

در آن دیار که یک موی زن نباید دید  
عجب نکن که کلیبی قیامتی دارد

در آن دیار که ارضا نمیشود عقده  
کلیپ آمده حکم جنایتی دارد

ز شیخ، میشود آشفته بود و از عملش  
نه آن کسی که به یارو حسادتی دارد

دل خلایق از این میشود خنک امروز  
که «شیخ» را به چنین حال و حالتی دارد

وگرنه، خلوت مردم به ما چه مربوط است؟  
پس این شلوغی و جنجال علتی دارد

همین بهانه که منصوب رهبر است این شیخ  
برای شادی مردم کفایتی دارد

اگر دو روز دگر شیخ و زن به حبس افتند  
برای قلب رئوفان چه لذتی دارد؟

یکی به دشمنی این دو، فیلم بگیرفته  
که گفته؟ دزدی او رأی مثبتی دارد؟

تجاوزی به حریم زنی شد و شیخی  
همین عمل به مراتب قباحتی دارد

بیا و هو نکن آن شیخ را و آن زن را  
که هوشیاری تو ارج و قیمتی دارد

به سنگسار کسان سنگ را مکن پرتاب  
که انتظار همین از تو دولتی دارد

برای رشوه، به تو میدهد دو قربانی  
بله عوامفریبی، گرامتی دارد

بیا و بگذر از این شیخ بدبیار امروز  
که بعد ازین نه لباسی، نه قدرتی دارد

مشو رفیق حکومت، رفیق من، زنهار!  
که در تو عشق و صفا هم حکومتی دارد.

\* \* \* \* \*

**پیام مقام رهبری به ائمه‌ی جمعه و  
باقی روزهای هفته! پس از انتشار  
فیلم «زنای محصنه» منسوب به  
امامجمعه‌ی تویسرکان،**

این دستورالعمل از سوی مقام معظم رهبری خطاب  
به همه‌ی ائمه جمعه و منصوبان رهبری صادر شد:  
«آقایان، جلوی دوربین نکنند!»

ضمناً هموطنان عزیز! به این امامجمعه‌ی بخت‌برگشته  
چکار دارید؟ ببینید وقتی دوربینی در کار نیست،  
باقیشان چه میکنند.

**فاسدتر و بدکارتر از این علما کیست؟  
افسوس که آن گوشه همیشه کمرا نیست!**



# یادمان باشد اگر خاطرمان تنها شد طلب عشق زهر بی سر و پائی نکنیم



همکارمان سارا عباسی از پاریس

بودن - نگه داشتن حرمت و محبت واقعی داشتن و ....  
در رابطه با دوستی و زمان آن خوب است بدانید که :  
ما امروز خانه های بزرگتر اما خانواده های کوچکتر داریم  
راحتی بیشتر اما زمان کمتر  
مدارک تحصیلی بالاتر اما درک عمومی پائین تر  
آگاهی بیشتر اما قدرت تشخیص کمتر داریم  
متخصصان بیشتر اما مشکلات نیز بیشتر  
داروهای بیشتر اما سلامتی کمتر

بدون ملاحظه ایام را می گذرانیم خیلی کم می خندیم -  
خیلی تند رانندگی می کنیم - - خیلی زود عصبانی می  
شویم - تا دیر وقت بیدار می مانیم - خیلی خسته از خواب  
بر می خیزیم - خیلی کم مطالعه می کنیم - اغلب اوقات  
تلویزیون نگاه می کنیم چندین برابر ملک و املاک داریم  
ولی ارزشهایمان کمتر شده است خیلی زیاد صحبت می  
کنیم - به اندازه کافی دوست نمی داریم و خیلی زیاد  
دروغ می گوئیم

زندگی ساختن را یاد گرفتیم اما زندگی کردن را نه - تنها  
به زندگی سالهای عمر را اضافه کردیم نه زندگی را به  
سالهای عمرمان - ما ساختمانهای بلند تر داریم اما طبع  
کوتاهتر - بزرگراه های پهن تر اما دیدگاه های باریکتر.

بیشتر خرج می کنیم اما کمتر داریم - بیشتر می خریم  
اما کمتر لذت می بریم - بیشتر می نویسیم اما کمتر یاد  
می گیریم - بیشتر برنامه می ریزیم اما کمتر به انجام می  
رسانیم

عجله کردن را آموخته ایم نه صبر کردن را - درآمدهای  
بالاتر داریم اما اصول اخلاقی پایین تر

کامپیوترهای بیشتر می سازیم تا اطلاعات بیشتری را  
نگه داریم اما ارتباطات کمتری داریم - کمیت بیشتر اما  
کیفیت کمتری داریم - اکنون روابط بسیار سطحی و زود  
گذر شده است

فرصت بیشتر اما تفریح کمتر - تنوع غذای بیشتر اما تغذیه  
ناسالمتر - درآمد بیشتر اما طلاق بیشتر - منازل رویایی اما  
خانواده های از هم پاشیده

پس بیاید از امروز شما هیچ چیز را برای موقعیتهای  
خاص نگذارید زیرا هر روز زندگی یک موقعیت خاص  
است

در جستجوی دانش باشید - بیشتر بخوانید - زمان بیشتری  
را با خانواده و دوستانتان بگذرانید غذای مود علاقه تان  
را بخورید و جاهایی که دوست دارید بروید

از جام کریستال خود استفاده کنید بهترین عطرتان را برای  
روز مبدا نگه ندارید و هر لحظه که دوست دارید از آن  
استفاده کنید

بیاید به خانواده و دوستانمان بگوئیم که چقدر آنها را  
دوست داریم هیچ چیزی را که می تواند به خنده و شادی  
شما بیفزاید به تاخیر نیندازید هر روز - هر ساعت و هر  
دقیقه خاص هست و شما نمی دانید که شاید آن می تواند  
آخرین لحظه باشد پس از لحظه ها خوب استفاده کنید

دیگر در واقع زندگی خصوصی خود را برای همگان باز  
می کند بدون اینکه از ادامه این رابطه آگاهی داشته باشد  
و هنگامیکه متوجه می شود خبر جاهای دیگر درز پیدا  
کرده دچار ناراحتی روحی شده و به همگان بد بین و  
شکاک می شود و با این وجود باز کنترل خود را از دست  
داده و طبق عادت دست به دامن دیگران می شود برای  
ایجاد ارتباط دوستی و هیچ توجهی به شخصیت معنوی  
خود ندارد اینجاست که این شعر زیبا صدق می کند:

یادمان باشد اگر خاطرمان تنها شد

طلب عشق زهر بی سر و پائی نکنیم  
اما چرا نتوانیم از خانواده نزدیک خود به عنوان دوست  
یاد کنیم و چرا باید غریبه ها همیشه عزیز تر و صمیمی تر  
باشند برای ما ولی متأسفانه یک عده آن چیزی را که در  
کنار خود دارند هیچوقت قدرش را نمی دانند و دوست  
دارند از بیرون محبت ببینند و محبت خود را بیرون از  
مزل ابراز کنند و با وجود اینکه سالها با هم زندگی می  
کنند اما هیچ اطلاعی از خواسته های قلبی هم ندارند و



اجباردار جانی دیگر و به دنبال همدی دیگر می گردند  
که این خواسته ها را مطرح کنند تمامی اینها که ذکر شد  
در رابطه با ارتباط دوستی شخصی و خانوادگی بود و جدا  
از روابط اجتماعی است کسی که یک رابطه اجتماعی  
خوبی را داشته باشد نباید آن را با رابطه شخصی و  
خصوصی مخلوط کند و هر کدام در جایگاه خود محترم  
و باارزش هستند و نیز عادت کردن به هر چیزی بیش از  
اندازه خطرناک است و به مرور به روحیه ضربه می زند  
و چیز و شخص دیگری را نمی توانید بپذیرید مثل غذای  
خاصی می ماند که شما همیشه می خورید و به آن عادت  
می کنید و معده شما غذای دیگری را نمی تواند بپذیرد و  
در نتیجه اگر زمانی امکان وجود فلان غذای مورد علاقه  
شما نبود مشکلی خواهید داشت و با خود و اشتیهای  
مبارک خود پس بهتر است که بتوانیم عادت کردن هر  
چیزی را نیز کنترل کنیم و اجازه دهیم مغز ما هم کمی در  
تصمیم گیری با احساسی نقشی داشته باشد

همانطور که در انتخاب کردن دوست نکته هایی ذکر شد  
باید بدانید برای انتخاب شدن به عنوان دوست نیز باید  
خود را از چند ویژگی برخوردار باشیم  
صداقت - برخورد خوش - مثبت دیدن مسائل - صبور

در مطالب قبلی به رابطه دوستی کاذب و واقعی و  
تشخیص آن پرداختیم و یاد آوری شد که این نوع دوستی  
ها می تواند بین دختر و پسر و زن و شوهر نیز باشد  
و این دوستی ها کلی هست و نوع برخورد برای هر کدام  
متفاوت . ولی به هر حال پشت سر هر دوستی یک هدفی  
و مقصدی پنهان شده است که کمتر پیش می آید افراد  
در شروع رابطه از آن حرفی به زبان بیاورند و این اشتباهی  
هست که افرادی که بیش از حد احساساتی هستند و با  
منطق سر و کاری ندارند مرتکب می شوند ولی اگر با  
همین افراد منطقی برخورد شود و سوال کنید که آیا شما  
بدون اینکه بدانید فلان پرواز برای چه مقصدی است  
سوار آن هواپیما می شوید؟ مسلماً جواب منفی خواهید  
شنید شروع رابطه دوستی هم به همین صورت هست  
شما اگر تکلیف خود را از اول بدانید راحت تر می توانید  
مسائل بعدی را هضم کنید در هنگام دوستی اگر متوجه  
می شوید که با طرف مقابل تفاهمی ندارید و به نتیجه  
مثبتی نخواهید رسید خیلی محترمانه و مودبانه به این  
رابطه خاتمه دهید نه آنکه ارتباط را گسترده کنید و به او  
عادت بدهید خود را چون عادت کردن به یک فرد از  
عاشق شدن بد تر هست و خطرناکتر.

عده ای از افراد چون نمیتوانند تنهایی را تحمل کنند از  
روی ناچاری به هر کسی رو می اندازند که خود را از  
تنهایی در بیاورند و برایشان فرق نمی کند که اصلاً تفاهمی  
بین آنها باشد یا نه ؛ همانطور که در مطالب قبل اشاره  
شد شما اگر احساس تنهایی می کنید و می خواهید مثلاً  
برای رفتن به رستوران ؛ سینما ؛ پارک و ..... یک همراه  
داشته باشید می توانید به افرادی که اطراف شما هستند  
مثل همکار ؛ همسایه ؛ فامیل .... پیشنهاد کنید و یک  
روز با هم ناهار بخورید و یا به دیدن یک فیلم جدید و  
جالب و دیدنی بروید.

و حدود رابطه خود را سعی کنید حفظ کنید نه اینکه  
مثل یک عده دنبال کلکسیون دوست باشید و با اولین  
ملاقات او را دوست صمیمی خود خطاب کنید و برای  
چگونگی این دوستی بی تفاوت باشید دوست همچون  
کلی هست که اگر نتوانید از او مراقبت لازم را کنید خیلی  
زود پژمرده می شود

با این مشغولیاتی که در این زمانه همگان درگیر آنها  
هستند وقت زیادی نمی ماند که آدم بخواهد دوست بازی  
کند و هر روز دنبال یکی باشد و هر روز سفره دل را برای  
فردی به اصطلاح دوست باز کند و فردا برای دوستی

# اگر به فکر بازگشت به کشورتان هستید ما می توانیم کمک کنیم

اگر بعنوان پناهندگی سیاسی هستید و یا بصورت غیرقانونی به کشور انگلستان آمده اید  
و یا از اعتبار ویزای شما گذشته است

ما می توانیم برخی از نیازهای شما را در کشور خودتان فراهم نماییم  
ما می توانیم هزینه تهیه بلیط شما را پرداخت نماییم  
هزینه رفت و آمد به فرودگاه در انگلستان و کشورتان را پرداخت نماییم  
در زمینه تهیه برگه خروج مشاور شما باشیم  
با مراجعه به فرودگاه کمک حالتان باشیم

کلیه خدمات ما  
رایگان است

تلفن رایگان 0800 783 2332

IOM سازمانی مستقل بین المللی بوده و به دولت انگلستان وابسته نمی باشد

## Thinking about returning to your home country?

If you are an asylum seeker, call IOM free  
for an individual or a family return plan.

0800 783 2332



IOM International Organization for Migration

IOM is an independent, international organization.  
IOM is **not** part of the UK Government.  
IOM will help you to return home only if you wish to do so.

[www.iomlondon.org](http://www.iomlondon.org)

21 Westminster Palace Gardens, Artillery Row, London SW1P 1RR  
IOM also has offices in Birmingham, Bristol, Glasgow, Leeds, Liverpool and Manchester

Small Business Start Up  
Travel Arrangements  
Flight Ticket  
Relocation Grant  
Baggage Allowance  
Short-Term Accommodation  
Job Training  
Work Placements  
Education



Actions co-financed  
by Community Funds



# چرا "گنجی" می گوید: «در خارج از کشور اپوزسیون، وجود ندارد»؟

شده بود، خشم او نیز به انفجار توفنده یی تبدیل شد که محصول آن جمله ی معروف او، «آقای خامنه ای باید برود»، بود. و همین جمله که تقلیدی بود از جمله ی «شاه باید بره»، در فضای بسته ی داخل کشور، از «او»، بی آن که استحقاقش را داشته باشد، قهرمانی اصلاح طلب ساخت. قهرمانی که زائیده ی همان حکومت بود. سر انجام، الیگارش آخوندی، تصمیم گرفت، از شر «خود ساخته» ی چموشش که از خط قرمز، عبور کرده بود، رها شود. و در و تخته را به هم پیوند زد و قهرمان جمهوری خواهی اش را راهی خارج از کشور کرد.

پیش از آن نیز او از خط قرمزهای دیگری عبور کرده بود. که یکی از نمونه های آن، سخنرانی اش، در سپاه پاسداران و در حضور «محسن رضائی»، فرمانده ی اسبق سپاه پاسداران، در سال ۱۳۶۲ ه. ش. بود. او بعد از فتح خرمشهر، وسیله ی نیروهای ایرانی و بیرون راندن نیروهای عراقی از این شهر، خواستار توقف جنگ بود و محسن رضائی و همکاران او را را متهم کرد که سپاه را به اضرار «کش ها و واکنشهای» سیاسی تبدیل کرده است. او که خود یکی از بنیانگذاران همین سپاه بود، راهش را کشید و از سپاه جدا شد.

این عمل «گنجی» در شرایط جنگ می توانست، به محاکمه ی صحرایی و اعدام او منجر بشود. اما او خودی بود و با وساطت منتظری چنین اتفاقی نیفتاد.

گفته که «گنجی» را راهی خارج از کشور کردند. و او در نخستین روزهای اقامتش در خارج از کشور، به نحو غیر قابل تصویری مورد توجه رسانه های گوناگون قرار گرفت. روزنامه ها، گاه نامه ها، سایت های انترنتی، رادیوها و تلویزیون های مختلف، برای نشر مطالب "او" و نیز گفتگوی اختصاصی با "او"، با هم مسابقه گذاشته بودند. برایش در نقاط مختلف دنیا، جلسات سخنرانی و گفت و شنود، ترتیب دادند. تظاهرات به راه انداختند. وسیله ی ملاقات او را با دولتمردان و نمایندگان پارلمان، در کشورهای مختلف، فراهم ساختند. سازمان های مختلف، جوایزی به او اهداء کردند. تشکل ها، دانشگاه ها و سازمان های حقوق بشر، درهاشان را به روی او گشودند، حرف هاش را شنیدند و آن ها را بازتاب دادند. و "او" هر چه داشت رو کرد و آن ها که بازوی تبلیغی اش بودند، و آن ها که به او دل بسته بودند، و آن ها که گفتار و نوشته هایش را ترجمه کرده بودند، و آن ها که برای حضورش در محافل بین المللی کوشیده بودند، و آن ها که به خاطر مطرح ساختن "او" هزینه های گزاف پرداخته بودند، پس از مدتی با مردی رویاروی شدند که نه تنها حرف تازه یی برای گفتن نداشت، بلکه آن چه پیشتر گفته بود، با آن چه خود آنان طی سی سال گذشته، گفته اند و نوشته اند، فاصله یی بعید داشت.

بهرتر گفته شود، قهرمان آزادی در حکومت اسلامی، در

چموشانه از خط قرمز عبور کرد و تا آن جا پیش رفت که اندیشه ی حذف "ولی فقیه" و رفتن خامنه ای، برگفتار و نوشته هایش، سایه یی محو افکند. و همین سایه ی محو، موجبات زندانی شدنش را فراهم آورد. او به زندان رفت. اما زندان "خودی". زندانی که با دیگر زندان های الیگارش آخوندی، قابل مقایسه نبود. و رفتار زندانبان ها نیز، با او، نسبت به رفتار آن ها با دیگر زندانبان، کاملاً متفاوت بود. با او چون صاحب خانه برخورد و رفتار می شد. به دیگر کلام هیچ وجه مشترکی بین او و دیگر زندانبان وجود نداشت. او به کتابخانه، کاغذ، قلم، و منابع و مآخذ لازم، برای پژوهش و نگارش، دسترسی داشت. لباس خودش را می پوشید. غذای زندان را نمی خورد. از امکانات بهداشتی فوق العاده یی برخوردار بود. تلفن موبایل در اختیارش بود. همه از بیرون از زندان، می توانستند به سادگی با او تماس بگیرند و بالعکس. هرگاه هم که لازم بود، به مرخصی می رفت و زندانبان برای بازگشتش به زندان، هیچ پیش شرطی قایل نمی شد.

"اکبر گنجی" در همان زندان "مانیفست جمهوری خواهی" را نوشت و زندانی بود که این مانیفست، در سطح وسیعی، منتشر شد و مدت ها در رسانه های گروهی، به ویژه سایت ها و وبلاگ های اینترنتی مورد بحث و گفتگو قرار گرفت. تا آن جا که حتی داریوش همایون، وزیر اسبق اطلاعات و جهانگردی و مدافع و مبتکر حزب مشروطه، در گفتگویی با رادیوی صدای ایران، در لس آنجلس، نسبت به آن، روی خوش و موافق نشان داد و تنها ایرادی که بر آن، وارد دانست، این بود که برخلاف گفته ی گنجی، «استقرار دموکراسی در ایران با سلطنت هم، امکان پذیر هست».

از این طریق "اکبر گنجی" در درون و برون از ایران بازوهای تبلیغاتی یی شماری یافت. من، همان زمان که این جزوه، منتشر شد، آن را خواندم. و از تبلیغاتی که پیرامون آن به راه انداخته بودند، شگفت زده شدم، زیرا مطلب تازه یی که پیشتر از آن منتشر نشده باشد، در «مانیفست جمهوری خواهی» ندیدم. نظایر این جزوه، طی صد ساله ی اخیر، هزاران مقاله و کتاب در جهان نوشته و منتشر شده است.

به هر روی، توجه برخی محافل داخلی و خارجی و حمایت گسترده ی دانشجویان و جناح موسوم به اصلاح طلب، از «مانیفست جمهوری خواهی» گنجی، موجب شد که الیگارش آخوندی به طور اعم، و عمده ها و مزدوران "ولی فقیه"، به طور اخص، نسبت به آن موضع بگیرند و در برخوردشان با گنجی تغییرات اساسی بدهند. که نخستین واکنش، محدود کردن آزادی عمل گنجی، در زندان بود. و گنجی در اعتراض به محدودیت هایی که برایش قایل شده بودند، دست به اعتصاب غذا زد و تا آن جا پیش رفت که کارش به بیمارستان کشید.

هم سو با اعمال محدودیت هایی که بر گنجی تحمیل

شما احتمالاً "اکبر گنجی" را می شناسید! و یا حد اقل با نامش آشنا هستید.

او وقتی در ایران زندگی می کرد، به خاطر نوشته هایش، نظراتش و اعتراض هایش علیه بعضی از احاد حکومت اسلامی، نویسنده یی مطرح بود. مطرح و منتقد. اما منتقدی که جزو "خودی" ها بود، و با مصونیت "خودی" ها...

او بی آن که خود و پیشینه اش را نقد بکند، وقتی "طلب اصلاحات" نخستین صداهاش را در جامعه رها کرد، اجرای نقش «منتقد» را، در باغ وحش حکومت آخوندی، بر عهده گرفت و به شیوه ی "بیشتر خواهان" همان حکومت، و به منظور رسیدن به قافله، -شاید!- دست به قلم برد و با بیانی "ملیح" و با "ایما و اشاره" و "احتمالاً" و "شاید" و "اما" و "گویا" به انتقادهای سطحی از عملکرد حکومت اسلامی پرداخت، و خیلی زود در حصار بسته ی رسانه های داخلی و جو خفقان و سانسور عمومی، نامش در سطح جامعه مطرح شد و خوانندگانی نیز یافت. سانسور آخوندی، در شرایطی که تیغ تیز اش، کلمه ها را درو می کرد و حتی نشریات جدول و سرگرمی را نیز به محاق توقیف می انداخت، از کناره ی مطالب "گنجی" و چند "گنجی" دیگر با احتیاط می گذشت و اجازه می داد که "او" و "او"های دیگر، دریچه های اطمینان مخازنی بشوند که بخاراتش، تراکم و فشرده بود و هر روز با گسترش موج نا رضایی و رجحان سیر صعودی خشم مردم، به ویژه روشنفکران و دانشگاهیان، آموزگاران و دبیران، جوانان، زنان، کارگران، روستاییان، کارمندان، و در یک کلام، «همه ی زحمتکش و محرومان جامعه»، و حتی طبقه ی متوسط، میزان تراکم بخارات، افزایش غیر قابل کنترل می یافت.

حکومت اسلامی در آن برهه از زمان، به سوپاپ اطمینان "گنجی" و "گنجی" ها نیاز مبرم داشت. و اگر "گنجی" و "گنجی" ها، نبودند، ناچار بود، برای نجات خودش و به منظور تدوam حکومت "فهرقایی" اش، "گنجی" هایی خلق کند.

از این رو بر وسعت عمل "گنجی" ها افزوده شد، و آن ها تا حد "عالی جناب خاکستری" و "عالی جناب سرخ پوش" پیش رفتند و منشآت شان، خوانندگان بیشتری پیدا کرد و موج فزاینده یی یافت. و همین موج فزاینده، سبب شد که الیگارش آخوندی نگران بشود، نه از "گنجی" ها، چرا که آنان خودی بودند. بلکه از رسوخ طیفی تازه از نویسندگان جوان، با افکاری متفاوت، در رسانه ها...

از این رو الیگارش آخوندی، برای مقابله با این موج که در حال خیزش و تراید بود، فیلترهایی بر ورودی رسانه ها نصب کرد و برای خودی ها خط قرمزی ترسیم نمود و مقرر داشت که "اصلاح طلبان!!" از خط قرمز تجاوز نکنند. و بسیاری از "منتقدان خودی" پذیرفتند و از خط قرمز عدول نکردند، اما در این میان "اکبر گنجی"

خارج از کشور و در فضای آزاد، کسی بود، متعلق به گذشته که می باید در انتها و یا در بهترین شرایط، در میانه ی صف می ایستاد.

اما آیا "او"، قانع به ایستادن در جایگاه خودش بود و یا هست؟ یا هنوز در حال و هوای قهرمانی سیر می کند؟

یادم هست چند سال پیش پسریکی از دوستان قدیمی من که از مشهد به لندن آمده بود، ادعا داشت که در رشته ی «دو» صد متر می تواند فعال باشد و می گفت که در بین دانش آموزان مشهدی اول شده است. یکی از دوستان من از او پرسید: «رکوردت چقدر است؟»

او جواب داد: «۱۳ ثانیه.»

دوست من خنده اش گرفت و به او گفت: «پسر جان! در لندن فقط در منطقه ی "هرین گی" بیش از ۱۰۰ دانش آموز ۱۰۰ متر را در کمتر از ۱۲ ثانیه می دهند. تو برای مکانی که در آن زندگی می کرده یی، ممکن است قهرمان باشی، اما این جا، حتی برای شرکت در مسابقه هم، انتخاب نخواهی شد. مرد یک چشم است فقط در شهر کوران، می تواند پادشاه باشد.»

"گنجی" نیز اگر خوش شانس باشد، می تواند در میانه ی صف، به قهرمانی از دست رفته اش بیاندیشد. صفی بس طولانی از فرهیختگانی که بعضا بیش از نیم قرن است که برای کسب آزادی و رسیدن به مردم سالاری مبارزه کرده اند و هنوز هم با تمام توان و با پرداختن بهای سنگین، که گذر عمر حداقل آن است، مبارزه شان را پی گیر و پر کوش ادامه می دهند. بسیاری از این ها با "اکبر گنجی" تفاوت های فاحشی دارند، که کمترین آن، داشتن پیشینه ی روشن است و قابل دفاع.

بیشتر این فرهیختگان، به سان "گنجی" از دل حکومت اسلامی سر بر نیاورده اند، و در یک دوره، شریک و کارگزار دست دوم الیگارش آخوندی و از پایه گذاران سپاه مخوف پاسداران نبوده اند. الیگارش فاسدی که طی سی سال، موجبات سقوط همه ی ارزش های اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را، در سر زمین ما فراهم آورده است.

اما ظاهرا "گنجی" دوست نمی دارد در صفی بایستد که پیش از او، و مرجع بر او، انسان هایی ارزشمند، فعال بوده اند و هستند. به صلاح او هم، نیست که در این صف بایستد. شاید اگر "گنجی" ره روان راه آزادی و مبارزان خاج از کشور را به درستی و آنچنان که هستند، می شناخت، هرگز پای از ایران به بیرون نمی گذاشت.

به راستی "گنجی" چه دارد که در رویارویی با نویسنده، شاعر، محقق و منتقد صاحب فکر و صائب نظری مثل اسماعیل نوری علاء ارائه بدهد. و چه گونه می تواند، بیش از نیم قرن فعالیت های ادبی، هنری و سیاسی او را در مقیاس با خودش درک کند و یا با آن به رقابت بپردازد.

گنجی حتما نوری علاء را می شناسد و می داند که او از اعضای مؤسس و منشی و عضو نخستین هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران بوده است. کانونی که در شرایط اختناق نفس گیر، علیه سانسور به مبارزه برخاست و مبارزانش، به لغو تصمیم دولت وقت، مبنی بر بازبینی آثار ادبی و هنری، پیش از چاپ، منجر شد. و این یکی از نکات روشن کارنامه ی نوری علاء است.

یک نمونه ی دیگر ارائه می دهم. "گنجی"، این کارگزار اسبق حکومت جنایتکار آخوندی، در رویارویی با «حسن

جداری»، مبارز صدیقی که بیش از نیم قرن، مبارزه ی بی امان او، علیه استعمار و استثمار و دیکتاتوری مذهبی و سلطنتی، کارنامه ی درخشان اش را به ضرب المثل تبدیل کرده است، چه حرفی برای گفتن دارد؟! ...

و یا "گنجی" در مقایسه با مبارزات برجسته ترین طنز نویس ایران، «هادی خرسندی» که هستی و جوانی اش را در راه مبارزه با الیگارش آخوندی صرف کرده است، در کجا ایستاده است؟! مقایسه ی این دو با هم، مقایسه ی فیل و فنجان نیست، بلکه سخن از فنجان است، در برابر کوه دماوند. هادی خرسندی به عنوان شاخص ترین طنز نویس ایرانی، در ادبیات ایران جایگاه منبع و شایسته یی را به خود اختصاص داده است، با پیشینه یی که شرف انسانی کارنامه ی آن است، ولی آیا گنجی می تواند پیشینه اش را توجیه کند.



از عباس سماکار که در رژیم شاه و شیخ، هردو، برای کسب آزادی و رفع جور و ستم از جامعه، تا پای جان کوشیده است، و به هر دو حکومت یک «نه» تاریخی گفته است، می گذریم. "او" در مقایسه با جوان ترها چه دارد که بگوید؟! در مقایسه با کوشش های خردمندانه ی بهرام رحمانی.

کارنامه ی نگارشی بهرام رحمانی و اهدافش، چه امروز و چه دیروز، نه تنها بی غش و پاکیزه، بلکه شفاف و درخشان است.

همین بهرام رحمانی در پژوهشی افشاگرانه در باره ی سپاه مخوف پاسداران، گنجی را به تصویر می کشد و می نویسد: «... سپاه پاسداران، برای دفاع از حکومت اسلامی، به تدریج بر دامنه فعالیت های خود در عرصه های تبلیغی، تربیت کادر برای دستگاه حکومتی و نیز اقتصادی افزود و به صورت یک ارگان اقتصادی،

تبلیغی و نظامی قوی درآمد. کادری عمده و رده بالای حکومت اسلامی، از صفوف این نیرو به مقامات بالایی رسیده اند. اکثریت چهره های سرشناس جناح های حکومت اسلامی، که دیروز و یا امروز برخی از آن ها نماینده مجلس، استاد دانشگاه، شهردار، فرماندار، وزیر وغیره شده اند، در همه ی جنایات این نیرو شریک بوده اند. حتی کسانی هم چون اکبر گنجی، ابراهیم نبوی، سازگارا و افرادی نظایر این ها که صفوف حکومت اسلامی را ترک کرده اند و در خارج کشور به

سر می برند، هنوز هم در مورد ابعاد جنایات این نیرو، به خصوص ترورها و قتل عام زندانیان سیاسی، کشتار مردم کردستان، ترکمن صحرا و... یا اظهارنظر نمی کنند و یا این که به طور سربسته و دیپلماتیک در مورد آن ها سخن می گویند...»

از این ها که روشنفکران شناخته شده یی هستند، می گذرم و گنجی را توجه می دهم به چند هزار قهرمان گمنام که در شهر اشرف گران ترین هستی شان، یعنی جانشان را کف دستشان گذاشته اند و بیش از ربع قرن است که دلاورانه، به منظور سرنگونی فرمانفرمایی آخوندی مبارزه می کنند.

"گنجی" چه دارد که به آن ببالد!

چند روز اعتصاب غذا و چند روز زندان؟! یا ننگ خدمت در سپاه پاسداران و همکاری با حکومت اسلامی، که با هیچ رنگی پاک نمی شود.

ننگی که موجب شد، در روزهای مسجونیتش، بسیاری حاضر نشدند، از حقوق شهروندی او دفاع بکنند. از جمله خود من.

آن روزها دوستانی به حمایت از او نامه یی تهیه کرده بودند و از من هم خواستند که پای آن، در حمایت از گنجی، امضایم را بگذارم. من عذر خواستم. زیرا معتقد بودم که دعوی او و فرمانفرمایی آخوندی، دعوی خانوادگی است و به مردم ایران ربطی ندارد، و به دوستانم گفتم چه گونه می شود از کسی دفاع کرد که هنوز گذشته ی خودش را نقد نکرده است؟! به جای گنجی می باید از حقوق شهروندی صدها تن که «بی جرم و بی جنایت» در سجن های سیاه جنایتکاران حاکم بر ایران، مسجون هستند، دفاع کرد. از کسانی که در زندان مخوف عادل آباد شیراز، سخت ترین و وحشتناک ترین شکنجه ها را تحمل می کنند.

و باری برگردیم به گنجی و موقعیت امروز او. "گنجی" از حافظه ی بیشتر ایرانیان، در داخل کشور، زوده شده است. بیانیه هایی که دانشجویان ایرانی، در ایران، در شرایط تلخ و وحشتناک اختناق و جو «پلیسی - امنیتی» حاکم بر جامعه انتشار می دهند، بسیار پیشروتر از مقالات گنجی است. آن ها در سخنان و نوشته هایشان، حذف فرمانفرمایی آخوندی و استقرار حاکمیت مردم و آزادی های اساسی، براساس اعلامیه ی جهانی حقوق بشر، و جدایی دین از دولت را خواستارند، و برایشان حذف حکومت اسلامی، با تمام نهادهایش، از زندگی مردم، مقدم بر هر ملاحظه یی است، و ولایت فقیه و نهادهایش را با نفرت پاسخ می دهند.

اما گنجی در فضای آزاد خارج از کشور، موضوع زندانیان عقیدتی و دینی و قومی، سنگسار و اعدام های بسیار، به ویژه کودکان، سقوط اخلاقیات، بهداشت، فرهنگ و اقتصاد را رها می کند، و موضوعی را مورد امعان نظر قرار می دهد، که نه در داخل و نه در خارج از کشور، معضل مردم ایران شناخته نمی شود. موضوع حقوق همجنسگرایان. و تا آن جا پیش می رود که اظهار نظرهای شخصی، به نام کدیور را، که فکر می کند «روشنفکر دینی» است، به چالش می خواند.

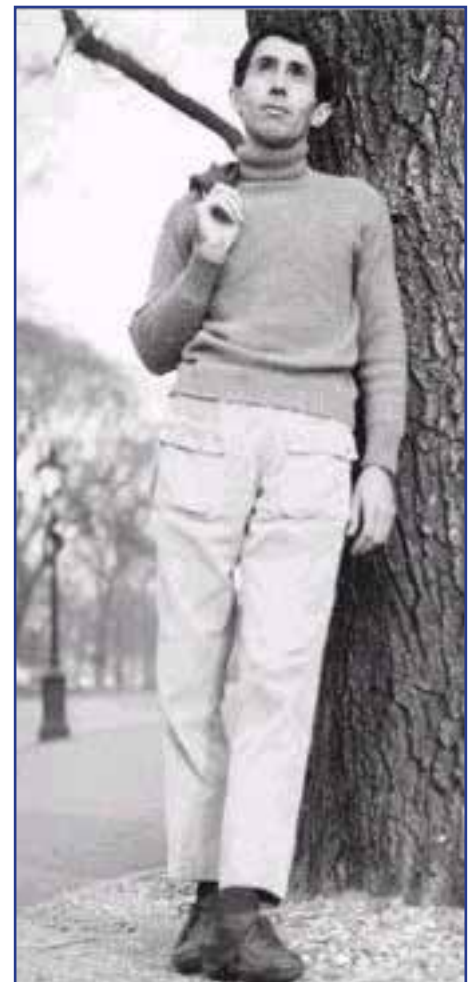


## انسانی که سهراب نامش بود

# حرف تازه

### فرخ فروزین

با تاخیر چند هفته‌ای مجله، مطلب این شماره «حرف تازه» در محدودیت زمانی قرار گرفت و با خود اندیشیدم حال که سرزمین ایران عزیز در دست یورشگران و عاصبان اسلامی گرفتار آمده و ملت سرفراز ایران را از لذت و اختیار حیات خویش منع نموده با سهراب سپهری دمی را با واقعیت عرفان و واژه‌های ویژه‌اش به غنیمت بگذرانیم. جانوران اسلامی توانستند همه چیز را در اختیار گیرند و تغییر دهند حتی اخلاق را در جامعه و خانواده، اما فرهنگ ایرانی و تاریخ ایرانی را نه آنکه نتوانستند، بلکه عظمت و تمدن ایران بیشتر نمایان گردید و نشان داده شد که با یورش اعراب و ترکان و افغان و اسکندر و... تمدن ایران و ایرانی تغییرناپذیر است و تلاشی مذبوه‌انه. «من قطاری دیدم، فقه می‌برد و چه خالی می‌رفت». خردمند بزرگ شرق «کنفوسیوس» گوید: کسی که بدون فروتنی سخن می‌گوید، مشکل است تا بتواند سخنان خوب بر زبان آورد. تصور می‌کنم این تعبیر را به مثبت‌ترین وجه می‌توان درباره سپهری



به کار برد. سهراب شاعر، فیلسوف و عارفی است به تمام معنای کلمه فروتن، از این رو سخنان او به قدری خوب هستند که گاه از شدت خوبی آن را افسانه و توهمات شگفت‌آور می‌خوانیم، افسانه و توهم از آن رو که ما زبان او را زندگی نکرده‌ایم، فکر او را نزیسته‌ایم. سهراب در شعر «مسافر» به هیأت یک مسافر ابتدا به مکان و زمان، و سپس به بی‌مکانی و بی‌زمانی سفر می‌کند و در همه این حالات از سرگذشت انسان بر حقیقت هستی می‌گوید.

سفرش آغاز می‌شود، به شهری که «امتداد خیابان غربت» را در او می‌گستراند. مسافر می‌آید و «روی صندلی راحتی، کنار چمن» می‌نشیند. حُزن عارفانه در تمام مدت سفر او را احاطه کرده بود و طبیعت او را به خود می‌خواند، اما وسعت بی‌کرانه آن، در دل سهراب «ترنم موزون حُزنی» را ایجاد می‌کند.

این افسردگی و یأس نیست، بلکه حاصل سکوتی است که سهراب در آن غوطه خورده است، سالکی که درخشش‌های زیبای حیات را در می‌یابد، اما حقارت خویش را در مقابل عظمت بی‌کرانه جهان و هستی به یاد می‌آورد، شاد است که راز و رمزها را دریافته است و غمگین است که «دچار آبی دریای بیکران» است. تکیه سهراب به چیست؟ البته به عشق، حتی «قشنگ بودن» را با توجه به آن معنا می‌کند:

«قشنگ یعنی تعبیر عاشقانه اشکال

و عشق، تنها عشق

تورا به گرمی یک سیب می‌کند مأنوس

و عشق، تنها عشق

مرا به وسعت اندوه زندگی‌ها بُرد

مرا رساند به امکان یک پرنده شدن»

اما همین عشق در نظر سهراب عارف «صدای فاصله‌ها است / صدای فاصله‌هایی که / غرق الهامند»، تعبیر «غرق الهام» از مخاطب و میزبان است. اما «مسافر» سخن او را قطع می‌کند و می‌گوید:

«صدای فاصله‌هایی که مثل نقره تمیزند» سهراب از این عبارت بی‌تردید به فاصله‌ای اشاره دارد که همیشه میان انسان و مطلق وجود دارد.

دلیل آن خود انسان است، به همین دلیل «وصل ممکن نیست / همیشه فاصله‌ای هست» هر چه پیش می‌روند و می‌جویند، تنها شگفتی بیشتر می‌شود و بر شگفتی‌شان افزوده می‌گردد.

میزبان با تحسین و احترام می‌گوید:

«هوای حرف تو آدم را

عبور می‌دهد از کوچه باغ‌های حکایات

و در عروق چنین لحن

چه خون تازه محزونی»

آری به تعبیر مولوی «مرغ پرنده چو باشد در زمین -

باشد اندر غصه و درد و حنین»  
سفر ادامه دارد و به «زیر سایه آن بانیان سبز تنومند» می‌رسد که در نظر بوداییان و هندوها اعتبار خاصی دارد: «بهمصاحبت آفتاب» رفت،  
«و من مفسر گنجشک‌های دره گنگم  
و گوشواره عرفان نشان تبت را  
برای گوش بی‌آدین دختران بنارس  
کنار جاده سرنات شرح داده‌ام.  
به دوش من بگذارای سرود صبح و داهای  
تمام وزن طراوت را  
که من، دچار گرمی گفتارم»

سهراب سپهری مرزهای زمان و مکان را در نور دیده و زندگی خود را با زندگی منته نوعی در آمیخته است، از این رو خود را «مخاطب تنهای بادهای جهان» می‌پندارد. درست است که او در ابتدای شعر از حُزن و اندوه سخن می‌گفت، اما نگاه او به جهان و تلقی او از هستی، سرشار از آرامش است. اندوه سهراب بنا به تصریح خودش «غم موزنی» است و از آن صادق هدایت، که سهراب در یادداشت‌هایش در طغیان قلم، صادق هدایت را نویسنده سطحی ایرانی می‌دانست، آغشته به بی‌اطمینانی و اضطراب و درماندگی. اشارات مسافر به اساطیر ایران هم کشیده شود که فلسفه «انتظار» را در کرانه هامون باز می‌گوید، چون بدی هست:

«بدی تمام زمین را فراگرفت

هزار سال گذشت

صدای آب تنی کردنی به گوش نیامد

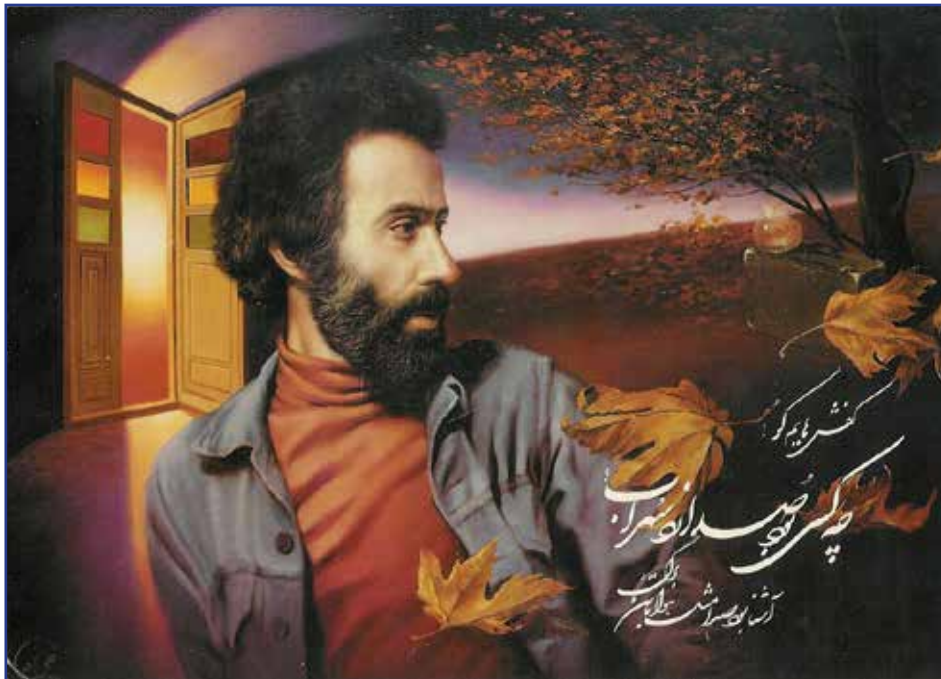
عکس پیکر دوشیزه‌ای در آب نیفتاد».

پس از این سهراب «از کنار تغزل عبور» می‌کند و عشق زمینی او را به خود مشغول می‌کند، سهراب در این عشق ندای تن را می‌شنود و به آن به دیده تحقیر نمی‌نگرد که خود پایه‌ای است بر عشق عرفانی.

در واپسین بخش از «عبور» سخن می‌گوید و رفتن. رفتن به کجا؟ «به وسعت تشکیل برگ‌ها / به کودکی شور آبها...»

این یعنی به دامن طبیعت رفتن، یا به تصریح خودش «به خلوت ابعاد زندگی» یعنی گوشه‌هایی که از شدت بزرگی و زیبایی، کسی آن‌ها نزیسته است. اگر از ما حضور هیچ ملایم را می‌خواهد، روشن است به مقامی اشاره‌کنند که سایه آرامشی وصف ناپذیر را داراست.

«صدای پای آب» و «مسافر» به ترتیب در تابستان ۱۳۴۳ روستای چنارکاشان و بهار ۱۳۴۵ بابل مازندران نوشته شدند. این دو منظومه موقعیت سهراب را در شعر معاصر تثبیت می‌کنند به ویژه اینکه سهراب با



این دو شعر از حالت برزخ اندیشه کاملاً خارج می‌شود، ذهن و زمانش به نحو خیره‌کننده‌ای درخشان می‌شود، لحن سخنش پذیرنده‌تر می‌شود.

سپهری عشق الهی را به نحوی مبهم در شعرش مطرح می‌کند. در شعر از روی پلک شب از شبی سرشار سخن می‌گوید. خداوند از نظر سهراب در طبیعت و زیبایی و عشق به دید می‌آید و رستگاری هم در چنین جایی جا دارد.

دنیایی که سپهری به ما نشان می‌دهد به دیگر گونه دیدن او برگردد، او همواره در حال رفتن است. دغدغه او مرگ و زندگی است و این هر دو مسأله در نظر او موضوعاتی ساده و حل شده‌اند. میل سهراب به سمت نور است و آب که می‌تواند نهادهایی از عشق و عرفان باشد سهراب نور می‌خورد، مولوی هم نور می‌خورد چون قوت جان او بود.

چیره‌دستی سهراب در شعر و توانایی شاعرانه وی در توصیف عناصر و اشیاء پیرامون غیرقابل انکار است، این توفیق به ویژه در صدای پای آب و مسافر و حجم سبز بسیار والاثر و بالااثر از دیگر شعرهایش است و از یاد نباید برد که دقیقاً در همین شعرها اندیشه‌های صوفیانه و بازتاب‌های عارفانه سهراب وجهی شدیداً اثرگذار پیدا می‌کند.

کوتاکنم، انسانی که نامش «سهراب سپهری» بود و در مقام شاعر-نقاش و سرانجام عارف و فیلسوف در ذهن خواندگانش تأثیری ژرف برجای می‌نهد، وجودی بود

خواهد بود.

در دل من چیزی است، مثل یک بیشه نور، مثل خواب دم صبح

و چنان بی تابم، که دلم می‌خواهد

بدوم تا ته دشت، بروم تا سرکوه

دورها آوایی است که مرا می‌خواند

که برای زیستن در هوای آلوده این جهان، جهان کژتابی و کینه و نفرت سده بیستم (به ویژه با یورش جانوران و ابلهان اسلامی) بیش از اندازه کودک بود، البته کودکی در همه کسانی که ما به عنوان شاعر یا هنرمند می‌شناسیم، تا حدی وجود دارد، اما نباید فراموش کرد که کودک بودن تنها یکی از جنبه‌های وجود این انسان بود، انسانی که با اطمینان می‌توان گفت که نامش در تاریخ ادب ایران با برجستگی و احترام ثبت است و

#### ۱۵۱۴ از صفحه ۴۹

جوری که انگار در ایران همه ی مشکلات حل شده است، هیچ درد بی درمان دیگری وجود ندارد، شکم ها همه سیر است، زندان ها تعطیل شده است، اعدام و حذف جسمانی مخالفان حکومت، احتمالاً در داستان ها اتفاق می افتد، امنیت برقرار است و مردم «درهای خانه هاشان را نمی بندند و قفل افسانه یی پیش نیست». و کودکان خیابانی را، در تواریخ می توان جست و بیش از سیصد هزار تن، از زنان کشور ما، فقط در تهران، به بهای شیشه یی شیر، برای سیر کردن شکم کودک گرسنه شان، و یا چیزی شبیه به این، بر سر بازار، تن نمی فروشند.

انگار که ما زادگان و شهروندان کشورهایی چون نروژ، دانمارک، و یا سوئد هستیم و هیچ دردی نداریم و هیچ غصه یی ما را آزار نمی دهد، الا این که همجنسگرایان کشورمان نمی توانند، آزادانه با هم عشق‌بازی کنند؟! چه درد بزرگی؟! چه فاجعه یی بزرگی برای حقوق بشر؟!!

باری «گنجی» مردی که به خاطر مواضعش، در داخل کشور، می رفت که قهرمان بشود، اکنون در خارج از کشور، در یافته است که تشریف قهرمانی، برای تنش بسیار گشاد است. پس باید به جایگاه واقعی خودش قانع باشد و در میانه یی صف بایستد. اما او به جایگاه واقعی خودش قانع هست؟!!

به نظر نمی رسد. و شاید از همین رو است که می‌کوشد

کشتارهای سپاه در کردستان، ترکمن صحرا و بسیاری دیگر از نقاط ایران سکوت می‌کند. آیا این سکوت بدان معنی است که او یکی از عوامل سرکوب مردم بوده است؟ کسانی ادعا کرده اند، که گنجی در سال های ۶۰ تا ۶۲ جزو بازجویان اوین بوده است؟! آیا این ادعاها مقرون به حقیقت است؟!!

و این پرسش نیز پیش رو است که چرا اکبر گنجی تا کنون درباره ی ماجرای وحشتناک گرفتن خون محکومین به اعدام، پیش از اعدام و ارسال خون ها، برای مجروحین جنگ ایران و عراق و نیز تجاوز پاسداران به دختران باکره ی محکوم به اعدام، سخنی نگفته است؟ آیا اکبر گنجی این حوادث را ها قابل اغماض است؟! و یا اکبر گنجی این حوادث را چون مربوط به دوره ی فعالیت خودش در سپاه هست، می خواهد انکار بکند؟! و یا درباره ی آن ها فاقد آگاهی است؟!!

و پرسش دیگر این که، شخصی که از میانه ی طبقات محروم و از نازی آباد، برخاسته است، چه گونه حاضر می شود در سپاه پاسداران، در قم، به تدریس مسایل عقیدتی که قتل و کشتار، کمترین آن هاست، پردازد؟! و عیله طبقه ی خودش قیام کند؟!!

کاش گنجی دل به دریا می زد و صادقانه به این پرسش ها پاسخ می گفت.

دیگران را نفی کند و با بیان این که «در خارج از کشور، اپوزیونی وجود ندارد»، نقش بیش از ده ها هزار تن را که منفردا و یا در تشکل های سیاسی، حقوق بشری و حتی فرهنگی و هنری، قریب سی سال، مبارزه کرده اند، زایل می کند، تا به نقش خودش اهمیت بدهد. همان ده ها هزار تنی که با توسل به نهادهای بین المللی و حقوق بشری و با مبارزات مدنی موجب شدند که گنجی «ها، در زندان نپرسند و بتوانند به جهان آزاد نقل مکان کنند.

به راستی به همین سادگی می شود، نقش شورای ملی مقاومت، سازمان مجاهدین خلق، چریک های اقلیت، حزب دموکرات کردستان، کومله، بلوچ ها، آذری ها، کردها، و ده ها تشکل آشکار و پنهان دیگر را نادیده انگاشت؟!!

\*\*\*

در پایان این مقال ضروری است از گنجی درباره ی نقشش در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پرسش بشود. او تا سال ۱۳۶۳ ه. ش. عضوی از سپاه مخوف، سرکوبگر و انسان ستیز حکومت اسلامی بوده است. طی این مدت، او در این سپاه چه می کرده است؟

گنجی به اعدام های سال ۱۳۶۷ و قتل عام ها و قتل های زنجره یی در حکومت اسلامی اعتراض می کند، اما درباره ی اعدام و بازجویی های خونین سال های ۶۰ و ۶۲، و کشتارهای سال های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸ و نیز



# پاسخی به حرف تازه

در این شماره مطلبی از آقای کامران پارسائی از شهر کلن در آلمان داریم در پاسخ به مطلبی از آقای فرخ فروزین تحت عنوان ( لیلای شاه زاده ای زیبا، معصوم و مغموم )

که مردم شاهد جویبارهای عسل در خیابانها بودند.

## عصر طلایی!!

یکی از روشهایی که خیلی ها از آن برای به اثبات رساندن عقیده شان استفاده میکنند بزرگ نمایی است. گاهی این اغراق که در نزد ما ایرانیان ریشه در فرهنگ قومیمان دارد به حدی است که واقعا آدم حیران میماند. در شماره ۱۰۳۲ مجله رنگارنگ از آقای فرخ فروزین مطلبی آمده بود تحت عنوان ( لیلای شاه زاده ای زیبا، معصوم و مغموم ) که شاید بسیاری از خوانندگان به دلیل علاقه به این شاه زاده آن را خوانده باشند. در این جا قصد من به هیچ وجه مقایسه بین دو رژیم نیست. اما به سادگی هم نمیتوانم از اغراق و بزرگنمایی که آقای فروزین در نوشته خود کرده اند بگذرم. ایشان در بخشی از نوشته خود آورده اند ( پس از چند روز شاهزاده نوزاد از بیمارستان همراه مادر به خانه پدر در کاخ نیاوران می روند و بدینسان شروع زندگی شاهزاده کوچولو همزمان با شکوفایی و سربلندی ایران که به عصر طلایی معروف شد و به قولی با تولد لیلای شهرها آباد. خانه ها پر گل. لبها خندان و عسل در جویبارها روان بود همراه می گردد )

ظاهرا آقای فروزین میل دارد خوانندگان را هم به دنیای رویایی خویش ببرد. جملات بالا بی شباهت به یک خواب رنگین نیست و یا شاید هم ایشان در آن دوران در شرایطی این چنینی زندگی میکردند. قبل از هر چیز باید این را مشخص کرد که رژیم شاه یک رژیم دیکتاتوری بود و باید توجه داشت در ایران همواره دیکتاتوری به دوگونه سابقه دارد. دیکتاتوری اشرافی یا جمعی و دیکتاتوری فردی. پس از کودتای ۱۲۹۹ اختناق سالهای ۲۷ تا ۲۹ و بالاخره دیکتاتوری پس از کودتای ۲۸ مرداد تا ۴۲ دوره هایی از دیکتاتوری اشرافی به شمار می روند. در این دوره ها خان ها، دولت، مجلس، نیروهای مسلح، احزاب ارتجاعی و بالاخره شخص شاه قدرت حاکمه را بین خود تقسیم کرده بودند. در سالهای ۴۲ به بعد هر روز قدرت شاه افزایش یافت. دیکتاتوری فردی شاه همه مراجع دیگر را به تصرف خود در آورد. فرماندهان نظامی که ممکن بود خطری به وجود آورند تصفیه شدند. مجلسین تبدیل به صحنه نمایشی بیش نبود و نمایندگان به کارمندان دولت تبدیل شدند. محمد رضا شاه شخصا سیاست اقتصادی، داخلی و خارجی را تعیین میکرد. معذالک در شرایطی رژیم ممکن است ناگزیر شود تا حدودی حقوق اساسی مردم را رعایت کند. در این صورت کاریکاتوری از دموکراسی را شاهد بودیم. برای مثال توجه شما را به بخشهایی از مصاحبه شاه با اورینا فالاجی ژورنالیست معروف ایتالیایی جلب میکنم. این مصاحبه در سال ۱۹۷۳ صورت گرفت. در همان دورانی

راستی در حال حاضر چند زندانی سیاسی در ایران وجود دارد؟

شاه: درست نمیدانم. بستگی به این دارد که منظور شما از زندانی سیاسی چه باشد. مثلا اگر از کمونیستها صحبت میکنید، من آنها را زندانی سیاسی نمیدانم زیرا کمونیست بودن به موجب قانون در ایران ممنوع است. در نتیجه به نظر من یک کمونیست زندانی سیاسی نیست بلکه مجرم است... من هیچ ترحمی نسبت به این افراد ندارم... اینها کسانی هستند که باید از میان برداشت. اورینا: و آنها را تیرباران میکنند؟

شاه: ... بله، تیرباران میشوند... در اینجا لازم و درست است که بعضیها اعدام بشوند. در اینجا ترحم بیهوده است.

آقای فروزین مینویسد که درست در همان ایام شخص شاه اعتراف به تیرباران کمونیستها و مخالفان خود میکند و رای خود را بالاتر از سه قوه می داند. در عین حالی شاه فردی عمیقاً مذهبی بود. مذهبی به معنای خرافی آن و اعتقاد به نیروهای غیبی که هر از چند گاهی به کمک او می آیند بهتر است باقی مصاحبه را بخوانیم هر چند شما خود بهتر از من از اوضاع آن زمان و روحیات شخص شاه آگاهید.

فالاجی: آیا این متناقض مینماید. میخواهم بگویم که آدم باید خیلی خودش را تنها احساس کند که به جای انسان بودن شاه باشد.

شاه: من تنهایی خودم را انکار نمیکم. و این تنهایی عمیقتر است. شاهی که نباید درباره آنچه می-گوید و آنچه می کند به کسی حساب پس بدهد، اجباراً خیلی تنها است. با وجود این من به کلی تنها نیستم، زیرا نیرویی که دیگران نمیبینند، مرا همراهی میکند. یک نیروی عرفانی، وانگهی من پیامهایی دریافت میکنم، پیامهای مذهبی. من خیلی مذهبی هستم. به خدا باور دارم و همواره گفتم که اگر هم خدا وجود نمیداشت باید اختراعش میکردیم. واقعا آن آدمهای بدبختی که خدا ندارند، مرا سخت متاثر میکنند. نمیتوان بدون خدا زندگی کرد. من از پنج سالگی با خدا زندگی میکنم، از زمانی که الهاماتی به من شد.

فالاجی: الهامات، اعلیحضرت؟

شاه: بله، الهامات، تجلیات.

فالاجی: از که، از چه؟

شاه: از پیامبران. آه، تعجب میکنم که نمیدانستید. همه میدانند که الهاماتی به من شده است. من حتی این را در زندگینامهام نوشتم. در کودکی دو بار به من الهام شده است. یک بار در پنج سالگی و بار دوم در شش سالگی. در نخستین بار من حضرت قائم را دیدم که بنا به مذهب ما غایب شده است تا روزی باز گردد و جهان را نجات دهد. در آن روز من دچار یک حادثه شدم و روی یک صخره افتادم. و این او بود که سرانجام مرا نجات داد او خود را میان من و صخره جا داد. من این را میدانم زیرا او را دیدهام، نه در رویا، در واقعیت، واقعیت مادی، میفهمید؟ من او را دیدم، همین کسی که همراهم بود او را ندید. و کسی جز من نمیایستی او را ببیند. زیرا... آه میترسم منظورم را درک نکنید.

فالاجی: نه منظورتان را درک نمیکم. ما گفتگوی خود را خیلی خوب آغاز کرده بودیم، اما حالا، قضیه این

فالاجی، مینویسد: اعلیحضرت، در میان سالن با شکوهی که به منزله دفتر کار اوست، ایستاده و منتظر بود. به صحبت مختصر من که میخواستم از این که مرا به حضور پذیرفته بود تشکر کنم جواب نداد و بدون این که کلمهای بر زبان بیاورد دستش را به طرف من دراز کرد و دست دانش سرد و خشک بود و تعارفش برای این که بنشینم سردتر و خشکتر. همه اینها بدون یک کلمه حرف و بدون یک لبخند. لبها مانند در بستهای به هم فشرده شده بود و نگاه مثل سوز زمستان سرد بود. گویی شاه میخواست به خاطر چیزی مرا سرزنش کند و من نمیدانستم به خاطر چه چیز. شاید هم این رفتار از روی غرور بود و به خاطر این که روش شاهانه را از دست ندهد؟...

اورینا: در همین مصاحبه از شاه، درباره دموکراسی در ایران و زندانیان سیاسی و اعدام سؤال کرد. شاه گفت: ... به شما اطمینان میدهم که ایران از بسیاری جهات خیلی دموکراتر از کشورهای شما در اروپا است... در ایران، کمونیستها غیرقانونی هستند... من دموکراسی را نمیخواهم. نمیدانم با آن چه باید کرد.

اورینا: ببخشید، اعلیحضرت! به عقیده من معنایشان این است که مثلاً وقتی نیکسون به تهران میآید بعضی کتابها را از کتابفروشیها جمع نکنند. من میدانم که وقتی نیکسون به تهران آمده بود کتاب من درباره ویتنام (زندگی، جنگ و دیگر هیچ)، از کتابفروشی ها جمع شد و دیگر توزیع نشد مگر پس از رفتن نیکسون.

شاه: چطور؟

اورینا: بله، بله

شاه: اما اسم شما در لیست سیاه نیست؟

اورینا: در تهران، نمیدانم. شاید. اسم من در همه لیست های سیاه هست.

شاه: عجب... ولی من شما را میپذیرم و شما در کنار من نشستاید.

اورینا: بسیار سپاسگزارم.

شاه: و این نشان میدهد که آزادی و دموکراسی وجود دارد.

اورینا: مسلماً. در عین حال اجازه میخواهم سئوالی بکنم: اگر به جای آن که ایتالیایی باشم ایرانی میبودم و در اینجا زندگی میکردم و همین طور که فکر میکنم فکر میکردم، همینگونه که می-نویسم مینوشتم، یعنی از شما انتقاد میکردم، آیا مرا به زندان میانداختید؟ شاه: ممکن است. اگر آنچه که میانداشید و مینوشتید مخالف با قانون بود، محاکمه میشدید... اورینا: نه، نه. نه برای اینها. فرض کنیم به دلیل فشارهایی که مثلاً بر دانشجویان و روشنفکران در ایران وارد میشوند. به من گفتهاند که زندانها خیلی پر شده، و زندانیان تازه را در پادگانهای نظامی نگاه میدارند. آیا راست است؟

برنامه آتش بازی باشکوهی به مدت دو و نیم ساعت به موقع اجرا گذاشته خواهد شد که قرارداد آن به مبلغ ۱۹۰۰۰۰ ریال با شرکت «موگ» تنظیم و شرکت نامبرده مشغول تهیه لوازم مربوطه می‌باشد... هنگام افتتاح شهید آریامهر لوحه‌ای از طلای ناب از طرف شهردار پایتخت از طرف تمام مردم شاهدوست شهر به پیشگاه شاهنشاه تقدیم خواهد شد. وزن لوحه ده کیلو می‌باشد



# سوپر سیپه SEPIDE

نان و شیرینی؛ خشکبار، ادویه جات، سبزیجات تازه و خشک شده، حبوبات و انواع برنج  
لبنیات ایرانی، عرقیات ایرانی، انواع کنسروها، تن و خورش های فریز شده  
**هر روز نان بربری داغ**



از پنج پس از نیمروز، شنبه و یکشنبه از ساعت دو پس از نیمروز  
نان خامه ای و رولت سفارش پذیرفته میشود

62 TER RUE DES ENTREPRENEURS, 75015-PARIS

TEL: 01 45 78 13 24 FAX: 01 45 78 05 15

به پاریس تشریف آوردید حتما  
سری به ما بزنید و طعم و مزه  
لذیذ غذاهای اصیل ایرانی را  
در شومینه امتحان کنید



## رستوران شومینه



60 bis rue des entrepreneurs 75015 paris

Tél. 01 45 79 30 89

[www.restaurant-cheminee.com](http://www.restaurant-cheminee.com)

## مجله رنگارنگ همیشه زبانزد همگان است

## پیام تبلیغاتی خود را در معرض دید اکثریت ایرانیان قرار دهید



در شهر رویایی و زیبای بنال مدینا (اسپانیا) BENAL MADENA

## رستوران تنور



رستوران تنور با منوی اختصاصی خود نوشمزه ترین غذاها و پیتزاها را بشما تقدیم میکند

رستوران تنور با فضایی جذاب در مجاورت ساحل زیبا دور

نمایی خاطره انگیز را برایتان به ارمغان می آورد

Nueva Torrequebrada  
Centro Comercial Torrenueva, Local 14  
Benalmadena costa

Telf: 952 57 51 81



رستوران تنور در بنال مدینا زیباترین شهر اسپانیا مقدم ایرانیان عزیز را گرامی می دارد



# اوباما، رئیس جمهور جدید آمریکا کیست؟!!



انتخاباتی، تغییر آب و هوا، تروریسم هسته‌ای و مراقبت از پرسنل بازگشته ارتش آمریکا نقش داشت. وی نامزدی خود در انتخابات ریاست جمهوری را در فوریه ۲۰۰۷ اعلام کرد و در سال ۲۰۰۸ با پشت سر گذاشتن رقیب سرسخت خود «هیلاری کلینتون» به عنوان نامزد دموکراتها انتخاب شد و «جوزف بایدن»، سناتور اهل ایالت «دلاور» را به عنوان معاون خود برگزید.

سخنرانی را ارائه داد و در نوامبر ۲۰۰۴ با ۷۰ درصد آرا از ایالت ایلینویز به سنای آمریکا راه یافت. وی به عنوان عضو اقلیت دموکرات در صد و نهمین کنگره آمریکا به تصویب قانون کنترل تسلیحات متعارف و استفاده از بودجه‌های دولتی کمک کرد. اوباما همچنین سفرهای رسمی را به اروپای شرقی، خاورمیانه و آفریقا در صد و دهمین کنگره آمریکا داشت و در تصویب قوانینی درباره تقلب

نیویورک رفت و در رشته علوم سیاسی گرایش روابط بین‌الملل به مطالعه پرداخت. اوباما لیسانس خود را از دانشگاه کلمبیا در سال ۱۹۸۳ گرفت.

پس از صرف چهار سال در شهر نیویورک، اوباما به شیکاگو رفت و به عنوان مدیر پروژه جوامع در حال توسعه استخدام شد.

اوباما در ژوئن ۱۹۸۹ با همسرش «میشله رایبنسون» آشنا شد و در سوم اکتبر ۱۹۹۲ با وی ازدواج کرد. «مالیا آن»، اولین دختر این زوج در سال ۱۹۹۸ به دنیا آمد و دومین دختر با نام «ناتاشا» در سال ۲۰۰۱ متولد شد.

اوباما همچنین فارغ‌التحصیل دانشگاه قضایی هاروارد است و به عنوان وکیل حقوق مدنی پیش از انتخاب به عنوان سناتور ایالت ایلینویز در سال ۱۹۹۷ خدمت کرد.

وی از سال ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۴ در دانشگاه شیکاگو مدرس قانون اساسی آمریکا بود و پس از حضور ناموفقش در انتخابات مجلس نمایندگان آمریکا در سال ۲۰۰۰، در سال ۲۰۰۳ وارد مبارزات انتخاباتی سنای آمریکا شد و پس از پیروزی اولیه در مارس ۲۰۰۴

اوباما اولین آمریکایی-آفریقایی است که از سوی یک حزب سیاسی مهم آمریکا به عنوان نامزد ریاست جمهوری انتخاب شد.

وی در هانالولو هاوایی از پدری با نام بارک حسین اوباما اهل کنیا و مادری با نام «آن دونهام»، آمریکایی سفیدپوست اهل کانزاس به دنیا آمد.

پدر و مادر اوباما هنگامی که در دانشگاه هاوایی در مانوآ درس می‌خواندند با هم آشنا شدند اما بعد از دو سال از یکدیگر طلاق گرفتند و پدر اوباما به کنیا بازگشت و پیش از مرگش در سال ۱۹۸۲ در حادثه رانندگی تنها یک بار دیگر پسرش را دید.

دونهام پس از طلاق با «لئو سوئورو» ازدواج کرد و خانواده در سال ۱۹۶۷ به اندونزی رفت.

اوباما پس از آن به هانالولو بازگشت و با پدر بزرگ و مادر بزرگ مادریش زندگی کرد و در سال ۱۹۷۹ از دبیرستان فارغ‌التحصیل شد.

اوباما پس از دوران دبیرستان به لس‌آنجلس رفت و به مدت دو سال در کالج «اوکسیدنتال» درس خواند و سپس به دانشگاه کلمبیا در شهر

**Hannah**  
Modeling Agency

اولین آژانس رسمی ثبت شده طبق قوانین حقوقی و منافی در انگلستان اعلام موجودیت می نماید.

کسانی که مایلند به صورت حرفه ای فعالیت داشته باشند می توانند با دفتر این آژانس تماس حاصل نمایند.

Tel: 020 760 44 266





# قصه های نظم نام آباد

## شبهای پشت بام و آرزوهای کفش و توپی نو

تابستان شبها عشق ما بچه های آن سالهای دور خوابیدن روی پشت بام بود که بعضی وقتها هم شام را زیر نور چراغهای نفت سوز به اصطلاح گردسوز می خوردیم. بعضی شبها بادبادک همراه با فانوس هم هوا می کردیم. فانوسهای من ساخته شده از کاغذهای روغنی بود که به صورت قطوری ساخته می شد و شمعی در کف آن روشن می کردیم و چون هوا به داخل آن راهی نداشت خاموش نمی شد

و فانوس را به نخ بادبادک می بستیم و هوا می کردیم و وقتی بادبادک و فانوس به اوج آسمان در شبهای مهتابی تابستان می رسید گویی ما نیز سوار بر ابرها پروازی دلنشین می کردیم. رادیوهای گوشی که تنها یک سر آن گوشی کوچکی بود که به یک گوشمان فرو می کردیم و سر دیگر آن را به فلزی وصل می کردیم به برنامه های رادیویی مخصوص داستان شب گوش می دادیم که در پایان آن آهنگ زیبای لالایی ویگن همیشه پخش می شد.

آنقدر به ستاره ها زل می زدیم و آنها را می شمردیم تا خوابمان ببرد و خوابهایمان زمینی خاکی با توپی مندرس و پاره و ما نیز بیشتر اوقات پای برهنه بازی می کردیم که عمر کفشهایمان طولانی تر باشد.

روپاهای شبهای تابستان توپ و کفش فوتبالی نو بود و مسابقه ای با تیمهای محلات دور و بر و بردهای شیرین که بازنده ها باید امضاء می دادند که بخته اند.

دلمان می خواست در این زمینهای کوچک و محقر خاکی آنقدر بدرخشیم و خوب بازی کنیم تا شاید روزی روپاهای طلائی مان رنگ واقعیت بخود بگیرد و روزی پاهایمان به زمین فوتبال چمنی برسد.

امجدیه نهایت آرزوهای شبهای تابستانمان بود که آیا ممکن است روزی ما هم پایمان به چمن امجدیه برسد! تصورش هم خوابهایمان را از شادی به کابوس می کشید و سراسیمه از خواب می پریدیم.

یاد آن شبها و ذهن جوان و تشنه ما که تصویر روپاهایمان توپی مندرس و پاره بود و پاهایی برهنه و هزاران امید و آرزو برای فردایی که قهرمان محله خود باشیم. نخستین بار که در زمان حضور اوفارل به جمع بازیکنان تیم ملی جوانان فراخوانده شدم و از تیم اقبال، مصطفی مسلمی، پرویز کردستانی، حسین یاربار و احمد جوان و من در لیست اعلام شده تیم ملی جوانان در مرحله اول بودیم. چمن سبز استادیوم های داویدیه، امجدیه، زمین شماره ۳ شهباز، و استادیوم آزادی جولانگاه ما بچه های پاره رفته همان زمین خاکی و کوچک کوچه ضرابی در خیابان



نظام آباد شده بود.

مطلبی را که می خوانید درباره خلیل عقاب است که زمانی در ایران با اجرای نمایشهای پهلوانی و حیرت انگیز سر و صدای زیادی بپا کرد، گزارش کوتاه درباره اوست و یادآوری یک خاطره که برایتان نقل کرده ام.

در یکی از شب های سرد زمستانی سال گذشته به دیدن سیرک ایران ایتالیا رفتم که مدتی است به تهران آمده. بعد از انقلاب ۵۷ این اولین سیرک بزرگ در ایران است. سیرکی که بیش از ۶۰ هنرمند از کشورهایی مثل ایتالیا، رومانی و پرتغال در آن برنامه اجرا می کنند. برای ما که سال ها از دیدن چنین برنامه هایی محروم بودیم دیدن این سیرک خالی از لطف نبود. در بین راه دوستان از پهلوانی به نام خلیل عقاب که مدیر سیرک است می گفت و البته از کارهای نمایشی و عجیب و غریب او در گذشته. هر چه درم بخش بیشتر می گفت من به دیدن او مشتاق تر می شدم.



به سیرک که رسیدیم به دیدن این پهلوان رفتیم. پیرمردی با ریش های بلند سفید اما قامتی تنومند و استوار و با وجودی که سال ها از ایران دور بوده همچنان با لهجه غلیظ شیرازی صحبت می کرد.

وقتی از او پرسیدم پهلوان اهل شیرازی؟ گفت: ”بله. با وجودی که مدت ها خارج از ایران زندگی کردم اما همیشه دلم برای شیراز و محله های قدیمی اش می تپد.“

می گفت: ”سال ها بود که تصمیم داشتم این سیرک را به ایران بیاورم تا بالاخره موفق شدم اما هنوز بزرگ ترین آرزویم بردن این سیرک به شیراز است.“

آرام آرام به زمان شروع برنامه های سیرک نزدیک شدیم و اواز ما جدا شد و به دفتر کارش رفت.

## پرواز بچی در میدان فوزیه

میدان فوزیه که امروز امام حسین نامیده می شود از جمله مراکز شلوغ و پررفت و آمدی است که نقش قلب تپنده تهران را بازی می کند. شاید حدود ۴۵ سال پیش در نبش این میدان ابتدای خیابان تهران نو، گاراژی بود که فروشندگان و دست فروشان میوه و تره بار گاریها و چرخهای خود را آنجا می گذاشتند. این گاراژکنار فروشگاه کفش ملی بود. در آن سالها اسم پهلوانی شنیده می شد به نام خلیل عقاب که با نیرویی خارق العاده و بدنی ورزیده و قوی حرکات نمایشی عجیب و غریبی می کرد، ماشین چپ با چند تن سرشین از روی سینه اش می گذشتند. سنگهای قطور را با پتک های آهنین روی کمر یا شکمش خرد می کردند.

خلاصه جذابیت پهلوانی های خلیل عقاب برای من هم که آن زمان پسر بچه ای ۶-۷ ساله بودم، بسیار زیاد بود و وقتی اعلام کردند خلیل عقاب برنامه نمایشی در میدان فوزیه و همان گاراژ دارد از اولین کسانی بودم که با دوستان همسن و سال خود به دیدن نمایشش رفتم. حرکات و عملیات او در ذهن و نگاه ما ماند اسطوره بزرگ و یادآور رستم دستان بود. عضلات



ورزیده، قامت استوار و صدای محکم به او ابهتی خاص بخشیده بود. یکی از حرکات نمایشی او چوب بلندی به ارتفاع حدود ۲ متر بود که بشقابی بزرگ را بر سر چوب می گذاشت و به دنبال پسر بچه ای می گشت که او را به روی بشقاب بنشاند و بشقاب و چوب را بلند کند و لحظه آخر انتهای چوب را به روی دندانهای خود بگذارد و نگاه خلیل عقاب در صف اول به من افتاد و اشاره کرد:

- تو، بچه بیا.

من با یک دنیا خوشحالی و ترس و هیجان به طرفش رفتم.

- پرسید: اسمت چیه؟

- گفتم: محمود.

- نمی ترسی روی این بشقاب بنشین و با این چوب با دندان بلندت کنم؟

با ترس و احتیاط گفتم: نه.

خلیل عقاب مرا چون پرکاهی به روی بشقاب نشانده و بشقاب را به نوک چوب نهاد و به ناگاه با وجود قد بلند او من بیش از ۴ متر از زمین به هوا رفتم و خلیل عقاب ته چوب را هم به روی دندانهایش گذاشت و دستهایش را هم رها کرد. لحظاتی تصور کردم از آن بالا جمعیت را تماشا کردن چه لذتی همراه با غرور دارد و لحظه ای که اگر از آن بالا پائین پرت شوم عجب عاقبتی خواهم داشت. آن لحظات گذشت و خلیل عقاب پس از تشویق تماشاگران مرا به زمین گذاشت ولی هنوز پس از ۴۵ سال لذت آن پرواز شیرین را بر فراز میدان فوزیه حس می کنم.

# بر اساس قصه ها نظام آباد

داستانی را که می خوانید یکی از کسانی نوشته که او بچه یکی از محلات تهران بوده و اکنون به خارج از کشور کوچ کرده است شما هم می توانید خاطرات و داستانها و حادثه هایی را که از دوران کودکی و جوانی خود در محله های زندگیتان داشته اید را برای ما بفرستید تا چاپ شود و خواندن این خاطرات برای بسیاری یادآور دوران بی غل و غش نوجوانی و جوانی همه ما بوده و شیرینی خاص خود را دارد شما هر کجای ایران متولد شده باشید و در هر کوچه و خیابان و محله ای که زندگی کرده باشید خاطراتی دارید که آن را بنویسید و برای ما بفرستید

RANGARANG

P.O. BOX 2821

LONDON NW2 1DS

## حکایت فوتبالیست نشدن من

دوازده سالم که بیشتر نبود. چه میدانستم دنیا دست کیست. یک توپ بود و من و زمین خاکی که تا مچ پا در خاک فرو میرفتیم موقع بازی با بچه ها. اسمش را هم گذاشته بودیم هزارمتری. زمینی بود که سه طرفش را دیوارهای کاهگلی حصار کرده بود. پشت کارخانه ای که برای سرگرمی شیشه هایش را با سنگ شکسته بودیم و هنوز هم نمیدانم چه کارخانه ای بود. یک جفت کتانی پاره پوره و هُرم گرمای تابستانهای آنزمان که چه گرم بود و چه کیفی داشت آن زمین خاکی.

هرجمعه مسابقات مختلفی بود و ما نوجوانک ها کنار زمین منتظر دیدن ستاره ها عرق می ریختیم. حبیب خیبری را اولین بار آنجا دیدم از نزدیک. بالایی سر حسین فرکی توپ را با سر زد و دماغش پُر خون شد. حبیب را میگویم؛ با آن قد کوتاهش بالایی سر فرکی هد (سر) زد و دماغش شکست و دل من خون شد. همه رفتند سراغش. دوستش داشتیم. قدش کوتاه بود، اما چه بزرگوار بود و استوار و محکم بنظر میرسید؛ همه اینها بود و متواضعانه لیوان آب را از دستم گرفت و گفت: تشنه لب نشی کوچولو. دلم غنچ رفت. نمیدانستم برای چی؛ اما رفت. چهره اش بدلم نشست بود، از خیلی پیشتر ها که در کاپهای محلی دیده بودمش، تا زمانی که درهما بازی میکرد و بعدها که کاپیتان تیم ملی شد و بعد هم .... بیشتر بدلم نشست و شد الگوی رفتارم. لااقل در رفتارم با مردم و خودم. حسین فرکی را از قبل میشناختم. برادرش هوشنگ را همینطور که در یک تیم بازی میکردیم. حسین را از خیلی قبل ها که برای خودش در آن بعد از ظهرهای تابستان در آن خاک و خل توپ به دیوار میزد و دیوار جوابش را میداد تا زمانی که شوت در جایش از وسط زمین دیرکهای دروازه را میلرزاند میشناختم

تا اینکه در پاس بازی کرد و جام جهانی آرژانتین و یک مرتبه شد مربی تیم ملی. به چه قیمتی؟! نمیدانم.

پانزده سالم بود که با تقلب در جابجایی سن ام در فوکی شناسنامه و کلی التماس صادقانه عضو کاخ جوانان شدم. به عشق زمین چمن سبز خنک که در کودکی بالایی دیوارش می نشستیم و فوتبال تماشا میکردیم. همه بودند. حبیب بود با قد کوتاه و دل دریایی اش و بهتاش فریا با افتادگی اش و حسین یداللهی (فرکی) و اصغر بیم و اصغر یعقوبی (نباتی) و حسن جُشنی وُند و حسین مارمولک و سلمان غول و بهرام خدائی و مهدی قره داغی و ابی خُمامی که در دفاع مثل یک صخره بود و امیر رهبر که مثل یک رهبر به تمام عیار از دروازه مراقبت میکرد و دایوهای زیبایش که تا دیرک افقی دروازه بلند میشد برای گرفتن توپ، که حتی در خاطره ای نماند و منصور که چشمهای سبز و موهای خوش فرم آب اکسیژن زده اش دخترهای محل را دیوانه کرده بود و جلیل که با آن قامت ریزش با توپ شعیده ای راه می انداخت و مهدی سیلا خوری که شوتهایش زوزه میکشید و .... که فوتبال بازی میکردند و ما حسرت میخوردیم و کیف میکردیم. حسرت خوردنمان هم کیفی داشت.

وقتی خانم دلگشا کارت عضویتم در کاخ جوانان را مهر زد و امضا کرد یگراست رفتیم سالن تئاتر. محمود بصیری تئاتر بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری صمد را اجرا داشت. حسین که در نمایش بلیط بخت آزمائی میفروخت پایش را سیاه کرده بود بجای جوراب، وقتی اسباب بازی دلخواهش را که نقشه خرید آنرا کشیده بود دختر پولداره خرید، چشمش به مسلسل پشت ویتترین افتاد، من نفهمیدم چرا دلم خواست که یک



اسلحه داشته باشم. پانزده سال که بیشتر نداشتم. از کجا باید میفهمیدم.

زمین چمن کاخ جوانان و سوسه فوتبالیست شدن را چند برابر میکرد و من دلم میخواست فوتبالیست شوم. وقتی تیم دسته دوم تاج با بزرگسالان کاخ جوانان ما بازی داشت نمیدانستم که دلم میخواهد کدام تیم ببرد. تیم تاج را دوست داشتم، اما خودم عضو نوجوانان کاخ بودم. سرگردانی غریبی بود، اما تاج برد و من ندانستم که باید خوشحال باشم یا گریه کنم. برزخی بود برای یک نوجوان که انتخابهای احساسی ست، و من هنوز نوجوان بودم.

شانزده سالم که شد با حقوق کار تابستانی ام که در یک کفاشی که کفشهای ورزشی میساختیم، یک جفت کفش آدیداس شش استوک ساخت یوگسلاوی خریدم سیصد و پنجاه تومن، از فروشگاه ورزشی محلاتی که نزدیکیهای امجدیه بود، شاید هنوز هم باشد، نمیدانم شاید هم نباشد. عصرش مسابقه داشتیم. سه تومان بیشتر نداشتم تا به خانه برسم. دو تومانش را زیر پل کالج دادم به جوانی که سر راهم را گرفت و پول خواست برای رسیدن به خانه.

یک تومان بقیه را از بیست و چهار اسفند (میدان انقلاب) سوار اتوبوس شدم.

حسین مارمولک که حالا دیگر مربی ما شده بود؛ وقتی صدای تق تق استوکهایی فلزی کفشم را روی موزائیک های رختکن شنید گفت: \_ آدم با کفش شش استوک آهنی فوتبالیست نمیشه. همان شب کفشهایم را به آسی فروختم سیصد تومان. وقتی سعید پرسید که چرا دیگر سر تمرین نمیروم، گفتم که دیگر فرصت ندارم.

هشت سال بعد وقتی در یکی از باشگاههای محلی آلمان (د. یوت. کا) بازی میکردم دیگه دنبال کفش شش استوک فلزی نگشتم و هرگز هم فوتبالیست نشدم، اما حبیب را هنوز یادم بود. و جوانی که برای رسیدن به خانه کمکش کرده بودم. حسین مارمولک یادش رفته بود که بمن بگوید، آدم شاید با کفش شش استوک آهنی فوتبالیست نشود... اما، با یا بدون کفش شش استوک آهنی هم میشود انسان بود. مثل حبیب که انسان ماند و انسان شهید شد.



# مسابقه و جایزه

به کسانی که اسامی افرادی را که در عکسها هستند نوشته و آن را به آدرس زیر ارسال نمایند به قید قرعه جوایزی تعلق میگیرد.

Rangarang International

P.O.Box 2821

LONDON NW2 1DS



## جدی نگیرید واسه خندس

ترین کار چیه؟ میگه نمک تو نمکدون ریختن. چون سوراخ هاش خیلی ریزه!

هنگام نوشیدن آب سه تا بسم الله بگویند. زیرا در آب سه تا جن وجود دارد: دوتا هیدروجن و یک اوکسی جن!

به حیف نون میگویند: یه میوه خوشمزه. آبدار و شیرین نام ببر. میگه: خیار!

بهش میگویند: خیار کجاش آبدار و شیرینه؟

حیف نون میگه: با چایی شیرین بخور. نظرت عوض میشه!

به حیف نون میگویند اگه سردت باشه چه کار می کنی؟ میگه نزدیک بخاری می نشینم. میگویند اگه خیلی سردت باشه چه کار می کنی؟ میگه به بخاری می چسبم. میگویند اگه خیلی خیلی سردت باشه چه کار می کنی؟ میگه معلومه دیگه! بخاری رو روشن می کنم!

سفید یعنی چی؟  
مامان: یعنی یه خری مثل بابات!  
یک روز سه زن که سر یک چیز پیش پا افتاده دعوایشان شده بود در کلاتری با صدای بلند داد و بیداد راه انداخته بودند. طوری که کم مانده بود شیشه ها ترک بردارند. ظاهرا قصد ساکت شدن هم نداشتند. اما وقتی مامور پلیس به آنها گفت که اول کسی که بزرگ تراز دو نفر دیگر است، حرفش را بزند، همه آنها ساکت شدند!

معلم: چرا در نوشتن انشا از پدرت کمک نمی گیری؟  
دانش آموز: آخه اون از دست شما دلخوره! چون شما هفته ی قبل به انشای اون نمره بدی دادید!

یه خره باحسرت به اسب نگاه می کنه، می گه ای کاش تحصیلاتم رو ادامه می دادم!

از حیف نون می پرسن سخت

یه نفر داشته برای مردم صحبت می کرده، می گه: اگه سگ بهتون حمله کرد باید این آیه قرآن را بخوانید.  
حیف نون می گه: اما خوبه که آدم یک چوب هم با خودش داشته باشه، چون ممکنه همه سگها عربی بلد نباشند!

به حیف نون گفتن واسه زلزله بم چه کمکی کردی؟ گفت: متأسفانه من دستم خالی بود، ایشالا زلزله بعدی!

معلم از جان می پرسه: اگر تو ۱۰ تا شکلات داشته باشی، دو تاشو بدی به جولیا، ۳ تاشو بدی به رز و ۴ تاشو به کیت، اونوقت چی خواهی داشت؟  
جان می گه: ۳ تا دوست دختر جدید!

حیف نون داشته دعا می کرده: خدایا منو نیامرز!

ازش می پرسن چرا این جور دعا می کنی؟ می گه دارم شکسته نفسی می کنم!

بچه: مامان! شاهزاده رویاها با اسب

حیف نون داشته برای دوستانش تعریف می کرده: «رفته بودم جنگل، که ناگهان یه خرس بزرگ دنبالم گذاشت، من می دویدم، خرسه هم می پشت سر من می دوید و لیز می خورد... من می دویدم، خرسه هم می پشت سر من می دوید و لیز می خورد...»  
دوستاش می گن: «حالا خوبه تا اینجا رسیدی خودت رو خراب نکردی!»  
حیف نون می گه: «پس فکر کردید برای چی خرسه لیز می خورد؟»

زن حیف نون بهش می گه شوهر همسایه، هر روز صبح که می خواد از خونه بره بیرون زنش رو بوس می کنه، تو چرا این کار رو نمی کنی؟  
حیف نون می گه: آخه من که زن همسایه رو خوب نمی شناسم!

از حیف نون می پرسن تحصیلاتت چیه؟ می گه PHD. می گن یعنی چی؟ می گه یعنی:

Passed Highschool with Difficulties

اولی: آقای دکتر، من فکر می کنم عینک لازم دارم.  
دومی: بله حتما! چون این جا مغازه ساندویچ فروشی است!

# اگر به فکر بازگشت به کشورتان هستید ما می توانیم کمک کنیم

اگر بعنوان پناهنده سیاسی هستید و یا بصورت غیرقانونی به کشور انگلستان آمده اید  
و یا از اعتبار ویزای شما گذشته است

ما می توانیم برخی از نیازهای شما را در کشور خودتان فراهم نماییم  
ما می توانیم هزینه تهیه بلیط شما را پرداخت نماییم  
هزینه رفت و آمد به فرودگاه در انگلستان و کشورتان را پرداخت نماییم  
در زمینه تهیه برگه خروج مشاور شما باشیم  
با مراجعه به فرودگاه کمک حالتان باشیم

کلیه خدمات ما  
رایگان است

تلفن رایگان 0800 783 2332

IOM سازمانی مستقل بین المللی بوده و به دولت انگلستان وابسته نمی باشد

## Thinking about returning to your home country?

If you are an asylum seeker, call IOM free  
for an individual or a family return plan.

0800 783 2332



IOM International Organization for Migration

IOM is an independent, international organization.  
IOM is **not** part of the UK Government.  
IOM will help you to return home only if you wish to do so.

[www.iomlondon.org](http://www.iomlondon.org)

21 Westminster Palace Gardens, Artillery Row, London SW1P 1RR  
IOM also has offices in Birmingham, Bristol, Glasgow, Leeds, Liverpool and Manchester

Small Business Start Up  
Travel Arrangements  
Flight Ticket  
Relocation Grant  
Baggage Allowance  
Short-Term Accommodation  
Job Training  
Work Placements  
Education



Actions co-financed  
by Community Funds



# سرنوشت تلخ یک دختر ایرانی

گمارده میشوند.

در این میان آنها که به کشورهای پیشرفته می‌آیند اگرچه به دلیل رعایت حقوق انسانی از شرایط ظاهراً بهتری برخوردارند ولی به دلیل نداشتن پول، نبود مدارک اقامت، ندانستن زبان و تنهایی سرگردان می‌مانند تا دست سرنوشت آنها را به کدام سو پرتاب کند. چه بازارهای برده فروشی پاکستان، افغانستان یا امارات باشد و چه آژانس‌های مدرن اینترنتی سرویس‌های سکسی در کشورهای پیشرفته، همه جا جهانی بی تفاوت است که در آن پا اندازان بین المللی، گروه‌های خلاف کار و افراد بیرحم در سکوتی همدستانه در کمین نشسته‌اند. حکایت این دختران، داستان آشنایی است که همه کس میدانند، با اینحال ناگفته‌ها بسیار است. با مارال به گفتگو می‌نشینیم.

مارال دوست داری داستان زندگی ات رو از کجا شروع کنیم؟ از وقتی ایران بودی؟ آره از اون موقع بهتره. مخصوصاً که دلم هم خیلی تنگ شده، این هفته دوبار خواب ایران رو دیدم. زیباترین خاطراتی که از زندگی ام دارم مال موقعی است که اونجا خونه پدرم بودم. از وقتی یادم میاد با بابام بودم. وقتی از مادرم جدا شد دیگه بخاطر من ازدواج نکرد. میترسید دختر عزیز دردونه ش به وقت اذیت بشه! ولی مادرم به اجبار ازدواج مجدد کرده بود. اونو کم میدیدم. همیشه گرفتار زندگی و بچه هاش بود.

بابام آدم آرومیه. از اونا که از اداره می‌آد خونه و شام و چایی و تلویزیون! ماهی به بارهم با دوستاش دور هم جمع میشدند حرف میزدند، تخته بازی میکردند. تنها کار بدی که در زندگیش انجام میداد فقط سیگارش بود!

من هم واسه خودم آزاد بودم. البته نه اونقدر که شورش رو در بیارم! درس رو میخوندم، نمره هام همه خوب بود. ولی بقیه اوقات همه ش با دخترهای فامیل و دوستانم بودم. پارتی، مهمانی دخترونه، رقص، موزیک، از درودیوار بالا میرفتیم.

ولی بعد که دیپلم رو گرفتم خونه نشین شدم. یعنی دانشگاه آزاد قبول شدم ولی نتونستم برم. خرجش زیاد میشد و دیگه سالهای آخر حقوق بابام برای خرج خونه کم می‌اومد چه برسه شهریه دانشگاه آزاد که هر سال بالاتر میرفت. من شرایط رو درک میکردم. توقع مالی چندانی نداشتم ولی عوضش تشنه آزادی بودم. دوست داشتم هرچی دلم میخواست بخندم! باورتون میشه به دفعه منو به همین جرم تو خیابون گرفتند!

بعدش بردند منکرات خیابان وزرا و بابام رو خواستند تا ولم کردند. ازم تعهد گرفتند! حالا چه برسه با دوستانم میخواستیم بریم مسافرت، تو خیابون آهنگ گوش میدیم، حرف بزنیم... نمیشد. همه چیز یواشکی بود. خسته شده بودم.

یعنی دلیل خروجه از ایران بخاطر نداشتن آزادیهای اجتماعی بود؟ هم اون هم بیکاری. تا دیپلم گرفتم رفتم دنبال کار ولی کار کجا بود؟ برای تحصیل کرده ها و متخصص هاش هم کار نبود چه برسد به من! امثال من هزار هزار ریخته بودند. بعد هم هرجا رفتم ازم توقعات نامربوط داشتند!

مثل چی؟ تعریف کن.

اولش که تازه دیپلم گرفته بودم دنبال کار روزنامه ها رو ورق میزددم دیدم به دکتر آگهی داده برای منشی مطب. مال محل خودمون هم بود. فوری تلفن زدم و گفتم فردا روز مصاحبه است بروم. فردایش رفتم دیدم حدود ۳۰ تا زن و دختر نشسته اند و دارند پرسشنامه پر میکنند!

یکی هم دادند دست من. غیر از سوالات مربوط به سن و تحصیلات و وضعیت خانوادگی بعضی سوالهای دیگرش نامربوط بود. مثلاً در خانه چه لباسی میپوشید یا چه هنرهایی دارید! من هم نوشتم فقط به کمی ملودیکا میزنم! بعد آقای دکتر آمد برگه های همه را گرفت و گفت بروید بعداً به شما خبر میدهم. فقط مرا نگه داشت. بعد خودش آمد نشست و گفت راستش میون اینهمه زنها و دخترها که دیدی من از تو بیشتر از همه خوشم اومده و میخوام استخدامت کنم. فقط شک دارم که بتوانی از پس همه کارها بر



این مصاحبه در دوشماره می‌خوانید

مارال یکی از هزاران دختران ایرانی است که در خارج از کشور به عنوان کارگر جنسی به کار مشغول هستند. به دلیل بحرانهای مداوم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی هرساله از ایران دختران و زنان بسیاری به خارج فرار میکنند. به این گروه باید تعداد دخترانی که به نام ازدواج، کاریا ... توسط خانواده هایشان به فروش میرسند

...خودش میگوید: ایرانی ام دیگه، پوستم کلفته! هر کی دیگه جای من بود تا حالا صد دفعه مرده بود!

مارال یکی از هزاران دختران ایرانی است که در خارج از کشور به عنوان کارگر جنسی به کار مشغول هستند. به دلیل بحرانهای مداوم اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و خانوادگی هرساله از ایران دختران و زنان بسیاری به خارج فرار میکنند. به این گروه باید تعداد دخترانی که به نام ازدواج، کاریا ... توسط خانواده هایشان به فروش میرسند و یا بوسیله باندهای کودک ربا به خارج از کشور آورده میشوند را افزود. بدشانس ترینشان پس از تجاوزهای مکرر، زنده زنده به قاچاقچیان اعضای بدن فروخته میشوند و آنها که زنده میمانند سرنوشت چندان بهتری ندارند.

بسیاری از بازارهای برده فروشی پاکستان و امارات مستقیماً به حرمسراها فرستاده میشوند تا به ازدواج با مردانی که جای پدر بزرگ آنها را دارند درآیند یا بدست قوادان میافتند و تا زمان زیبایی و جوانی مورد بهره کشی جنسی قرار میگیرند و پس از آن به کلفتی

بیایی! گفتم من دختر باهوشی هستم.

از دهسالگی دارم خانه مان را اداره میکنم! هر کاری را برایم توضیح دهید میتونم. گفت وظیفه تو اینجا یکی کارهای مطبیه به اضافه کارهای شخصی من مثل ماساژ پا و کمر. بعد گفت پاشو وایسا تا نشونت بدم کجاهام بیشتر درد میگیره! منم بلند شدم و گفتم آقا من برای این کارا اینجا نیومدم! عصبانی اومدم خونه ولی ناامید نشدم و به بابام هم هیچی نگفتم. این بار برای کار به دوست و آشناهام سپردم. یکی به شرکت خصوصی رو معرفی کرد که منشی میخواست.

آدرس گرفتم و فرداش رفتم. ایندفعه خیالم راحت بود که طرف آشناست و رعایت بعضی مسائل را میکند. در زدم و خود آقای رییس در را باز کرد. تا گفتم سلام و من از طرف فلانی برای کار آمده ام گفت شما از همین حالا با حداکثر حقوق استخدام هستید!

گفتم میشه لطفا بگین کار من اینجا چی هست؟ گفت هیچی! شما فقط تو این شرکت راه برین یا پشت میز بنشینید و جواب تلفن بدهید. من خودم همه کارها رو میکنم!

نیم ساعت هم نگذشته بود که دستور داد ناهار آوردند. بعد در شرکت را قفل کرد و گفت کار دیگه بسه، الان موقع استراحت! وقتی داشتیم غذا میخوردیم برایم شروع به تعریف کرد که با وجود وضعیت خوب مالی و زن و بچه، زندگی اش غم انگیز و خالی است و او نیاز به دختر جوانی دارد که براش درد دل کند. بعد یکدفعه گریه کنان به من حمله کرد و گفت که اگر ندارم سرش رو سینه من بذاره خودشو میکشه! من هم جیغ زدم و فرار کردم. شب همه رو برای بابام تعریف کردم. گفت دخترم فعلا بشین خونه به لقمه نون هست با هم میخوریم تا بعد ببینیم چی میشه. یکی دوسال خونه نشین بودم تا برای اولین بار در زندگیم عاشق شدم.

من نوزده سالم بود و اون بیست سال. خونوادش وضعشون توپ بود و نمیخواستند اون بره سربازی. یکبار گفت: مارال میخوان منو بفرستند آلمان پیش خاله ام تو هم با من بیا! بیشتر به خاطر اون بود که از ایران اومدم. اون سردنیا هم میخواست باهاش میرفتم.

پدرت اجازه داد؟

معلومه که نه! بابام خیلی دوستم داشت. همه زندگیش بودم. از صبح که بیدار میشد تا شب هزار دفعه قریون صدقه من میرفت. هر چی شعر بود که توش اسم آهو بود برام میخواند! وقتی گفتم میخوام برم خارج رنگش پرید! گفت نه، اینهمه برات زحمت کشیدم تنها کجا تو رو بفرستم، معلوم نیست چی به سرت بیاد!

سه ماه تموم تو خونه مون بساط داشتیم، نصیحت کرد، دعوا کرد، فامیله و دوستانمو واسطه کرد ولی من پامو کردم توی یک کفش که اینجا آینده ای نیست و باید برم. میدونستم تحمل اشکهای مرا ندارد هر شب با چشمهای قرمز می نشستم جلوش. آخرش یک شب راضی شد و اجازه داد. یه تیکه زمین داشت که برای پیری کوری اش گذاشته بود، اونو فروخت و پولش رو داد که بدم به

قاچاق چی که قرار بود من و دوستمو ببره.

شب آخر تا صبح بالای سرم نشست و منو نگاه کرد. هیچوقت مثل موقع خداحافظی نفهمیده بودم چقدر دوستم داره. یک لحظه دست منو ول نمیکرد. داشت می مرد! میگفت دخترم جونم بودی و انگار حالا داری از تنم بیرون میری.

برایت بهترین آرزوها را داشتم ولی زمنونه یاری نکرد. از این به بعد هم دیگه من نیستم تو خودت باید مواظب باشی، تو آهوی کوچکم را به خودت و خدا می سپارم. بعد هم که آمدم.

از سفرت یگو.

آخ که چه سفری. من که اولش از خوشحالی هیچی نمی فهمیدم. فکرش رو بکن برای اولین بار با پسری که عاشقش هستی مسافرت کنی! اصلا سختی کوههایی را که باید از آنها بالا و پایین میرفتیم، تاولهای پا، گرسنگی و تشنگی هیچی حالیم نبود. به همین راضی بودم که کنار هم راه میریم. با هم غذا میخوریم. حرف میزنیم...

البته پدرم موقع خداحافظی او را دیده بود و مرا دستش سپرده بود. دوستم هم به من میرسید. نمیگذاشت سختی بکشم. تا با هم بودیم همه چی خوب بود. خطرات رو باهم رد کردیم. اگرچه خیلی بدبختی کشیدیم، فکر کنید پنج شش تا کشورو قاچاقی، نصف راه قايم شده تو ماشین و جاده و نصف راه پیاده و یواشکی از کوه و جنگل و دشت بیايید! تو صربستان که اصلا قاچاقچيه مارو یک هفته تو جنگل زیر بارون نگهداشت و خودش با دوستاش نمیدونم رفتند کجا!

البته بعدش با آب و غذای حساسی اومدند. عوضش روز بعد جون دو نفرمون رو نجات دادند. اونها داشتند تو رودخونه ای که ازش میگذشتیم غرق میشدند. سرعت آب خیلی زیاد بود بردشون! بعدا فهمیدیم که هر هفته یکی دو تا مسافر همونجا غرق میشند! تو بوسنی هم سه روز آب و غذا گیرمون نیومد داشتیم از گرسنگی و تشنگی میمردیم. رسیدیم به یک مزرعه بلال و افتادیم توی بلال ها به گاز زدن و مکیدن شیر بلال ها به جای آب!

سفر زمینی اونهم غیرقانونی خیلی خطرناکه. گروه ما شانس آورد زنده ماند. فقط همین داستان سفر ما خودش یه کتابه! ولی ایتالیا دیگه همه از هم جداشدیم.

چرا؟ دعوایتان شد؟

نه بابا. ایتالیا گیر یه گروه گانگستر افتادیم. قبلا هم در راه چند بار گیر آدمای عوضی افتاده بودیم. ولی قاچاقچی مان با پول یا نمیدانم چه کلکی شرشان را کنده بود. تو ایتالیا نتونست. اونتا مسلح بودند. اول پولهامونو گرفتند، بعد مردها رو کتک زدند و از هم جدايمان کردند. نمیدونم دیگه چی به سرش اومد. منو بردند یک خونه پرت خارج از شهر.

اونجا دو ماه زندانی بودم. رییسشون منو برای خودش نگهداشته بود. نمیتونستم با کسی تماس بگیرم. جای رو بلد نبودم. زبان نمیدانستم. پول نداشتم، هیچ مدرک شناسایی نداشتم. اگر هم فرار میکردم جایی نبود که

برم. پلیس منو بلافاصله دستگیر میکرد و دوباره همون کشوهای رو که اومده بودم زندان به زندان پس می فرستادند تا به ایران برگردانند.

با هزار زحمت توانستم برای یکی از دوستان پدرم که میدونستم تو ایتالیاست تلفن بزنم و آدرس جایی را که بودم بدهم. او همیشه به خانه ما می آمد. میدانستم که گلویش پیش من گیر است. وقتی ازش کمک خواستم میآد و اومد. منو با ماشین سوار کرد و به یک هتل برد!

البته بعدش با من خیلی دعوا کرد که چرا همینطوری و حساب نشده از ایران راه افتادم اومدم. یکماه بعد خودش مرا قاچاقی به اتریش آورد و توانستم اعلام پناهندگی کنم. بعدش هم مرابه یکی از کمپ های پناهندگی نزدیک وین بردند. یکسال آنجا بودم تا اومدم بیرون.

چرا با پاسپورت و قانونی از کشور خارج نشدی؟ پدرت که اجازه میداد.

آره ولی دوستم سرباز بود پاسپورت نداشت. بقیه هم به همینچین چون ما حدود ۵ تا مسافر بودیم. البته بابام بیچاره هی میگفت پاسپورت بگیرم ولی اون آقای که مارو می آورد گفت لازم نیست! پاسپورت ایرانی به درد نمیخوره، جایی که باهاش ویزا نمیدند هیچ، باعث دردسر هم هست، چون آگه شما را پلیس بگیره میفهمه از کجا اومدین و دوباره میفرسته همونجا!

آلمان هم که رسیدید پناهنده می شید دیگه پاس لازم ندارین! بعد هم دولت اونجا خودش همه چی بهتون میده!

از اون پسر دیگه خبر نداری؟ میدونی زنده است یا مرده؟

زنده است. اونا که منو دزدیدند اونو همونوقت ول کردند. یکی از هم سفرهامونو همین جادیدم، گفت بعدش با هم بودند تا خونوادش پول فرستادند و اون از ایتالیا رفت. دنبال من هم گشته بود ولی آخه حیوونکی خودش هم غیر قانونی اونجا بود! کاری از دستش برنمی اومد.

میتونم پیرسم اولین بار کی رابطه جنسی داشتی؟

وقتی در ترکیه بودیم. اولین شبی که با هم در اتاق هتل خوابیدیم چون قبل از آن همه اش تو کوه و دره بودیم و چند نفر دیگه هم باهامون بودند! من با اینکه عاشق دوستم بودم ولی ترجیح میدادم بازم صبر کنیم. میخواستم اول به آلمان برسیم عروسی کنیم.

ولی او میگفت عزیزم آخه چه فرقی میکند! فکر کن ازدواج کردیم اومدیم ماه عسل! من اول یه کم عذاب وجدان داشتم. ولی وقتی تو ایتالیا بهم تجاوز کردند خدا را شکر کردم که دختر نبودم.

چند بار بهت تجاوز شده؟

زیاد! مگه تجاوز چیه؟ وقتی که باهاش کاری رو میکنند که نمیخواهی تجاوز دیگه. حالا چه دست و پا تو به تخت ببندند، چه باز باشه ولی بهرحال تنونی از خودت دفاع بکنی! میشه دیگه راجع به این موضوع صحبت نکنیم؟

ادامه در شماره آینده



آن چند قلم، زیاده بزرگ بود، روی میز گذاشت، بعد يك قاب شیرینی و نیم بطر مشروب و دو شیشه آب معدنی هم بین آن ها جا به جا کرد و رفت.

هنوز همه مرعوب بودیم و تعارفات هم تمام شده بود و هر کس در عالم خودش و برای گرم کردن مجلس پی حرف و سخنی می گشت، اما نمی دانم چگونه بود که صحبت ها زده و نزده، مثل یخ توی هوای داغ بخار می شد و توجه کسی را جلب نمی کرد. ناگهان روی دیوار انتهای مهتابی سایه هیولائی حیوانی افتاد و مهمانی که اول سایه را دید گفت، «یا علی! این دیگه چیه؟»

همه نگاه ها به طرف دیوار برگشت.

یکی دیگر از مهمان ها گفت، «تو امروز چته؟ از سگ می ترسی؟»

آن که ترسیده بود پیچ پیچ کرد: «به خدا سگ نیست. یه چیز گنده ایه - انکار گرگه.»

«پرت نگو - اینهاش.»

همه برگشتیم. سگ نحیفی با تردید و تانی به طرف ما می آمد. از دیدن قیافه مفلوک سگ و وحشت نا به جایی که ایجاد کرده بود، بی اختیار خندیدیم.

«این بدبخت نا ندازه را بره، به موش آب کشیده بیشتر شبیهه - اونوقت تو میگی گرگه؟!»

در این حیص و بیص، چهار سگ نزار دیگر هم که تا آن دقیقه رؤیت نشده بودند، از گوشه و کنار تاریک باغ به دور ما و کم کم به دور میز حلقه زدند. خان سالار، که سر گرم باز کردن شیشه آب معدنی بود، با يك نهیب آن ها را پراکنده کرد، ولی سگ ها دور نرفتند و در اطراف ما ولو شدند و منتظر فرصت بودند.

یکی از مهمان ها به حمایت از سگ ها برخاست: «چه کارشون داری؟ این طفلکیا به کسی کاری ندارن.»

صاحبخانه گفت، «اینا گیرندن.»

ما به تصور اینکه مهماندار قصد شوخی دارد خندیدیم، اما صاحبخانه یکی از آن نگاه هایی که پدراناش از روی دیوار اطاق انتظار به ما کرده بودند، حواله مان داد و ما فهمیدیم شوخی نمی کند. وقتی همه هره و کره ناموجه مان را جمع و جور کردیم، مهماندار فصلی در باره اصالت سگ هایش سخن راند: یکی تازی کم ماندنی بود که جد بزرگش را گرازی در شکارگاه ناصرالدین شاه پاره کرده بود؛ دومی سگ گرگی اصیلی بود که شجره نامه اش موجود بود و تا دوازده پشتش را معرفی می کرد؛ دیگری «سِتر»ی بود که وارث تابلوهای تمام قد ترمه پوش از سفر فرنگستان با خود آورده بود؛ بعدی «باکسر» خالصی که آدم سگ ناشناسی در خیابان بی

شد و در اطاق را هول داد و در با جرجر ممتدی خودش را روی لولا کشاند و وسط راه از رفتن باز ماند؛ ولی به هر حال خانم «هویشام» را از دید ما پنهان کرد.

«این کی بود؟»

«هیس! مادر صابخونه اس.»

«چرا دیگه هیس؟»

«اگه شلوغ کنی میخوردت!»

هیچ کس به این شوخی نخندید، چون وضع آن خانه در همه ترس نامعلومی ایجاد کرده بود و شوخی های پلیسی و جنایی فقط به این ترس دامن می زد.

یکی از مهمان ها دلی به دریا زد و روی یکی از نیمکت ها نشست. صدای تو خالی فنر مبل توی هوا پیچید. مهمان از روی نیمکت با چنان شدتی جست که آونگ بی حرکت ساعت را لرزاند. ارتعاش صدای فنر و لرزش بی صدای آونگ که تمام شد، يك نفر پرسید، «چی شد؟»

آن که از روی نیمکت جسته بود، گفت، «مثه اینکه یه نفر از پشت لگدم زد.»

سومی گفت، «خل نشو، فنر در رفت. مگه صداشو نشنیدی؟»

خوشبختانه در این زمان صاحبخانه وارد شد و سلام و احوالپرسی های متعارف، فکر ارواح خبیثه را از ذهن همه بیرون برد.

از اطاق بیرون رفتیم و روی صندلی هایی که روی چمن در انتهای مهتابی چیده بودند، نشستیم. نور کم بود و باغ، که چند پله پائین تر از مهتابی گسترده شده بود، در تاریکی فرو رفته بود و حالت غمزده غروب ماه های رمضان را داشت. آن دسته از درختان چنار که نسلال که نزدیکتر بود و دیده می شد، آب نخورده و گرد گرفته بود. در اطراف گلکاری نبود، فقط چمن کم پشتی در محوطه پذیرایی و ابتدای باغ دیده می شد. گلدان های شوییدی زرد شده ای سر پله هایی که به طرف باغ سرازیر بود، قرار داشت. حوض کوچک و سنگی وسط مهتابی بی آب و تشنه لب بود.

پیشخدمت مؤدبی که در را گشوده بود، میز مربع مستطیلی را میان ما روی چمن گذاشت و بقیه وسایل پذیرایی را آماده کرد. ابتدا بشقاب و کارد و چنگال و لیوان و ظرف یخ را از توی سینی سنگینی که برای حمل

خانه در محله پرت و دور افتاده شمیران قرار داشت. با آنکه نشانی پر طول و تفصیلی در دست داشتیم و می دانستیم که میدان اسم جد صاحبخانه و خیابان نام پدر بزرگش و کوچه لقب پدرش را دارد، مدتی از وقتمان صرف پیدا کردن محل شد. این اسامی پر طمطراق را کسی نشنیده بود و مجبور شدیم از تمام عطاری ها و بقالی های آن حول و حوش راهنمایی بخواهیم. بالاخره به هر زحمتی بود خانه را پیدا کردیم.

پیشخدمت مرتب و مؤدبی در را باز کرد و سلام غرایبی داد و ما را به داخل عمارت برد. از راهرویی که مثل صندوقخانه های قدیم از اثاث کهنه و بی مصرف انباشته بود، گذشتیم. داخل اطاقی شدیم که به مهتابی نسبتاً وسیعی راه داشت. اسباب اطاق هم کهنه و قدیمی بود و آشکارا روزگار بهتر و پر جلالتری را پشت سر گذاشته بود. اینجا هم مثل دکان سمساری مملو از اشیاء دست و پاگیر و بد قواره بود. اطاق بوی نا میداد.

تابلوهای تمام قد اجداد صاحبخانه زینت دیوارها بود. همه قباهای ترمه، کلاه های پوست، عصاهای جواهر نشان داشتند. صورت ها چون تن پوش ها به هم شبیه بودند. آخرین وارث خانواده هم، که ما آن شب مهمانش بودیم، اگر از ترمه و جواهر نصیبی نداشت، دریدگی چشم و کجی چانه و افاده فراوان اجداد را به ارث برده بود. واقعاً شباهت ظاهری صاحبخانه ما به پدراناش غیر قابل انکار بود. اسناد مسلم حلال زادگی از در و دیوار می بارید.

در اطاق منتظر ماندیم تا ورودمان به صاحبخانه اعلام شود. هیچ کس حرف نمی زد. همه با اعجاب به دور و برمان نگاه می کردیم. تابلوها هم اخمالود از روی دیوارها نگاهمان می کردند. اگر یکی از آن ها با اشاره چشم و ابرو از دیگری می پرسید: «اینا دیگه کین؟» هیچکدام تعجب نمی کردیم - چون خوب پیدا بود که اصلاً ما را به جا نیاورده اند.

خانه، آدم را به یاد قصر مخروبه و افسون شده کتاب «آرزوهای بزرگ» می انداخت، مخصوصاً که ساعت دیواری هم کوك نشده بود و تیک تاکی نداشت. به نظر می آمد که همه زوایای اطاق را کارتنگ گرفته است و اگر کسی به روکش میل ها دست بزند، خاک می شود و می ریزد. محتمل بود که نسخه بدل خانم «هویشام» توی یکی از گوشه های تاریک اطاق نشسته باشد.

همتای خانم «هویشام» توی هیچکدام از گوشه های این اطاق نبود، بلکه در اطاق پهلویی، که درش رو به این اطاق باز بود، روی نیمکتی لم داده بود و دور و برش هم مخده های قد و نیم قد سر هم سوار بود. به دیدن ما خم

صاحب رها کرده بود و به این مجموعه نفیس افزوده شده بود؛ و آخری يك توله «پودل» سفید فرانسوی، که یکی از دوستان به عنوان تحفه هدیه کرده بود. همه اصیل بودند، در رگ های هیچکدام يك قطره خون سگ های ولگرد ندیده بود، همه کرنش و حرمت می طلبیدند.

یکی از مهمان ها پرسید، «پس چرا از این نجبا پذیری درست و حسابی نمی کنی؟»

«پذیرایی نمی کنم؟! روزی يك کيلو گوشت و قلم گاو می خورن.»

به نظرم آمد که پوزخندی توی صورت پیشخدمت، که سینی به دست دوباره برگشته بود، دويد - شاید هم خطای باصره بود، چون سایه ها در آن باغ عجیب و غریب، بازی های شگفتی در می آورد و هیچ بعید نیست که برگ چناری تکان خورده بود و سایه اش بر صورت پیشخدمت شکل پوزخند گرفته بود.

مهمانی که جسارتش از بقیه بیشتر بود گفت، «شوخی می کنی. این یکی که نون خشکم نخورده، دنده هاشو می شه شمرده.»

مهماندار، با ترحمی آشکار نسبت به گوینده، پرسید، «تازی رو میگی؟ معلوم شد سگ شناس نیستی جانم. تازی باید لاتر باشه.»

ولی مهمان از رو نمی رفت، «این یکی چی؟»

این بار میزبان با بزرگواری توضیح داد: «گرگی این آخرا یه ناخوشی پیدا کرد که هیچ کس نفهمید چشه...» آنوقت فصلی تشریح طبی کرد و چون هیچ کدام ما هم بعد از این شرح کشف سراز بیماری گرگی در نیاوردیم، تصدیق کردیم که سایرین هم که چیزی نفهمیده اند حق داشته اند.

صاحبخانه بقیه سگ ها را از نظر روانی تجزیه و تحلیل کرد و ضعف و فلاکت آن ها را به کسالت روحیشان پیوند داد: یکی نسبت به گل شب بو حساسیت فوق العاده داشت و وقتی عطر این گل در هوا پخش می شد زوزه می کشید؛ دیگری دخانیات را تاب نمی آورد و دود سیگار که به مشامش می خورد خودخوری می کرد؛ آخری بر اثر عقده جوانی و ضعف اعصاب تعادل خواب و خوراکش

بر هم خورده بود.

اما مهمانی که بحث را شروع کرده بود، عقیده داشت که علت نکبتی که از روی سگ ها می بارید، بیماری های روانی نیست - می گفت چشم های به دو دو افتاده و بی رمقی و سستی، علایم مشخصه گرسنگی است.

«نگا کن چطوری با حسرت به دست و دهن ما نگا می کنن.»

بر اثر تبلیغ سوء این مهمان، یکی از حاضرین يك دانه نان شیرینی به سگی که از همه نزدیک تر بود داد. سگ شیرینی را مثل تکه استخوانی میان پنجه هایش گرفت و جوید و خرده های آن را با زبان و پوزه مرطوبش از اطراف جمع کرد و بعد آرزومندانه به دست خیر چشم دوخت. به صدای جویدن شیرینی دوم بقیه سگ ها هم جمع شدند.

سایر مهمان ها هم که جسور شده بودند، با هیجان مشغول خیرات شدند. بقیه قاب شیرینی و نان و ماست و کباب و جوجه ای که، در عین اختصار، میز را رنگین کرده بود، روی زمین ولو شد.

یکی هشدار داد: «جوجه بهشون ندین - استخونش تو گلشون گیر می کنه.»

یکی دیگر اعتراض کرد: «حرفا می زنی! اینا غذا تو دهنشون آب می شه، دیگه به گلشون نمی رسه.»

به هر تکه نانی که به هوا پرتاب می شد، سگ ها به جست و خیز می افتادند، از سر و کول هم بالامی رفتند، زوزه می کشیدند، می غریدند، آن را از میان هوا یا چنگال دیگران می دزدیدند - جنگ مغلوبه بود.

سگ تازی با پاها و گردن درازش، زودتر از همه خوردنی ها را در هوا می قاپید. پودل کوچولو، زیر دست و پا مانده بود و با غرش های کوتاه اعتراضش را به این بی عدالتی نشان می داد. باکسر، با غنیمتی که به چنگ آورده بود، در زیر میز پناه گرفته بود و سر فرصت با آن عیش می کرد. ستر و گرگی سر تکه ای با هم در افتاده بودند. صدای پارس سگ ها و خنده مهمان ها و قیل و قال و آمد و شد در هم آمیخته بود و شاید اگر پنجره رو به مهتابی باز نمی شد و جیغ همزاد خانم «هویشام» به گوش نمی

رسید، باز ادامه می یافت. اما هیبت سرژولیده و صدای تیز فریاد مادر صاحبخانه، موی را به اندام ها راست کرد و يك لحظه سکوت برقرار شد.

«لیدی هویشام» وطنی دستور داد که فوراً سگ ها را از آنجا دور کنند. تشرهای مهماندار و مداخله پیشخدمت حضور، سگ ها را از محوطه عیش و نوش ما تاراند، ولی تا مدتی صدای قرچ قرچ جویدن آن ها به گوش می رسید.

حتی بعد از آنکه سر خانم «هویشام» درون اطاق بلعیده شد و لت های پنجره هم آمد، سکوت ادامه داشت. یکی دو بار کوششی به عمل آمد که باز هیجانی ایجاد شود، ولی به کلی ناموفق بود. با «خیلی خوش گذشت، پاشیم بریم» راه افتادیم.

وقتی می رفتیم سگ ها بدرقه مان کردند. به پشت گرمی آن ها از اطاق کذایی با شهامت گذشتیم.

توی خیابان یکی از ما گفت، «مگه مجبوره این سگا رو تو خونه اش نگه داره و بعد بهشون گرسنگی بده؟»

آنکه همه بلاها زیر سرش بود، و من خیال می کنم دشمنی شخصی با خان سالار داشت، شانه ها را بالا انداخت و جواب داد: «آره، مجبوره - چون این سگام مثل تابلوهای گرد گرفته، اثاث زهوار در رفته، مردنگیای ترك دار، کاسه بشقابای بند خورده، اشك دونا و کاسه های مرصع لب پریده کنار راهرو، علامت تشخص پوسیده صابخونن.»

یکی دیگر، مثل اینکه تازه متوجه موضوع شده باشد، گفت، «آره، راستی، همه اسبابای اون خونه زهوارشون سخت در رفته.»

و سومی اضافه کرد: «خود حضرتم همچی اسطقسی نداره - اسباب خونم به صابخونه می ره.»

دشمن اصلی صاحبخانه، که ذهن همه ما را مسموم کرده بود، گفت، «سگاش از خودش اصیل ترن.»

«آره بابا، به از خودش!»

**مجله رنگارنگ همیشه زبانزد همگان است**

**پیام تبلیغاتی خود را در معرض دید اکثریت ایرانیان قرار دهید**

**02087319333**



# از میان نامه‌ها، ایمیل‌ها، فکس و تلفن‌های شما



با آنان به گفتگو بنشیند.

دارید! خدا وکیلی کارتان را خوب بلدید، ایوالله!

لندن، شیرین افضل

آقای سرابی، چند شماره‌ای است مجله رنگارنگ را با دقت و کنجکاوی می‌خوانم و به خوبی می‌دانم چقدر زیر بار مشکلات جان فرسا و نفس‌گیری هستید و تا همین جا هم دست مریزادی دارید. قسم می‌خورم هموطنان ما حتی تصور کمترین مشکلات را هم تشخیص نمی‌دهند، ولی توصیه‌ای که به شما دارم به یکی از تشکیلات و سازمانهای سیاسی پیوندید و از حداقل کمکهای آنان بهره‌مند شوید تا زیر بار این کوه کمرشکن دوام بیاورید.

## روبا از لیدز، انگلستان

من از طرف خودم و بقیه دوستانم خواهش می‌کنم صفحات بیشتری از مجله رنگارنگ را به خبرهای هنری، موزیک، و سینما و مد اختصاص بدهید چون ما دلمان می‌خواهد صفحات دلخواه‌مان را بیشتر بخوانیم. DVDهای شماره ۲ و ۳ رنگارنگ هم عالی بود ولی بخشهای مد و موزیک و تفریحی آن را بیشتر کنید.

- الو، آقای رنگارنگ  
- بله، دفتر مجله رنگارنگ است.  
- آقا این مزخرفات چیه درباره آدمها می‌نویسید، یعنی چی، این یعنی آزادیه!  
- شما بفرمائید منظورت از آدمها و مزخرفات کدام مطلب و مجله رنگارنگ است.  
- به آقای نوری‌زاده، بهنود، فرخ نگهدار. شما به همه فحش می‌دین!

- آقای عزیز، فحش یا دشنام الفاظی غیراخلاقی و در چارچوب کلمات ممنوعه رسانه‌ای است که ما هرگز به خود اجازه نمی‌دهیم به کسی فحش بدهیم. فحش به کار بردن با استفاده از بخشهای فیزیکی از بدن است که هرگز ما چنین عملی را نکرده و نخواهیم کرد. اگر منظور شما جملاتی مانند دلالتی، پادویی، مزدوری، شارلاتانی است که اینان صفات و تاثیرات عملکرد این آدمهاست که ما به کار بردیم و واژه‌هایی هم هستند که رنگ و بوی سیاسی دارند و از آن گذشته، دوست عزیز، اگر ما بدون دلیل و مدرک به کسی صفتی را نسبت بدهیم و نامش را هم بنویسیم در چارچوب قوانین رسمی کشورهای اروپا قابل تعقیب و مجازات خواهیم بود. مطمئن باشید این اراذل و اوباشی که نامهایشان می‌بریم چنانچه حتی یک روز زندگی سالم کرده بودند خاموش نمی‌ماندند و خفه خون نمی‌گرفتند. آنان همه چیز را از شما بهتر می‌دانند.

- ولی من بازم میگم، ننویسید، واسه خودتون خوب نیست.  
- شما نگران ما نباشید. همانقدر که سفارش کردید ممنون هستیم.

## ایمیل از جواد رئوفی از فرانکفورت، آلمان

جناب آقای محمود سرابی، شما هم که دودوزه بازی می‌کنید.

بیش از سی شماره مجله رنگارنگ را در خانه آرشیو کرده‌ام و واقعاً علاقمند و شیفته نگارش شجاعانه و میهن پرستانه شما بودم و غرور انگیز بود که چنین احساساتی را در میان سایر دوستان هم درباره شما می‌دیدم تا اینکه چند وقت پیش به طور تصادفی با سایتی به نام امروز در اینترنت برخورد کردم. با خواندن چند مقاله

## جواد درخشان، منچستر، انگلستان

مجله رنگارنگ را با DVD شماره ۳ نه یکبار، دهها بار تماشا کردم و دوستان زیادی هم آن را دیدند و لذت بردند تا متوجه شدیم تفاوت یک کار حرفه‌ای با محدودیت و امکانات و بودجه با افرادی علاف و دلال چیست؟ تبریک خودم و دوستان ما را پذیرا باشید، دمتان گرم!

## رحیم میرزاده، دورتموند، آلمان

جناب سردبیر، حرف اولتان، حرف ندارد، ولی وقتی نگاهی تجاری به مجله و کیفیت بالای آن و هزینه‌های سرسام‌آور انتشار و توزیع چنین مجله‌ای در سطح اروپا را می‌کنم، حرف اول شما درباره استقلال مجله و دریافت نکردن به قول خودتان پولهای نخ‌دار و بودار، برایم سؤال برانگیز می‌شود؟

## رعنا شکوری، آمستردام، هلند

رنگارنگ واقعاً رنگارنگ است و گل سرسید مطبوعات داخل و خارج از کشور است چون از حق و حقوق ملت‌مان می‌نویسد، از رژیم آدامکش و وحشی می‌نویسد و می‌توانم بگویم تنها نشریه‌ای است که دل به عشق ایران و ایرانی دارد و شعار مردم گول‌زن نمی‌دهد. مجله رنگارنگ را من به عنوان مدارک و اسناد ماندگار تاریخ دوران سیاه این روزگاران نگاه می‌کنم که تاریخ مصرف زودگذر ندارد و آرشیویی است با ارزش و معتبر برای همه کسانی که می‌خواهند واقعیت‌های بدون سانسور این سالها را بدانند.

## سالار عنایت، لندن

ما که نفهمیدیم مجله شما کدوم طرفیه؟ با دوستان شرط بستیم که همه هوای شما را دارند، شما هم هوای همه رو

اعتقادات و سنت‌های قدیم را محترم می‌شمارند و هنوز امیدوارند که شاید ته مانده حیثیت و آبروی ایران و ایرانی را در میان قوم و ملل دیگر حفظ کنند و ادا را به خواندن این اراجیف در ستون‌های فرهنگی و هنری روزنامه‌تان می‌کنید؟

کدام کشته و مرده فرهنگی را می‌شناسید که از پیکر تا کار مفتضحش را بفروشد و نام آن را فرهنگ و ادب و هنر پارس بگذارد.

این بانوی فرهیخته باعث انحراف دختر من و ترک خانواده شد و در سالهای هفتاد سالگی نیز هنوز از گشودن بساط عشرت و تن فروشی و بقیه اعمال کثیف دیگر نمی‌گذرد.

شرم به روی شما و آن روزنامه مفتضح شما که همه چیزتان را با پول عوض می‌کنید.

حداقل شماها به این بی‌حیثیتی بین‌المللی که گریبانگیر هر ایرانی در دنیاست دامن نزنید و از چهره‌های کثیف این ملت که حیث از قعر صندوق زیاله به عنوان سفیر فرهنگ و ادب پاریسی نام نبرید.

ارادتمند سابق شما و مدعی بی‌شرافتی امروز شما

فاطمه رافت

لندن ۲۴ اکتبر ۲۰۰۸

رونوشت به:

سرکار خانم نازنین انصاری

ماهانما رنگارنگ (سردبیر محترم مجله رنگارنگ از آنجایی که مطمئن هستم که کیهان این نامه را چاپ نخواهد کرد رونوشت به شما دادم چون می‌دانم همیشه بازگوکننده واقعیات هستید و از کسی رودرواسی ندارید و برای درج حقایق در مجله‌تان رشوه دریافت نمی‌کنید)

چاپ می‌کنند غیر از همین محمود سربابی که حتماً امکان دارد یا مشکل بدقیافه‌ای دارد یا کلاهبرداری که نگران است چهره‌اش شناخته شود یا می‌خواهد در سایه با استفاده از اسم محمود سربابی ذهن اندک رجوع کنندگان به سایت حقیر و وابسته روز را دچار تشویش نماید.

دوست عزیز، بنده در هر کجا که حرفی بزنم، مطلبی بنویسم یا حضوری داشته باشم محمود سربابی هستم که حداقل ۲۵ سال یک مسیر را رفته‌ام و ویراژی هم نداده‌ام. باز هم از لطف شما سپاسگزارم. فقط جهت اطلاع و اطمینان شما یادآوری کردم بنده محمود سربابی سایت روز نیستم و گرچه این بازیهایی کثیف وزارت اطلاعاتی و مزدوران آنان ارزش پاسخگویی هم ندارند.

### فاطمه رافت ، لندن

سردبیر روزنامه محترم کیهان

بسیار متأسفم که باید بعد از اینهمه سال که پیوسته پشتیبان به ظاهر تنها روزنامه وزین این شهر بودم باید با چنین لحنی با شما برخورد داشته باشم.

شما به قانون خبر و خبرگزاری با انتشار اخبار دروغ به بهانه ساختن با بحران بد اقتصادی خیانت کنید.

با چه شرافتی این اراجیف را به عنوان فعالیت‌های خیرخواهانه در روزنامه‌تان چاپ کنید که باعث ملوث کردن بقیه مطالب زشت و زیبای دیگران شود.

آقایان محترم آیا از پلیس انگلستان قبل از درج خبر، راجع به سوابق و تعداد شکایاتی که از این خانم نامحترم بانو (ف - خ) تنها در دو سال اخیر شده است استعلام کرده‌اید؟

با چه جراتی عاشقان فرهنگ و هنر را که شاید هنوز

به راحتی می‌توان تشخیص داد گردانندگان سایت امروز نشخوارکنندگان آخور دوم خردادی هستند که در صدر آنان نام ننگین مسعود بهنود هم قرار دارد ولی آنچه باعث شد من دچار پریشانی و ناامیدی شوم همکاری شما با چنین جریان‌های مسموم بود که مقالاتی به قلم شما و با نام خودتان در این سایت بود و ش یوه نگارش و دیدگاه شما در این مقالات صد و هشتاد درجه متفاوت با شیوه‌تان در رنگارنگ بود و به نوعی شما هم آب یبار معرکه اصلاحات و دوم خردادی‌ها شدید! واقعاً متأسفم برای امثال ما که چنین احساسی وابسته به کسانی چون شما آقای محمود سربابی می‌شویم که دودوزه بازی می‌کنید.

### پاسخ به ایمیل:

دوست عزیز آقای رثوفی

بسیار سپاسگذارم که بنده را لایق واژه‌های میهن پرست و شجاع قبلاً می‌دانستید و متأسفم که امروز مرا دودوزه باز می‌شناسید و نگران و هراسانم که افرادی چون شما که نشان می‌دهد از قشر عامی جامعه نیستید و با مسائل سیاسی آشنا می‌باشید چگونه هنوز با بازی‌های عوامفریبانه رژیم و پادوهایش آشنا نیستید، من سالهاست با امثال پادوها و حقوق بگیران مزدور رژیم مانند نوری‌زاده‌ها و بهنود جنگیده‌ام و از هر فرصت و تریبونی برای افشاء چهره اینان استفاده کرده‌ام. چطور ممکن است با دشمنان ملت و کشورم همکاری کنم!

دوست من محمود سربابی که در سایت روز مطلب می‌نویسد بنده نیستم بلکه احتمالاً ترفندی که عوامل خودفروخته رژیم علم کرده‌اند و احتمالاً دارد اصلاً چنین شخصی به نام محمود سربابی نویسنده مقالات در سایت روز ساختگی باشد. زیرا تمام نویسندگان و همکاران این سایت نان خوران رژیم عکسهایشان را هم با مطالبشان



## کارهای خشکشویی و شستشوی البسه و اجناس استثنایی و ارزشمند خود را به متخصصین ما با سالها تجربه بسپارید

### Our Clients include:

- BBC
- English National Opera,
- Royal opera house
- Kensington palace
- The royal academy of music,
- The Royal college of music
- The barbican
- The Urdang Academy
- Academy cosrumes.
- Carlo Manzi
- Gordon Ramsay holdings.
- Claridges
- Burberry,
- Emporio Armani
- Jasper Conran
- Anya Hindmarch

**موسسه ما با سابقه ۴۰ ساله در ارائه خدمات ویژه به موسسات و نهادهای بزرگ زیر نظر متخصصین با دانش و تجربه کافی پیشگام در ارائه خدمات زیر است:**

- تعمیرات کفش و کیفهای دستی طراحان

- شستشوی چرم و جیر

- خدمات خیاطی با تحویل در همان روز

- دریافت و تحویل رایگان سفارشات شما در محل

- شستشوی البسه درخور توجه (ارزشمند)

- شستشوی البسه قدیمی و لباسهای عروسی

- شستشوی البسه دست دوز و سگدوزی شده

- شستشوی پرده و کوسن و ....







## افقی:

- ۱- شاعر ایرانی و همکار فردوسی / خالق فرانسوی گل
- ۲- شکاف و ترک / کمک رسانی / متکدی
- ۳- آزاد / طمع ۴- تیر پیکاندار / شماره مخصوص
- ۵- قانون مغولی / سود حرام پول / زین و برگ اسب
- ۶- از غزال خوشتر است / دشنام / از کرات آسمانی
- ۷- روشنائی / شبیه و مانند / شگرد / منقار
- ۸- اندازه / آتش سوزی / برجی در فرانسه / صدمتر
- ۹- از گل ها / بشر / باهوش ۱۰- سردی و سرما /
- جنس قوی ۱۱- رطوبت / فرمان اتومبیل ۱۲- شهری در
- آلمان / نشان دادن / طریق ۱۳- نویسنده روسی شل /
- نویسنده و عارف ایرانی کارنامه بلخ.

## عمودی :

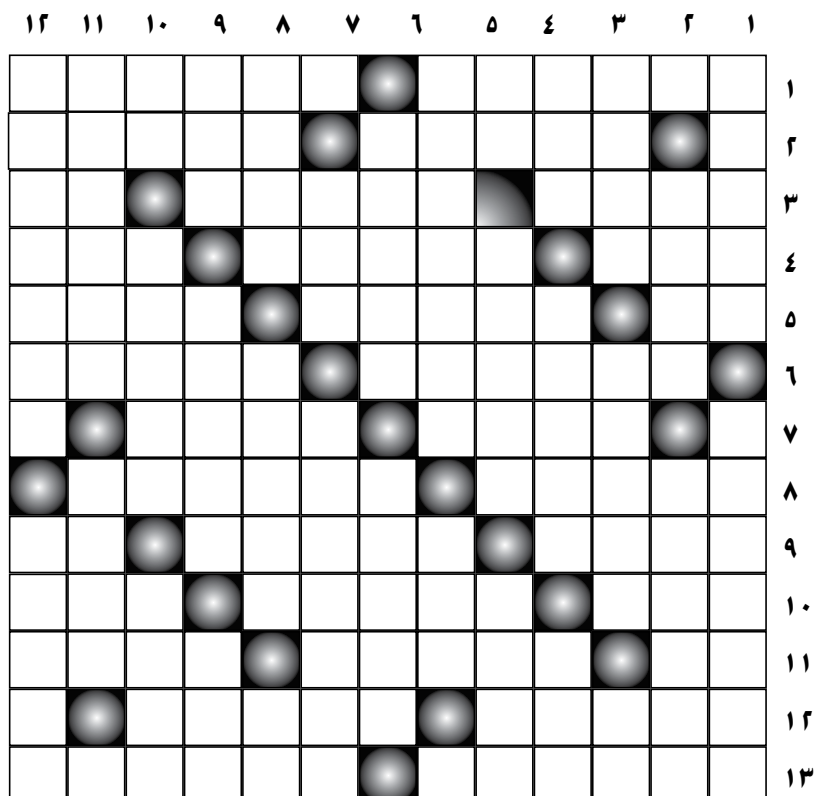
- ۱- نمایشنامه نویس فرانسوی بیمار خیالی / شاعر ایرانی خالق پریشان ۲- عقاب
- سیاه / مهیا / گیج ۳- ابریشم خام / کافی / آسیب / ضمیر غایب ۴- درختی شبیه
- انار / آزاد مرد ۵- نوعی زیرانداز / از غزوات رسول خدا / قسمتی از پا ۶- دریا
- / میوه / نام سابق تایلند / گل بتونه ۷- سرای مهر و کین / از حیوانات / اندازه /
- شانه و کف ۸- آش / درست و تمام / شیر خشت و ترنجبین / از سوره های قرآن
- ۹- دوستی / کشور قهوه خیز آسیا / باهر ۱۰- پول ژاپن / نوعی حلوا ۱۱- بند و
- زندان / بدی و فساد / آب منجمد / شهر مذهبی ۱۲- جامه بلند / جایزه سینمایی
- / هم صحبت برهمن ۱۳- شاعر ایرانی دوره سلجوقی که کتاب سندبادنامه را به
- او نسبت می دهند / نویسنده فرانسوی خالق گارگانتوا.

## افقی:

- ۱- کتابی از جک لندن - شاهکار ولادیمیر ناباکوف روسی ۲- هنر هفتم -
- پوچ و میان تهی ۳- ستایش کردن - سلسله - خاک کوزه گری ۴- اشاره
- به نزدیک - عوض کردن - فولاد و آهن ۵- جنس مذکر - چکیدن و
- ترشح کردن - آواز طرب انگیز چند تن که با هم بخوانند ۶- سوبسید -
- جفاکار ۷- ظرف پذیرائی - لقب قدیم شهر بلخ ۸- گیاهی شبیه نیلوفر
- هنرمند سینما که ایفاگر نقش اول است ۹- حجره - با یکدیگر بار و
- دوست شدن - کاغذ چاپ ۱۰- زدن آدم دروغگو - با هم سازش کردن
- دیوار بلند ۱۱- درخت زبان گنجشک - حرکت کند - انگور سیاه خشک
- شده ۱۲- عیبجوئی - وزیر فرعون ۱۳- به صراحت سخن گفتن - اثری
- از ویکتور هوگو

## عمودی :

- ۱- کتابی از هرمان هسه - شاعر فرانسوی خالق اثر گل برای همه ۲- از
- رنگها - گیاه شناسی ۳- بودن - پشتیبان - جوی خون ۴- سلاح کاشتنی
- پادزهر - چابلوسی ۵- از برونه ها - خرگوشها - دربوزگی و گدائی
- کردن ۶- همدلی از آن خوشتر است! - جای ساختن ۷- غم م غصه -
- فسخ کردن معامله ۸- انبار غله پاک کرده - تخت روان بیمار ۹- نماینده
- مخزن قوه برق - نت سوم موسیقی ۱۰- شهری در استان فارس - نقره
- گون - رجوع ۱۱- ضمیر انگلیسی - یک دست ظرف - شکاف میان کوه
- ۱۲- اثری از مولیر نویسنده فرانسوی - پارچه مشک ۱۳- ماده تخمیری
- قابل حل - مفتش .





|    | ۱۲ | ۱۱ | ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ | ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |    |
|----|----|----|----|---|---|---|---|---|---|---|---|---|----|
| ۱  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱  |
| ۲  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۲  |
| ۳  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۳  |
| ۴  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۴  |
| ۵  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۵  |
| ۶  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۶  |
| ۷  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۷  |
| ۸  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۸  |
| ۹  |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۹  |
| ۱۰ |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱۰ |
| ۱۱ |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱۱ |
| ۱۲ |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱۲ |
| ۱۳ |    |    |    |   |   |   |   |   |   |   |   |   | ۱۳ |

### :: عمودی :

۱- نوعی سرم گلبولین که در پاسخ محرکهای پادکن بوسیله بافتهای لنفی تولید میشود - ماده مرکب از دو یا چند عنصر شیمیائی با نسبت وزنی معین ۲- بخشی از ریاضیات که بیشتر از کمینهای متغیر بهره میگیرد - دورسنج ۳- شش عربی - تباهی - فضای میان تهی ۴- حالت کسی یا چیزی در آینده - واحد عملی مقدار حرارت برابر ۱۰۰۰ کیلو کالری - مسیحی ۵- گاو در عربی - از نامهای پسرانه ۱ از حبوبات ۶- جسم جامد بلوری سرخ رنگ نامحلول در آب که به عنوان معرف کاربرد آزمایشگاهی دارد - مردم قرآنی - قدم یکپا ۷- جمع لائمه - نوعی بیماری چشمی ۸- بزرگ و کلان - پائین - دو فلزی که در ساختن آلیاژ بکار میروند ۹- ناله و فریاد - مشهور از آلات موسیقی ۱۰- جمع رکیک - نسب شناس - زرع ۱۱- بیماری با شدت ناگهانی و دوره کوتاه - سخن چین - ضمیر مخاطب انگلیسی ۱۲- کرم خوراک - د رفیزیک غلتیدن قطره های مایع بر سطح بسیار داغ و بخار شدن آنها بدون جوشیدن ۱۳- ار آحاد کوچک اندازه گیری طول در فیزیک تغییر برخی از مشخصه های یک موج بر حسب موج دیگر در مخابرات بی سیم ( مدولاسیون )

### :: افقی :

۱- در روان شناسی ، فعالیت غده یا اندام زیستمند نسبت به وضعی که با آن روبروست - در ریاضی ، رشته ای از دستورها برای انجام عملیاتی به صورت سلسله مراتب که حل همه مساله های شمابه را میسر میکند ۲- گونه ای از دارو های شیمیائی که باکتریها را نابود میکند - زادگاه حکیم رازی ۳- بیماری د ر عربی - کاغذ سفت و ضخیم نام مادر حضرت یوسف ۴- هلاک شدن - صدای رعد - اهل کاشان ۵ نابود - سمت راست - نوعی آبیاری مزارع ۶ گریه کنان قسمتی از پا - الفبای موسیقی ۷- مخفف دامن - سالخورده ۸ واحد تنیس - ذره باردار - رستاخیز ۹- از آفات مزارع دانه گیاهی که در طب قیم برای معالجه رعشه و صرع بکار میرفته - در زمین شناسی اندازه و ترتیب قرار گرفتن کانیها در ک سنگ ۱۰- زمان دادن - تندی - از اعمال وضو ۱۱- گله گله - مرکز استان مرکزی - دریا ۱۲- تن پوش مردانه - فاصله دو عبور ظاهری پیاپی خورشید از نقطه اعتدال ربیعی ۱۳- شاخه ای از علم شیمی که به مطالعه عمل متقابل انرژی شیمیائی و برقی میپردازد - معبر اتومبیل در شکاف کوه

به آنان که دوستشان دارید و می خواهید همیشه با یاد شما باشند مجله و دی وی دی رنگارنگ را هدیه کنید

## فرم اشتراک

نام و نام فامیل .....

آدرس کامل .....

میزان حق اشتراک : در انگلستان یک ساله ۴۰ پوند در اروپا یک ساله ۶۰ یورو در امریکا یک ساله ۱۰۰ دلار  
لطفا چک خود را به نام M.Sarbi صادر نمایید

M. Sarabi P.O.Box 2821 LONDON NW2 1DS

Tel: 020 8731 9333

Fax: 020 7624 1306

Email: rangarang\_London@hotmail.com



# فال ماه شما



## فروردین

شاهد حوادث تازه ای در زندگی تان خواهید بود که البته ختم به خیر می شود مدتی است حرفی در دل دارید که اینک بهترین زمان برای آن است. گذشت زمان را جدی بگیرید و زمان حال را دریابید. می خواهید راجع به موضوعی واکنش نشان بدهید، اما باید به عواقب آن هم بیاندیشید و بیشتر بر اعصاب تان مسلط باشید. شانس به شما لبخند خواهد زد تا برخی از موانع از سر راهتان برداشته شود و به هدف خودتان نزدیکتر بشوید.



## اردیبهشت

متولد اردیبهشت آدم بلند پروازی هستید و ریسک کردن به صلاح شما نیست. پس توصیه می شود که زیاد در رويا به سر نبرید و تصمیمات خیالی نگیرید. اتفاقاتی برای تان رخ می دهد که هیجان را در شما تشدید می کند، بنابراین سعی کنید بر خود مسلط باشید. در خرید و معامله باید مراقب همه چیز باشید و ریسک نکنید که به ضررتان تمام می شود. در این روزها خبر بسیار خوبی راجع به برخی از نزدیکان می شنوید که شما را به وجد می آورد.



## خرداد

در همین روزها یکی از دوستان تان نقش مهمی را در زندگی تان بازی خواهد کرد که باید قدرتان او باشید و حتماً نشان دهید که متوجه محبت او شده اید. به دنبال فرصتی برای نشان دادن شایستگی های خود هستید، اما باید مراقب باشید که دست به کارهای خطرناک نزنید. در یک کار گروهی شرکت کرده اید و نگران آینده این کار هستید، باید بدانید که در دراز مدت جواب دخواه را خواهید گرفت و فعلاً باید صبور باشید.



## تیر

لازم است قبل از سال جدید طرحها و برنامه های خودتان را به مرحله اجراء در بیاورید، زیرا تاخیر در این امر برای تان گران تمام می شود. خبرهای بسیار جالب و تازه ای در ارتباط با امور شغلی تان خواهید شنید. برای شرکت در یک کار خیر از شما دعوت به عمل می آید که خوب است آن را بپذیرید. نگران ادامه راهی که انتخاب کرده اید نباشید، زیرا از حمایت و کمک های مادی و معنوی عزیزی برخوردار خواهید شد که اصلاً انتظارش را نداشتید.



## مرداد

تغییر و تحولات زیادی را در زندگی تجربه خواهید کرد که روحیه تان را در جهت مثبت دگرگون می کند. مدتها به دنبال چنین روزهایی بوده اید، پس حالا که چنین فرصتی به دست آمده، حداکثر استفاده را ببرید. اتفاق مهمی نیز در این روزها رخ خواهد داد که نقطه عطفی در زندگی تان است. اکثر برنامه های شما مطابق معمول پیش خواهد رفت. ارتباطات عاطفی چالب و تازه ای را شاهد خواهید بود.



**دکتر دکترا ایرانبومی**  
وکیل دادگستری در آلمان

مشاوره در:

- امور شرکتهای، تجاری، کیفری، ورشکستگی،
- دعای جنایی، اداری، کاری، ۲ تابعیتی،
- دعای ملکی و ارثی، طلاق و مهریه

با همکاری فقها و وکلای با تجربه در دبی، ایران و آلمان

Rechtsanwalt Dr. phil. Dr. jur. Iranbomy

اگر در اروپا یا آمریکا زندگی می کنید ما و همکارانمان قادر به دفاع از حقوق شما در ایران و امارات هستیم

Rechtsanwalt- Lawyer- Avukat



Tel: 0221-204 617 26  
Tel: 069-133 959 13

Tel: 0700-9019 9019\*  
Fax: 0700-8018 8018\*  
Mobile : 0178-888 9019

\*12,3ct/min. aus dem dt. Telekom-Festnetz

## شهریور

عقاید طرحهای درخشان و سرنوشت سازی در ارتباط با امور کاری یا تحصیلی تان به ذهنتان خطور خواهند کرد که باید برای اجرای آنها با طمأنینه و حساب شده عمل کنید. به زودی خبر جالبی می شنوید که مدتها شادی میهمان قلبتان خواهد شد. پیشنهاد جالبی برای شرکت در یک کار اقتصادی دریافت می کنید اما باید با افراد خبره در این زمینه مشورت کنید و بعد تصمیم بگیرید



## مهر

در حال حاضر برای پیشبرد هدف مورد نظران نیاز به حمایت اقتصادی دارید. اصلاً تکران نباشید با توکل به خدا این مشکل حل خواهد شد. در محیط کار یا تحصیلات تان به یک موفقیت تازه دست پیدا می کنید. به فکر تغییر در کارتان نباشید چرا که با درایت و پشتکار به زودی شاهد پیشرفت و موفقیت خواهید بود. به دنبال یک اتفاق خوب شادی زاید الوصفی نصیب شما می شود



## آبان

ناخواسته گاهی اوقات قولی را که می دهید از یاد می برید فراموش نکنید که با خوش قولی و انجام آن، احترام و اعتماد دیگران را به سوی خود جلب می کنید. زحمات زیادی را در راه هدفی متحمل شده اید که به زودی نتیجه مطلوبی را کسب می کنید. یک فرصت در زمینه نقل و انتقال برای تان فراهم می شود که اگر نظران مثبت است نباید در این زمینه تعلل کنید. ایده شما در مورد یک امر مهم مورد تایید دیگران قرار می گیرد و مورد تشویق نیز قرار می گیرد



## آذر

در مورد کاری که خانواده بر آن اصرار دارند، مطمئن باشید که صلاح شما را می خواهند پس پیشنهاد خودتان را با نظرهای آنها ادغام کنید آنگاه به یک نتیجه قاطع دست خواهید یافت. در طالع شما شرکت در یک آزمون مهم نشان داده شده است. و اینکه در آزمون مذکور در سایه تلاش و پشتکار مداوم موفقیت شما حتمی است اگر چه در دنبال کردن هدف خود قدری خسته شده اید اما بدانید که به زودی به پایان راه می رسید و نتیجه مطلوب حاصل خواهد شد



## دی

شخصی که اصلاً فکرتان را نمی کردید بار بزرگی از روی دوش شما بر می دارد تازه آن وقت است که بی به بزرگواری آن فرد می برید. طرحی که به اتفاق چند تن از دوستان تان پی ریزی کرده اید حالا باید به کار بگیرید، چرا که زمان مناسب برای اجرای آن فرا رسیده است پس فرصت را از دست ندهید. یکی از آشنایان تان که وضعیت چندان مناسبی ندارد نیازمند کمک و همراهی امثال شما است اما طبع بلند او اجازه نمی دهد اشاره ای به این موضوع داشته باشد بهتر است همراه سایر آشنایان به کمک او بشتابید



## بهمن

تا حدودی با وظایف و مسوولیت های جدیدی مواجه خواهید شد پس با توکل به خدا هراس به دل راه ندهید چرا که مثل همیشه موفق خواهید شد با شرکت در امور خیریه با فردی آشنا می شوید که به لحاظ فکری و ذهنی شباهت های زیادی با هم دارید و این آغاز یک دوستی با دوام خواهد بود. سفری در پیش رو دارید که شاید پر هزینه به نظر بیاید اما اصلاً چنین نیست با خیالی آسوده سفر کنید



## اسفند

نگرش تازه ای نسبت به برنامه ها و امور جاری زندگی تان خواهید داشت که شما را و می دارد با ایجاد تغییرات مثبت گامی موثر در جهت پیشرفت و تعالی بر دارید و لازم است گامهای بعدی را نیز با اعتماد به نفس بردارید و از شکست اصلاً نهراسید. با بهره گیری از مهارت های شخصی تان کار نیمه تمام تان به پایان خواهید رساند در محیط خانه تان با تغییری بسیار خوشایند و مثبت مواجه خواهید شد که روحیه شما را برای غلبه بر مشکلات دو چندان می کند



## هشدارهای حقوقی دکتر دکترا ایرانبومی وکیل دادگستری، مدافع و مشاور حقوقی شما در سرتاسر آلمان

- \* سکوت حق شماست و شما می توانید قبل از قبول جرم با وکیل خود مشورت نمایید
  - \* در هنگام دادن چک و یا مبلغ نقدی رسید دریافت نمایید
  - \* در هنگام دعوا یا تصادف از صحنه عکس و از شاهدان گزارش تهیه نمایید
  - \* برای عقد قراردادهای ملکی؛ بانکی؛ تجاری و کاری دقیقاً قراردادها را مطالعه نمایید
  - \* در احراز هویت افراد و شرکتها در هنگام عقد قرار داد اطمینان کامل حاصل نمایید
  - \* اگر مسائل مالیاتی؛ ملکی و یا ارثی دارید بهتر است با تغییرات قوانین آشنا باشید
  - \* آیا قبل از قبول تعهدات ازدواج؛ پیامدهای احتمالی طلاق را در نظر دارید؟
- در ضمن توجه داشته باشید**  
**حق گرفتن است**  
**دکتر تخصصی دفتر وکالت دکتر**  
**ایرانبومی و همکاران ایشان**  
**مدافع از حق شما در امریکا،**  
**دوبی و ایران است**

**Mobile: +49 (0)178 - 888 9019**

**www.iranbomy.com**

**iranbomy@yahoo.com**





# ARAN SUPERMARKET



GROCERY - BUTCHER - BAKERY

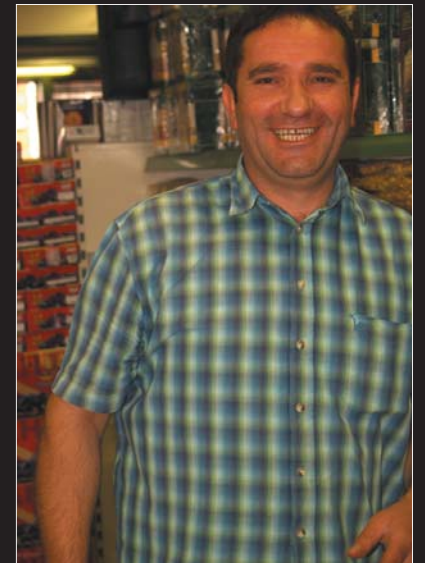


## سوپر مارکت آران

مرکز فروش تازه ترین ، ارزانه ترین و بهترین کیفیت  
انواع مواد غذایی ، گوشت و مرغ ، سبزیجات و میوه های تازه  
در منطقه برنت اوک لندن

52 -54 Watling Avenue  
Bruntoak, Middlesex London HA9 0LT

Tel: 020 8952 9746



با مدیریت آقای محمد





آیا از موهای زاید بدن ، بوی ناخوشایند زیر بغل ، کیفیت پوست ، چروک و فرم اندام خود و یا شریک زندگیتان ناراضی هستید ؟!

# کلینیک زیبایی دکتر عباس شیرافکن، دکتر ویلیامز و دکتر لورن و بیوتراپیستهای با سابقه

## Special offer

### Eyebrow

Eyebrow Shape £5  
(tidy)

### Waxing

Legs Full £15

Brazilian £12

bikini Line £5

Back Men £15

Chin Threading £5

Alexander Laser

IPL

N Lite

Nd:YAG laser

LPG



- ۱- لیزر برای از بین بردن مو:  
صورت 45 £ زیر بغل 35 £ چانه 20 £ بالای لب 20 £ بیکینی 45 £  
پا 99 £ پشت و یا سینه و شکم آقایان 95 £ پشت گردن 30 £ گونه ها 30 £
- ۲- تزریق بتاکس در ناحیه پیشانی و اطراف چشم ، اطراف دهان و کنار بینی  
برای از بین بردن چروک از 195 £ به بالا - بزرگ کردن لب 250 £
- ۳- از بین بردن مویرگهای قرمز 35 £ - لایه برداری پوست صورت 35 £ جوان کردن پوست
- ۴- تمیز کردن صورت از 16 الی 50 - کلیه درمانهای زیبایی الکترولیز
- ۵- لایه برداری پوست صورت 35 £ پوند
- ۶- Contact Lens، Fresh look، رنگی برای ایرانیان 10 £ پوند
- ۷- جدیدترین مدلهای آرایش و رنگ مو انواع کوتاه کردن مو از 7 £ و آرایش عروس پوت آپ



ما با ۹ نوع دستگاه لیزر جدید و Lipo massge  
فرم دلخواه به بدن و صورت شما میدهم



## LEMOGE CLINIC

020 73724433 - 020 73720044 (شعبه اصلی)

191 Kilburn High Road London NW6 7HY (near Bingo)

Mon-Fri 9:30 - 7 Sat 9-6 / Sun 10-5:30

شعبه جدید:

0207 625 60 60 - 0207 625 50 00

325 Kilburn High Road London NW6 7PY





*Three Centuries of Fine Art in Jewellery*

جواهرفروشی مظفریان به هموطنان عزیز بخصوص زوجهای جوان زیباترین طرحهای انگشتری و حلقه های نامزدی را با قیمتهایی باور نکردنی و تخفیف ویژه تقدیم میکند



جواهرات مظفریان برای زوجهای جوان خوش یمن و مبارک است

**Mozafarian Jewellers Ltd**

Showroom & Head Office 88 Brompton Rd. , Knightsbridge, London SW3 1ER  
Tel.: 020 - 7589 0777 Fax: 020 - 7589 0666

Email: info@mozafarian.com website: www.mozafarian.com



MEMBERS OF THE  
ASSOCIATION  
BRITISH JEWELLERS



MEMBERS OF THE  
ASSOCIATION  
BRITISH JEWELLERS